

سادات ہزار حریب

سلسلہ امی شعی و شرق ما زندران

سید محمد عادی حائری

## فهرست مطالب

۳	مقدمه
۵	حکومت‌های محلی سادات شمال ایران پس از دوره ایلخانان
۶	هزارجریب: موقعیت جغرافیایی و پیشینه تاریخی
۸	قیام میر عمادالدین و حکومت وی و فرزندان‌ش در هزارجریب و قومس
۲۳	اجداد میر عماد و اعقاب او
۲۷	مزار میر عمادالدین
۲۷	پی‌نوشت‌ها
۴۰	پیوست ۱: یک التباس در منابع تاریخی عصر تیمور
۴۴	پی‌نوشت‌ها
۴۶	پیوست ۲: سادات عمادی و انتساب حسینی
۴۸	پی‌نوشت‌ها
۵۰	پیوست ۳: هزارجریب و نواحی پیرامون: حدود، بخش‌ها، بلوک‌ها و روستاها
۶۱	پی‌نوشت‌ها
۶۴	تصاویر
۷۲	منابع

## مقدمه

## ۱

تواریخ محلی، گونه‌ای از انواع متون تاریخی هستند که هم در زبان عربی نمونه‌هایی از آن را می‌شناسیم و هم در زبان فارسی. تواریخ محلی، معمولاً اطلاعاتی جزئی از برخی وقایع، مشاهیر علمی و حاکمان محلی به دست می‌دهند که در جایی دیگر نمی‌توان آنها را یافت. نمونه برجسته تاریخ محلی در زبان عربی، اثر درازدامن خطیب بغدادی (قرن پنجم) با نام تاریخ بغداد است که عملاً از تاریخ یک شهر فراتر رفته و به موسوعه‌ای بزرگ در شرح حال رجال بدل گشته است. در زبان فارسی نیز متون کهن و مهمی از این نوع برجای مانده که برخی از آنها نخست به عربی تألیف و سپس به فارسی برگردانیده شده، و برخی دیگر از آغاز به فارسی نوشته شده‌اند؛ متونی همچون: تاریخ بخارا (نخست به عربی در قرن چهارم، سپس ترجمه و تلخیص به فارسی در قرون ششم و هفتم)، تاریخ قم (نخست به عربی در قرن چهارم، سپس ترجمه به فارسی در قرن نهم)، تاریخ سیستان (از قرن پنجم به بعد)، تاریخ بیهق (از قرن ششم)، و...

از نظر تاریخ مکتوب محلی، مازندران را باید ناحیه‌ای خوش اقبال دانست که چند اثر قدیمی در باب تاریخ آن در دست است: تاریخ طبرستان ابن اسفندیار (از قرن هفتم)، تاریخ رویان اولیاءالله املی (از قرن هشتم)، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران میرظهیرالدین مرعشی (از قرن نهم)، و تاریخ مازندران شیخعلی گیلانی (از قرن یازدهم)؛ و البته از برخی آثار مفقود نیز باخبریم، مانند تاریخ طبرستان خواجه علی رویانی که از منابع کتاب ظهیرالدین مرعشی بوده است. در یکصد سال اخیر نیز، افرادی علاقه‌مند به تدوین و نگارش تاریخ مازندران پرداختند که از آن میان می‌باید ه. ل. رابینو، اردشیر برزگر و اسماعیل مهجوری را نام برد؛ و مخصوصاً به پژوهش میدانی

منوچهر ستوده - که با عنوان از آستارا تا استارباد در هشت مجلد از سال ۱۳۴۹ ش به بعد منتشر شده - اشاره کرد.

با این همه، تدوین تاریخ این منطقه باستانی و شهرها و مناطق آن به صورت علمی و روشمند، از عهده یک تن خارج است و همکاری جمعی از پژوهشگران کاردان، تتبعات گسترده کتابخانه‌ای و میدانی، و حمایت مالی نهادها و مؤسسات را می‌طلبد. اما برای تدوین تاریخ انتقادی یک منطقه، به ناچار باید گام به گام قدم برداشت و با پژوهش‌هایی محدود به موضوعی خاص، مواد یک تحقیق جامع را فراهم آورد.

## ۲

«سادات هزار جریب» در متون تاریخی عصر تیمور به بعد، عنوانی است برای سلسله‌ای از حکام محلی در شرق مازندران، که امیر سید عمادالدین (م ۸۰۳) در دهه‌های پایانی دوره ایلخانی و با قیامی مذهبی - مردمی آن را بنیاد گذاشت، و تا میانه دوره صفوی با حکومت فرزندان و احفاد او استمرار یافت.

جزوه پیش‌رو - که در حقیقت مقاله‌ای است بلند - به گزارش انتقادی قیام سید عمادالدین و حکومت وی و فرزندان و احفادش در ناحیه هزار جریب و قومس می‌پردازد و می‌کوشد با کنار هم نهادن نصوص پراکنده تاریخی، روایتی دقیق از فراز و فرود حکومت سادات هزار جریب به دست دهد. سعی نویسنده بر آن بوده تا با بررسی انتقادی روایات مکتوب و نقل‌های شفاهی، پرتوی بر تاریخ یک سلسله خودمختار شیعی بیفکند، و در مواردی سیر نقل‌ها و پندارها را از تاریخ به اسطوره به تصویر بکشد. بخش‌های اول، دوم، چهارم و پنجم مقاله، از زمینه‌ها و گرایش‌های قیام سادات شمال ایران در اواخر دوره ایلخانان، موقعیت جغرافیایی و پیشینه تاریخی منطقه هزار جریب، اجداد میر عمادالدین و احفاد وی، و مزار او سخن می‌گویند و با ارائه اطلاعاتی جانبی، تصویری از مباحث پیرامونی اصل موضوع را در اختیار خواننده قرار می‌دهند. اما بخش اصلی مقاله، قسمت سوم آن است که در آن از آغاز قیام سید عمادالدین، حکومت وی و پسرش سید عزالدین، و دو شاخه اصلی حکومتگر از دودمان او سخن می‌رود. سه پیوست، با عناوین «یک التباس در منابع تاریخی عصر تیمور»، «سادات عمادی و انتساب حسینی» و «هزار جریب و نواحی پیرامون: حدود، بخش‌ها، بلوک‌ها و روستاها»، ضمیمه این مقاله است.

۱

### حکومت‌های محلی سادات شمال ایران پس از دوره ایلخانان

پس از ضعف و فروپاشی حکومت ایلخانان مغول در ایران، حکومت‌های خودمختار محلی در سراسر ایران سربرافراشتند و علم استقلال برداشتند. در این میان، سادات سردمدار قیام‌هایی بودند که در شمال ایران (حاشیه جنوبی دریای خزر) صورت می‌گرفت.

به نوشته میر ظهیرالدین مرعشی:

«در ایام دولت ملک فخرالدوله شاه غازی،<sup>۱</sup> در گیلان و مازندران و هزارجریب، در مدت ده سال - کمابیش - سادات خروج کردند:

سید هدایت‌شعار سید قوام‌الدین در مازندران به هدایت و ارشاد اهل فسق و ضلال مشغول گشت و اهالی آن ملک متابعت او کردند.

و سید امامت‌قیاب سید علی کیا در گیلان به مذهب زیددعوی امامت نمود و اهالی آن ولایت دعوتش را اجابت کردند.

و سید مکرم سید عماد در هزارجریب خروج کرد و مردم آن ولایت به برکت زهد و تقوای او با او موافقت نمودند».<sup>۲</sup>

همو می‌نویسد:

«برادران [مرعشی] را پشت به استظهار یکدیگر قوی گشت. و سید امانت‌پناه سید علی کیا و برادران را ملک گیلان به استظهار ایشان [= مرعشیان] به تصرف درآمد؛ و تمامی طبرستان و اکثر گیلان و تمامی دیلمستان، سادات مازندران را مسلم گشت. سید عماد در هزارجریب خروج کرد و آن ممالک هم مسخر فرمان سادات شد، مگر استرآباد که داخل طبرستان است به تصرف و حکومت میر ولی استرآبادی بود».<sup>۳</sup>

از این سه تن (سید عمادالدین، سید قوام‌الدین، سید علی کیا)، سید عمادالدین و سید قوام‌الدین، به ترتیب در شرق و مرکز مازندران، بر مذهب شیعه امامی بودند و هر دو گرایش‌هایی متصوفانه - که نوع معتدل آن در ایران آن روز شایع بود - داشتند؛ اما سید علی کیا، در گیلان، بر مذهب زیدی بود که در آن زمان کم‌کم از مازندران رخت برمی‌بست و به نواحی غربی کرانه دریای خزر محدود می‌شد. از تعبیر میر ظهیرالدین مرعشی، موقعیت و مدعای اجتماعی و مذهبی این سه تن را نیز می‌توان دریافت: سید علی کیا مدعی امامت زیدی بود، میر قوام‌الدین هدایت عامه مردم - به طریق درویشی و تصوف - را پیشه خود می‌دانست، و میر عمادالدین تنها سیدی مکرم بود که زهد و تقوای او موجب شد که مردم او را به عنوان رهبری مذهبی - سیاسی برگزینند. این سه تن، نه از یک خاندان، بلکه از سه شاخه مختلف از سادات بودند و قیام هر یک از آنان مستقل بود، هرچند برمی‌آید که حفظ حرمت و عدم تعرض به نواحی تحت حکومت یکدیگر، مورد اتفاق آنان و فرزندانشان بوده است. حکومت این سه تن در فرزندانشان استمرار یافت و سه سلسله حکومتی (مرعشی، کیایی، عمادی) از سادات ایجاد شد. این سه سلسله، سال‌ها پاییدند و دوام آوردند؛ تا آنکه صفویان، هر سه را از میان برداشتند و به حکومت آنان خاتمه دادند.

وجه مشترک این سه قیام مردمی - مذهبی، اعتراض به خودکامگی‌های حاکمان محلی و ظلم آنان بر مردمان بی‌پناه بود؛ همان‌سان که اندکی پیشتر، قیام سرداران (که آمیزه‌ای از ظلم‌ستیزی، تشیع و تصوف بود)، در آن سوی کوه‌های البرز شرقی، یعنی در سیزوار، شکل گرفت و به تشکیل سلسله‌ای انجامید که چندگاهی نیز دوام یافت.

## ۲

### هزارجریب: موقعیت جغرافیایی و پیشینه تاریخی

هزارجریب، منطقه‌ای است با زیبایی‌های شگفت و با تاریخی کهن، که یس از ورود مسلمانان به ایران نیز، خاندان‌های قدیم ایرانی طبرستان، مانند اصفهبدان باوندی، در آنجا حکومت می‌کردند. صعب‌العبور بودن کوه‌های هزارجریب، همواره مایه امنیت آنجا و حفاظت در برابر مهاجمان بود. یاقوت حموی از عزم نصر بن احمد سامانی - در راه ری - برای فتح «هزارگری»<sup>۴</sup> و درآوردن آنجا از دست شروین بن رستم سخن می‌گوید، که نصر چهارماه در آنجا ماند و گرفتار شد و عاقبت با پرداخت سی هزار دینار

توانست از آن منطقه جان به در برد.<sup>۵</sup> چنانکه خواهیم دید، همین صعب‌العبور بودن و امنیت طبیعی، یکی از زمینه‌های اصلی دوام حکومت میر عمادالدین بوده است.<sup>۶</sup> محتمل است که کیوسر / کیاسر - که امروزه بخش مهمی از هزارجریب قدیم را تشکیل می‌دهد - شکل تحول‌یافته کیوسر باشد. اگر این احتمال صحیح باشد، این منطقه به کیوسر منسوب بوده است. کیوسر بنا بر باورهای کهن، برادر انوشیروان ساسانی بود که اصفهید شروین پریم (ملک طبرستان) از اعقاب او شمرده می‌شد.<sup>۷</sup> اطلاق عنوان جبال شروین به کوهستان‌های جنوب شرقی مازندران قاعدتاً به سبب انتساب حکومت این نواحی به اوست؛ همان‌گونه که نام منطقه پریم / فریم از لقب خاص شروین پریم<sup>۸</sup> - که حاکم آن نواحی بوده - برگرفته شده است. این همه، در کنار شواهد متعدد باستانشناختی، نشانه‌هایی از وجود تمدن‌های کهن پیش از اسلام در هزارجریب و اهمیت آن در روزگاران گذشته است.

ابن فقیه (قرن چهارم)، می‌نویسد که در بیرون شهر ساریه [= ساری] هزارجریب زمین از آن بنداد هرمز (ونداد هرمز)<sup>۹</sup> است و آن زمین، همان اموال خالصه‌ای است که وی از جریر بن یزید - والی طبرستان - خرید.<sup>۱۰</sup> این اشاره، شاید قدیمترین اطلاعی باشد که از وجه تسمیه هزارگری (و معرب آن: هزارجریب) در دست است.

هزارجریب<sup>۱۱</sup> و قصبات عمده آن مانند پریم (فریم)، در روزگاران قدیم بسیار بااهمیت بود. فریم محل ضرب سکه‌های سلسله باوندیان در قرون اولیه اسلامی بوده،<sup>۱۲</sup> و این خود گویای اهمیت این قصبه در آن عصر است. مؤلف حدودالعالم (تألیف شده به سال ۳۷۲ ق) از هزارجریب بدون تصریح به این نام، و با عنوان «کوه قارن»، یاد می‌کند و می‌نویسد: «کوه قارن ناحیتی است که مر او را ده هزار و چیزی ده است و پادشای او را سپهد شهر یارکوه خوانند. و این ناحیتی است آبادان و بیشتر مردم وی گبرکانند و از روزگار مسلمانی باز پادشایی ناحیت اندر فرزندان باو است. پریم قصبه این ناحیت است؛ و مستقر سپهدان به لشکرگاهی است به نیم فرسنگ از شهر و اندر وی مسلمانان اند و بیشتر غریب‌اند و بازرگانان». <sup>۱۳</sup> البته کوه قارن تنها بخشی از منطقه‌ای را که بعدها به هزارجریب شهرت یافت شامل می‌شده است. اصطخری در همان قرن، منطقه هزارجریب را مجموعه روستاهایی معرفی می‌کند که شهری در آن نیست؛ و در این میان فریم را جایگاه حصین آل قارن، ذخیره‌جای اموال آنان و ملک موروثی آنان می‌شناساند.<sup>۱۴</sup> اما در قرن هفتم، ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان (تألیف شده در ۶۱۳)، از

«پریم» و «هزارگری» - به طور جداگانه - در شمار شهرهایی از طبرستان «که جامع و مصلی و بازارها و قضات و علما و منابر» دارند یاد می‌کند.<sup>۱۵</sup> در قرن هشتم نیز مؤلف مرصده الاطلاع، از فریم با عنوان «مدینه حصینه» نام می‌برد؛<sup>۱۶</sup> که هم گویای امنیت آنجاست و هم نشانه شهر بودن آنجا در آن ادوار.

هزارجریب - از قرن‌ها پیش - به دو منطقه اصلی چهاردانگه و دودانگه تقسیم شده است. درباره وجه تسمیه چهاردانگه و دودانگه، رابینو می‌نویسد: «بلوک هزارجریب شامل دو قسمت عمده است: یکی چهاردانگه و دیگری دودانگه. می‌گویند هزارجریب به فخر عمادالدوله پسر امام زین العابدین تعلق داشته. او پیش از خود املاکش را میان سه پسر خود که یکی از آنها از مادر دیگر بود تقسیم کرد. بنابراین به دو برادر تنی با هم چهارششم یا چهاردانگ و به نابرداری آنها دوششم یا دودانگ رسید.»<sup>۱۷</sup> امروزه اهالی هزارجریب، این ماجرا را این گونه روایت می‌کنند که «میر عمادالدین در اواخر عمر خویش منطقه تحت حکومت خود (هزارجریب) را میان شش پسر خود تقسیم نمود که چهاردانگه به چهار پسر و دودانگه به دو پسر دیگر تعلق گرفت.»<sup>۱۸</sup> این نقل محلی، صحیح تر از آنچه رابینو نوشته به نظر می‌رسد؛ زیرا - چنانکه در پیوست ۲ خواهیم گفت - در این گزارش «میر عمادالدین» به نادرست به «فخر عمادالدوله پسر امام زین العابدین» تبدیل شده است. با توجه به اینکه پیش از قرن نهم عنوان «چهاردانگه» و «دودانگه» در جایی یافت نمی‌شود، می‌توان این روایت را در باب وجه تسمیه چهاردانگه و دودانگه پذیرفت.

### ۳

#### قیام میر عمادالدین و حکومت وی و فرزندان در هزارجریب و قومس

از احوال سید عمادالدین محمود، پیش از قیام او اطلاع چندانی در دست نیست. آن گونه که از نقل‌ها برمی‌آید، سید عمادالدین پیش از قیام تنها به عنوان شخصیتی دینی و معنوی، همانند پدران، مورد احترام مردم هزارجریب و بزرگان و حاکمان آن ناحیه بوده است. بنا بر آنچه بناقتی از میقانی نقل کرده،<sup>۱۹</sup> پدر سید عمادالدین، سید عزالدین حسن،<sup>۲۰</sup> در هزارجریب و فریم ریاست روحانی و اقتدار معنوی داشته و مردم را به مذهب اهل بیت (ع) تعلیم می‌داده است. آل باوند و دیگر اعیان و بزرگان هزارجریب (سلیمانان، سایقان، امیران بولا و اسپهبدان خورشید)، مقام معنوی او را به عنوان یک



پیشوای مذهبی پاس می‌داشتند و از او حمایت می‌کردند. پس از وفات وی، پسرش سید عمادالدین «صاحب سجاده شد» و جانشین مقام معنوی پدر گشت.<sup>۲۱</sup>

به نوشته حافظ ابرو، اندکی پس از قیام سربداران در سبزوار علیه تغاتیمور<sup>۲۲</sup> در سال ۷۳۹، «سید عماد از ولایت فریم و هزاره جریب - که در میان سمنان و طبرستان واقع است - در شهور سنه احدی و اربعین و سبعماه [۷۴۱] متمرّد شد و چون موضعش حصین بود چند کزّت پادشاه طغای تمور لشکر بدان جانب فرستاد، برو دست نیافتند».<sup>۲۳</sup> این نخستین تاریخی است که از قیام سید عمادالدین در اختیار داریم. فصیح خوافی همین مطلب را از نوشته حافظ ابرو برگرفته و در ذیل وقایع سال ۷۴۱ نوشته است: «قصد طغاتی مورخان با سید عماد که ولایت فریم و هزارجریب گرفته بود و با طغاتی مورخان در مقام عداوت درآمده،<sup>۲۴</sup> و به آخر بر او دست نیافت».<sup>۲۵</sup>

به نوشته همو، سال‌ها بعد، امیر ولی<sup>۲۶</sup> که جانشین تغاتیمور شده بود، به مقابله با میر عمادالدین برخاست. حافظ ابرو ذیل عنوان «ذکر جنگ امیر ولی با سید عماد و عاقبت کار او»، می‌نویسد: «در شهور سنه خمس و سبعین و سبعماه [۷۷۵] امیر ولی لشکری ساخته گردانیده، متوجه سمنان شد. چون بدانجا رسید به ولایت فریم رفت و با امیر سید عماد جنگ بسیار کردند؛ و در اوایل لشکر امیر ولی بر ایشان غلبه کرد، فاما در آخر تصور کردند که ایشان تمام شکسته شده‌اند و قلعه‌ای که در آنجا بود خود را در آن بینداختند و بعضی از مردم امیر ولی به قلعه درآمدند و جماعتی با ولجا (چنین است در اصل) و غنیمت متفرق شدند. جمعی از مردم سید عماد در اندرون قلعه بودند، ناگاه هجوم کرده در قلعه بگرفتند. جماعتی که از لشکر امیر ولی در اندرون قلعه بودند سراسیمه گشته با ایشان مقاومت نتوانستند کرد و مردم بیرون نیز بدین جهت دلشکسته شدند. چون ایشان از حرب آن جماعت که در بیرون قلعه بودند فارغ گشتند و باقی را دستبرد تمام نمود، بعد ازان امیر ولی دیگر هرگز متعرض ولایت ایشان نشد».<sup>۲۷</sup>

بنافتنی، به نقل از تاریخ میقانی، آغاز قیام سید عمادالدین را این گونه می‌نویسد: سید در راه فریم به قریه سرکام و انکیپام (دو روستا در دودانگه کنونی) رسید؛ جماعتی از مأموران امیر ولی - که حاکم گرگان و هزارجریب بود - را دید که زنی را همراه با سگی به درخت آویخته بودند. سید ملول از این واقعه، آنان را نصیحت کرد، اما آنان وی را به سُخره گرفتند و گفتند شما شیعیان که به امامت و ولایت معتقدید، از امام خود یاری بخواهید تا این زن نجات یابد. سید عماد، دل‌آزرده از این واقعه، به خواب رفت و

امیر مؤمنان (ع) را به خواب دید. آن را به فال نیک گرفت و کسان آن زن را که در جنگلی نزدیک به محل واقعه بودند به یاری خواست. آنان از ترس پیشقدم نشدند، اما سید خود پیش رفت و زن را از شر سربازان امیر ولی رها نمود. میان آنان و سید عماد جنگ در گرفت؛ مردم به یاری سید برخاستند و جماعت ترک (سربازان امیر ولی) به هزیمت رفتند. پس از این واقعه، مردمان آن دو قریه گرد سید را گرفتند، و بزرگان هزارجریب (مانند امیران و بزرگان بولا، اسپهبدان خورشید، سایقان و سلیمانان) نیز به یاری سید آمدند و او را به ریاست برگزیدند و صلاح در آن دیدند که پیش از حمله امیر ولی، آنان به سراغ وی بروند. بدین قرار، با سه هزار سوار و پیاده به سمت استراباد رفتند و امیر ولی را شکست داده، خانه او را غارت کردند. سید به هزارجریب بازگشت، اما امیر ولی در صدد تلافی برآمد و به هزارجریب حمله ور شد. این بار نیز امیر ولی شکست خورد و به سوی استراباد بازگشت و به سختی جان خود را از مهلکه نجات داد. پس از شکست امیر ولی، بزرگان سمنان و دامغان و فیروزکوه در مقام موذت با سید برآمدند.<sup>۲۸</sup>

همو در ادامه، به نقل از میقانی، می افزاید: پس از شکست امیر ولی، بزرگان فریم و هزارجریب در صدد گوشمالی ملک محمود و لاش، حاکم آسران رستاق (مرتع تابستانی مردم سنگسر در آن سوی کوه های هزارجریب)، برآمدند. سید از حمله به آنجا پرهیز داشت و در پی جنگجویی نبود. روزی به قصد آب گرم سمنان به آنجا رفت. به روش درویشان بر چارپایی سوار شد و با جمعی اندک از ملازمان در مکانی باصفا نزدیک چشمه فرود آمد، و یکی از همراهان خود را برای احوالپرسی نزد ملک محمود فرستاد. ملک محمود گستاخی نمود و به قصد تحقیر، هدایایی کم ارزش (چند ذرع کرباس و چند من کشک) برای سید فرستاد. سید بی آنکه سخنی بگوید و پاسخی بدهد بازگشت و شبانه با هزار سوار از بی راهه به آسران رستاق حمله کرد و قلعه آسران رستاق را محاصره نمود. ملک محمود به شکار رفته بود و چون بازگشت با سپاهیان سید به مقابله پرداخت، اما تاب مقاومت نیاورد و به گورسفید افتر و در نهایت به سوی اصفهان [ / اصفهان کلا از دهات استراباد رستاق؟ ] گریخت.<sup>۲۹</sup>

سید عمادالدین قلعه آسران رستاق را فتح کرد و اموال آن را تصاحب نمود؛ اما به ساکنان قلعه امان داد و خان خاتون (دختر ملک محمود) را به خانه خود فرستاد. در این هنگام بزرگان هزار جریب به سید پیشنهاد کردند که اهالی آسران رستاق را از بودباش آنها به هزارجریب بکوچاند، زیرا ممکن است که با حضور آنان ملک محمود باز گردد و

مردم این ناحیه نیز با او همراه شوند و به هزارجریب حمله کنند. سید این پیشنهاد را پسندید و دوازده هزار خانوار ساکن در قراء آسران رستاق را کوچانید و در مناطق مختلف هزارجریب سکنی داد. سپس امیر فخرالدین بولایی را همراه با جمعی از اهالی بولا و دیگر مناطق به تصرف قلعه‌ی هی در هیکوه فرستاد. امیر فخرالدین قلعه‌ی هی را بدون خونریزی فتح کرد و متعهد شد که از هی و روستاهای اطراف آن (کلیم، کاورد شله، سرخ‌ده، اوک و پلور [= پرور]) آشوبی نخیزد. از همین رو، سید اهالی هی و روستاهای اطراف را به جای خود باقی گذاشت. اما به دستور سید عمادالدین، اهالی شیخ‌آباد (روستایی که شیخ علاءالدوله سمنانی آن را آباد کرده بود) که از شیخان شهمیرزاد بودند، به همراه بزرگشان شیخ ابراهیم به چاشم کوچانیده شدند. این کوچ‌ها سبب شد که جز سنگسر و شهمیرزاد، دیگر روستاهای آسران رستاق به ویرانه‌ای تبدیل شود و دیگر روی آبادی به خود نبینند. به نوشته میقانی «آن روز که مردم را کوچانیده بودند و حرکت می‌دادند، ناله و شیون و گریه اطفال، یاد قیامت می‌داد». از قلعه آسران رستاق تنها حصارش باقی ماند و قریه‌ها خالی از سکنه گشت و ویرانه گردید. یکی از این روستاها، چاشم بود که پیش‌تر از قراء پرجمعیت آسران رستاق به شمار می‌رفت. چهارصد خانوار از اهالی چاشم در روستای خُلرد هزارجریب سکنا داده شدند؛ اما پس از اندکی مرگ و میر در میان آنان افتاد و بیشتر ایشان مردند. مردم وضعیت اهالی چاشم را به سید یادآور شدند و اجازه خواستند تا آنان به موطن خود بازگردند. سید عمادالدین اجازه بازگشت به ایشان داد و چاشمیان به موطن خود بازگشتند.<sup>۳۰</sup>

باری، بدین ترتیب، سمنان و هزارجریب با بسیاری بزرگان آنجا به دست سید عمادالدین فتح شد و تحت حکومت او درآمد. سید عمادالدین قدرتی بسیار یافت و سراسر کوهستان شرقی و جنوبی مازندران و آسران رستاق در قلمرو فرمانروایی او قرار گرفت.

روایت حافظ ابرو و روایت میقانی در باب آغاز قیام میر عمادالدین، اندکی با هم متفاوتند. صرف‌نظر از تفصیل و ذکر جزئیاتی که در نوشته میقانی هست و ما مطالب اصلی آن را نقل کردیم، آغاز قیام سید عمادالدین در نوشته حافظ ابرو مصادف با حکومت تغاتیمور است، حال آنکه در نوشته میقانی نخستین حرکت مردمی سید عمادالدین در برابر حکومت امیر ولی روی داد. در میان این دو نقل، در مجموع باید قول حافظ ابرو را که مورخی امین است و از نظر زمانی نیز به سید عمادالدین نزدیکتر

است، ترجیح داد. در هر حال، حکومت میر عمادالدین در حوالی سال ۷۴۰ پا گرفت؛<sup>۳۱</sup> و بدین ترتیب، حکومتی خودمختار که ریشه آن قیام علیه حکومت‌های ستمگر - اندکی پس از فروپاشی ایلخانان در سال ۷۳۶ - بود، بنیاد گذاشته شد. این نخستین حکومتی بود که سادات شمال ایران پس از حمله مغول بنا می‌نهادند. سالیانی بعد، میر قوام‌الدین مرعشی (م ۷۸۱) پس از شکست افراسیاب چلاوی با پشتوانه مردم، در سال ۷۶۰ در آمل به حکومت نشست، و حکومت مرعشیان را تأسیس کرد. بدین ترتیب، در اواخر دوره ایلخانی، سراسر مازندران تحت حکومت سادات قرار گرفت.

حکومت میر عمادالدین به عنوان یک حکومت خودمختار محلی همچنان در هزارگریب و سمنان پابرجا بود،<sup>۳۲</sup> تا آنکه تیمور گورکان به ایران حمله کرد. چنانکه می‌دانیم، «سیاست تیمور در سرکوبی حاکمان مناطق مختلف بر تسلیم و ابقا استوار بود: حاکمی که تسلیم می‌شد، به عنوان حاکم دست‌نشانده در منصب خویش ابقا می‌گردید و اگر سرکشی می‌کرد، به شدت سرکوب و تنبیه می‌شد».<sup>۳۳</sup>

تیمور دو بار به مازندران لشکر کشید و با سادات آنجا روبرو شد: بار نخست در سال ۷۸۷، اندکی پیش از آغاز یورش سه ساله؛ و بار دوم به سال ۷۹۴، در ضمن یورش پنج ساله. به هنگام حمله تیمور به مازندران، دو سلسله از سادات در آن ناحیه حکومت می‌کردند: سادات هزارگریب به امارت سید عمادالدین در ناحیه هزارگریب در شرق مازندران، و سادات مرعشی به امارت سید کمال‌الدین مرعشی و برادرش سید رضی‌الدین و دیگر برادران در مازندران مرکزی (که پس از پدرشان سید قوام‌الدین حکومت را به ارث در اختیار داشتند).

فصیح خوافی در ذیل وقایع سال ۷۸۷، وقاعدتاً به نقل از منبعی مکتوب، می‌نویسد: «فرستادن مرتضی‌اعظم<sup>۳۴</sup> امیر سید کمال‌الدین از ساری و مرتضی‌اعظم امیر سید عماد از هزارگریب، مال و پیشکش و سکه که به نام امیر صاحب‌قران کرده بودند و تربیت فرمودن فرستاده ایشان و بدیشان پیغام فرمود که باید به جار و بلجار لقمان پادشاه [پسر تغاتیمور] حاضر شوید و با مخالفان به اتفاق حرب نمایند و با یکدیگر اتفاق نمایند».<sup>۳۵</sup> بدین ترتیب، سادات مازندران در لشکرکشی تیمور به سال ۷۸۷، از او فرمانبرداری کردند و در حکومت خود باقی ماندند.

بنافتی، باز هم به نقل از میقانی، این واقعه را با تفصیلی بیشتر روایت می‌کند. چکیده روایت او چنین است که تیمور به دامغان آمد و اطلاع یافت که در پشت کوه‌های

هزارجریب ولایتی است که فردی به نام سید عمادالدین والی آن است. تیمور از علت عدم حضور او به نزد خود پرسید. در این میان سید برکه (از سادات مورد احترام تیمور و ملازم او) واسطه شد و به نزد سید عمادالدین در هزارجریب آمد و او را به آمدن نزد تیمور ترغیب نمود. سید عمادالدین پذیرفت. به روش عرفا و متصوفه لباس پوشید، بر استری نشست و نزد تیمور رفت. پیش از عزیمت، به پسران خود یادآور شد که پس از وی با لباس رزم و هدایا و اسب‌ها و پیشکش‌ها به نزد تیمور بیایند. تیمور سید و فرزندان را احترام نمود، و از سید عمادالدین خواست تا یکی از فرزندان را ملتزم رکاب وی سازد. سید عمادالدین به یکی از فرزندان با نام سید جبرائیل پیشنهاد همراهی تیمور داد، و چون او نپذیرفت و میل خود به گوشه‌نشینی و عبادت را یادآور شد، سید عزالدین حسن نامزد این کار شد و همراه با عده‌ای از لشکریان هزارجریب، ملازم تیمور گردید. تیمور نیز، مالیات سمنان و دامغان را به فرزندان سید عمادالدین واگذار کرد.<sup>۳۶</sup>

بدین گونه، سید عمادالدین از سر مصلحت‌اندیشی با تیمور از در مصالحه درآمد و تیمور نیز حکومت هزارجریب و قومس را به او واگذاشت، و یکی از فرزندان (سید عزالدین حسن) را در ظاهر به عنوان یکی از امیران لشکر خود، و در باطن به عنوان گروگان، با خود همراه ساخت.<sup>۳۷</sup>

به نوشته حافظ ابرو، تیمور در سال ۷۹۰ «چون به خوار ری رسید فیروزکوه و خوار و سایر آن مواضع به اسکندر شیخی مقرر فرمود؛ چون به سمنان رسید امیر عزالدین پسر سید عماد که در این سفر ملازمت نیکو کرده بود سمنان و هزارجریب بر او مسلم داشت؛ و به خراسان درآمد و دامغان را به جمشید قارن که از امرای خراسان بود داد و استرآباد و نواحی آن به پیرپادشاه بن لقمان بن طغاتی‌تیمور داد...».<sup>۳۸</sup> همو در وقایع سال ۷۹۱ می‌نویسد که یکی از نزدیکان تیمور به نام «حاجی بیک» که به تیمور خیانت کرده بود، «مدت پنج شش ماه در فراز و نشیب جهان سرگردان و پشیمان می‌گردید تا آخر در دست سید عمادالدین حاکم هزاره‌جریب [و] سمنان افتاد؛ او را حبس و بند کرده به حضرت امیر صاحبقران [= تیمور] فرستاد».<sup>۳۹</sup> این گزارشها، نشان از روابط نیکوی حکومت میر عمادالدین با تیمور دارد؛ به ویژه آنکه اینک فرزند وی سید عزالدین در شمار امرای لشکر تیمور بود.<sup>۴۰</sup>

بورش دوم تیمور به مازندران، در سال ۷۹۴ رخ داد؛ هنگامی که تیمور خبر یافت

برخی از حاکمان آن ناحیه از فرمان او سرپیچیده‌اند. تیمور در سال ۷۹۴ از گرگان گذر کرد و از سوی شرق به مازندران آمد، و قاعدتاً نخست با سید عمادالدین روبرو شد، اما به سبب فرمانبرداری وی، متعرض حکومت او نگشت؛ بر خلاف مرعشیان که تیمور حکومت را از آنان ستاند و بزرگان آنان را به ماوراءالنهر تبعید کرد.<sup>۴۱</sup>

در طی دوران حکومت میر عمادالدین بر هزارجریب، فرزند وی سید عزالدین در شمار امیران بزرگ لشکر تیمور بود،<sup>۴۲</sup> و از جمله در فتح حلب در سال ۸۰۳ تیمور را همراهی کرد. تیمور غنایم قلعه حلب را پس از فتح، «بر امرا و لشکریان تفرقه فرمود و بقیه خزاین و اموال در قلعه گذاشت و آن را به سید عزالدین ملک هزارگری و شاه شاهان ابوالفتح - که امیر و لشکرکش سیستان و زاولست - و موسی تویووغاشیخ» سپرد.<sup>۴۳</sup>

میر عمادالدین تا پایان عمر، در مقام یک حاکم دینی و مرشد معنوی<sup>۴۴</sup> فرمانروایی کرد. او در سال ۸۰۳ به بیماری استقساء یا وقوع سکت درگذشت.<sup>۴۵</sup> به هنگام وفات او، فرزندش سید عزالدین به عنوان امیر لشکر تیمور، در شام بود. به نوشته بنافتی، باز هم به نقل از میقانی، پسران میر عمادالدین خبر وفات پدر به سید عزالدین رسانیدند. سید عزالدین لباس عزا بر تن کرد. چون خبر به تیمور رسید، کلمه استرجاع را بر زبان راند و فاتحه خواند. شب هنگام سید عزالدین را طلبید، لباس عزا را از تن او بیرون آورد، و با اعطای خلعت فاخر و کمر زرین او را به جانشینی پدر به حکومت هزارجریب فرستاد.<sup>۴۶</sup> بدین ترتیب، امیر عزالدین به هزارجریب بازگشت و تا پایان عمر، که مصادف با حکومت تیمور و فرزندش شاهرخ بود، حکومت هزارجریب و قومس را در اختیار داشت<sup>۴۷</sup> و مورد احترام خاص تیمور و فرزندش شاهرخ بود.

در منابع تاریخی عصر تیمور، گزارش‌های متعددی از به خدمت رسیدن سید عزالدین هزارجریبی یا به خدمت فرستادن برادران و خویشان نزد شاهرخ، سکه زدن و خطبه خواندن به نام او و یا فرستادن هدایا و تحف برای وی به هنگام ورودش به مازندران یا قومس از سوی، و احترام خاص شاهرخ برای او و سادات هزارجریب (که برادران و برادرزادگان سید عزالدین بودند) و واگذار نمودن حکومت هزارجریب، سمنان و دامغان<sup>۴۸</sup> به وی از سوی تیمور و شاهرخ از دیگر سو، دیده می‌شود.<sup>۴۹</sup> برای نمونه، حافظ ابرو در ماجرای ورود شاهرخ به مازندران در سال ۸۱۶، از «امیر سید عزالدین بن امیر عماد»<sup>۵۰</sup> به عنوان حاکم «هزارجریب [و] سمنان» و در شمار یکی از

چند تن «اکابر و اشراف» مازندران «که از اطراف و اکناف» به پیشواز شاهرخ آمدند یاد می‌کند.<sup>۵۱</sup>

یکی از مهمترین این گزارش‌ها، گزارش ملاقات سید عزالدین با شاهرخ در مشهد رضوی و همراهی با وی در بازگشت به هرات است. حافظ ابرو در ضمن وقایع اواخر سال ۸۱۴ می‌نویسد که در این سال شاهرخ به «مقام مشهد متبرک رضوی» رفت و «شرایط زیارت به جای آورده. در خلال آن احوال، مرتضی اعظم سید عزالدین - که حاکم مملکت قومس بود و چند موضع در این تاریخ همایون ذکر بزرگی و شهامت او رفته - شعار و دنار هوا و ولای طاعتداری ظاهر و باهر گردانیده، از راه حسن اخلاص و صفای عقاید روی به بارگاه سپهر رفعت و حضرت جنت صفت نهاده، بدان مطلع آفتاب جلال رسید. مورد او به تبجیل تلقی یافت. حضرت سلطنت شعاری ... نواخت بسیار و مواعید خوب و لطف‌های بی‌شمار فرمود، به انواع عاطفت و کرامت مخصوص و منصوص گردانید. سید عزالدین را از استماع آن تربیت ... استظهار تمام افزود، از خلوص عقیدت کمر اخلاص و فرمانبرداری بر میان جان بسته، پیشکش‌هایی که از چنان بزرگی با چنین حضرتی زبید معروض گردانید». چون شاهرخ عزم بازگشت به دارالسلطنه هرات کرد، «امیر عزالدین ملازم رکاب نصرت شعار روان گشته»، به همراه او در دهم محرم سال ۸۱۵ وارد هرات شد.<sup>۵۲</sup>

قدرت سید عزالدین، در اختلافاتی که مرعشیان بر سر حکومت با یکدیگر داشتند نیز مؤثر بود. سید علی مرعشی آملی در سال ۸۱۲ ق یا اندکی پس از آن، از «سید عزالدین هزارجریبی و ملک کیومرث رستم‌داری استمداد کرده از آمل بیرون خرامید» و به مخالفت با سید علی مرعشی در ساری پرداخت و او را شکست داد.<sup>۵۳</sup> از آن مهمتر، کمک سید عزالدین به دامادش سید مرتضی مرعشی (فرزند سید کمال‌الدین مرعشی) در دستیابی او به حکومت ساری است. سید مرتضی، دختر سید عزالدین را به همسری داشت<sup>۵۴</sup> و در جنگ میان سید مرتضی و برادرانش بر سر حکومت ساری، سید مرتضی با یاری سید عزالدین بر سید علی و دیگر برادرانش غلبه کرد<sup>۵۵</sup> و برای مدتی به حکومت ساری دست یافت.<sup>۵۶</sup>

به نوشته فصیح خوافی، سید عزالدین، به سال ۸۲۷ در هزارجریب درگذشت.<sup>۵۷</sup> پس از وی، تا سالیانی دراز، طوایف مختلفی از فرزندان و احفاد میر عمادالدین، به عنوان حکومتی خراجگزار، بر بخش‌های مختلف هزارجریب فرمانروایی کردند. حافظ ابرو

که معاصر با فرزندان میر عمادالدین است، می‌نویسد که «تا حالا فرزندان او [= سید عماد] به موجب فرمان بندگی حضرت سلطنت‌شعاری [= شاه‌رخ] حاکم‌اند»؛<sup>۵۸</sup> همان‌گونه که عبدالرزاق سمرقندی پس از ذکر سید عزالدین هزاره‌جریبی و برادرانش، می‌نویسد که «خاندان ایشان همیشه در مقرّ عزّ خود به حکومت و دارایی رعیت آن ولایت متعین» بوده‌اند.<sup>۵۹</sup> سال‌ها بعد (به سال ۸۵۸) که میرزا ابوالقاسم بابر به مازندران آمد، «سادات هزاره‌جریب» به عنوان حاکمان محلی به حضور وی رسیدند، از سوی برای او پیشکش آوردند و از سوی دیگر احترام دیدند و خلعت گرفتند.<sup>۶۰</sup>

\*\*\*

نزدیک به دو سده پس از قیام میر عمادالدین، هنگامی که مؤلف تاریخ ایلچی نظام‌شاه در نیمه دوم قرن دهم کتاب خود را می‌نوشت، روایتی از آغاز کار میر عمادالدین، و سپس حکومت وی، رواج داشت که باورهای عامیانه را با مایه‌هایی از حقایق تاریخی به هم آمیخته بود. مؤلف تاریخ ایلچی (م ۹۷۲) در گزارش خود، سید عمادالدین را - که اجداد او دست کم از قرن سوم در طبرستان می‌زیستند - ساکن مکه و مدینه معرفی می‌کند،<sup>۶۱</sup> او را که سالیانی پیش از سید قوام‌الدین مرعشی قیام کرد با سید قوام‌الدین همراه می‌سازد و از حجاز راهی ایران می‌کند؛ اما از روابط او با تیمور مطابق با واقعیات تاریخی یاد می‌کند. نقل تاریخ ایلچی، که بی‌گمان از روایات افواهی مردم مازندران در آن عصر برگرفته شده، خواندنی و درخور توجه است؛ به ویژه از آن رو که منقولاتی این چنین - که رنگ و بویی اسطوره‌ای و عاطفه‌گرایانه دارد - هنوز در میان مردم ساری و نواحی اطراف درباره میر عمادالدین شنیده می‌شود. مؤلف تاریخ ایلچی می‌نویسد:

«در زمانی که سید قوام‌الدین از جانب مکه معظمه و مدینه مشرفه به طرف مازندران آمده در آن ولایت به سیر و سلوک مشغول گشت، ... سید عماد که هم از اولاد امجاد امام عالی‌نژاد امام علی زین‌العابدین - علیه‌السلام - بود،<sup>۶۲</sup> به مراقبت سید قوام‌الدین چون به مازندران رسید توقّف در آن ولایت مصلحت ندید؛ از مازندران به طرف هزارجریب عزیمت فرمود و در آن سرزمین رحل اقامت افکنده، به هدایت و ارشاد اهل آن دیار قیام و اقدام می‌نمود. به اندک روزی مردم آن ولایت نسبت به سید مؤمن‌الیه از دراطاعت درآمده، آستان خانه ملائک آشیان او را مرجع‌الیه خود می‌دانستند. سید عماد مرد زاهد عابد بود؛ به صفات حمیده و خصایص پسندیده اتّصاف داشت و از وفور



[حسن] خلق و کثرت تواضع، تخم مهر و محبت در زمین دل خاص و عام می‌کاشت. و حضرت واهب‌العطیات آن جناب را فرزندان رشید شجاعت سمات کرامت فرموده بود. در زمانی که حضرت صاحبقرانی امیر تیمور گورکان - انار الله برهانه - از بلاد توران متوجه دیار ایران بود، چون نواحی دامغان مضرب خیام عساکر نصرت‌نشان گشت، سید عماد با فرزندان به تقبیل بساط گردون‌انبساط مشرف شده، منظور نظر عاطفت و احسان گردیدند. و سید عزالدین، که ارشد اولاد آن جناب بود، ملازم رکاب ظفرانتساب حضرت صاحبقرانی شده، در اکثر اسفار همراه موکب همایون می‌گشت. و از حضرت صاحبقران نسبت به سید عالی‌مکان آثار لطف و مرحمت بی‌غایت به ظهور می‌رسید و ولایت هزارجریب به انعام و سیورغالی سید عماد و فرزندان مقرر بود.<sup>۶۳</sup>

\*\*\*

اگر روایت تقسیم قلمرو فرمانروایی سید عمادالدین میان شش فرزندش و وجه تسمیه چهاردانگه و دودانگه<sup>۶۴</sup> را بپذیریم، باید بگوییم که پس از میر عمادالدین هر ناحیه از هزارجریب به یکی از فرزندان وی - و بعداً فرزندان آنان - اختصاص یافت. اما مؤلف تاریخ ایلچی نظام‌شاه، سلسله حکومتی سادات هزارجریب را به دو شعبه شاه رضی‌الدینی و جبرئیلی تقسیم می‌کند و می‌نویسد: «و چون زمان حیات امیر عماد<sup>۶۵</sup> به سر آمد و داعی حق را لبیک اجابت گفت، اولاد امجاد آن جناب منشعب به دو شعبه شدند: یکی را شاه رضی‌الدینی<sup>۶۶</sup> می‌گویند و دیگری را جبرئیلی. آن دو شعبه ولایت هزارجریب را قسمت نموده، هر کس گوشه‌ای را متصرف شدند. و مجموع آن طبقه عالی‌شان همواره متابعت امر سلاطین عراق و خراسان می‌کردند و مادامی که اقربا و اقوام با یکدیگر موافق بودند هیچ پادشاهی طمع در آن ولایت نکرد و به قاعده معهود به انعام ایشان مقرر بود».<sup>۶۷</sup>

به نوشته بنافتی - که دست کم بخش‌هایی از آن برگرفته از تاریخ میقانی است -، پس از سید عزالدین، به ترتیب دو فرزندش به نام‌های میر رضی‌الدین و میر کمال‌الدین حسین زمامدار حکومت بخش‌هایی از هزارجریب شدند.<sup>۶۸</sup> میر رضی‌الدین<sup>۶۹</sup> در عهد شاهرخ حاکم هزارجریب بود و به دستور او به تعمیر بقعه جعفر صادق چهارکلاته پرداخت.<sup>۷۰</sup> او را باید سرسلسله سادات رضی‌الدینی دانست.<sup>۷۱</sup> سید کمال‌الدین حسین نیز که پس از برادرش به حکومت هزارجریب رسید، پدر سید رفیع‌الدین محمد و سرسلسله سادات رفیعی عراق است.<sup>۷۲</sup>

بنافتی در باب حکومت شاخه جبرئیلی به ذکر جزئیات نیرداخته، و تنها به یکی از فرزندان سید جبرئیل (فرزند سید عمادالدین) با نام سید تاج‌الدین اشاره کرده، و - به نقل از تاریخ میقانی - از اختلاف میان سادات جبرئیلی (به سرکردگی سید تاج‌الدین نوه سید عمادالدین) با سادات رضی‌الدینی (به سرکردگی سید رضی‌الدین نوه سید عمادالدین) بر سر زمین سخن گفته است؛ اختلافی که با میانجیگری میر محمدخان مرعشی به صلح انجامید.

گزارش این اختلاف، از آنجا که شرح واقعه کوچانیدن سادات جبرئیلی را از بیلاقات هزارجریب به هرات به دست شاهرخ و به منظور فراگیری فقه اهل سنت دربر دارد، شایان توجه است. آن گونه که بنافتی از نوشته میقانی نقل می‌کند، شاهرخ به هنگام عزیمت از سمرقند به عراق به قصد انتقام از سلطان محمد میرزا، از بیلاقات هزارجریب گذر کرد و از راه سلطان‌میدان به ده پلور (پرور) رسید. جمعی از خواص وی به حمام رفتند و دیدند که حمام غلتین (خزانه آب گرم) دارد؛ گفتند که جماعت ساکن در اینجا رافضی‌اند. از پیشوای آنان جو یا شدند؛ گفته شد که پیشوای ایشان سید تاج‌الدین بن سید جبرئیل بن سید عمادالدین است. شاهرخ سید تاج‌الدین را طلبید؛ و وی با برادرش نزد او رفت و آداب احترام به جا آورد. شاهرخ پرسید: آیا شما رافضی هستید؟ گفتند: ما معنی رافضی را نمی‌دانیم. شاهرخ گفت: غلتین در حمام ساختن و صد کس در آن رفتن چه مذهبی است؟ جواب دادند: این حمام در قدیم ساخته شده و اکنون کسی درون غلتین نمی‌رود و ما غسل ترتیبی می‌کنیم. شاهرخ گفت که شما فقه نخوانده‌اید؛ و برای تعلیم فقه اهل سنت آنان را به هرات گسیل داشت. سادات جبرئیلی هفت سال در هرات ماندند؛ تا آنکه در هرات قحط‌سالی شد و آنان گوهرشاد خانم (همسر شاهرخ) را برای بازگشت واسطه گرفتند و بدین وسیله راهی موطن خود شدند. چون به دامغان رسیدند، شنیدند که میررضی‌الدین بن امیر عزالدین املاک آنان را تصرف کرده است. لشکری فراهم آوردند و نه تنها املاک خود را متصرف شدند، اجرت‌المثل هفت سال و چهار ماه را نیز از میررضی‌الدین طلب کردند. میررضی‌الدین نیز به مقابله با آنان برخاست و در جنگی که میان بنی اعمام درگرفت چند تن کشته شدند؛ تا آنکه میر محمدخان مرعشی از این ماجرا خبر یافت و واسطه صلح میان آنان شد؛ اجازه چند ساله را از میررضی‌الدین گرفت و به سید تاج‌الدین داد و نزاع میان آنان را فرونشاند.<sup>۷۳</sup>

مؤلف تاریخ ایلچی، از میر رضی‌الدین (فرزندسید عزالدین) یاد نمی‌کند. وی ریشه اختلاف میان سادات هزارجریب را به تعدی سید کمال‌الدین حسین به اقوام و بنی‌اعمامش بازمی‌گرداند و می‌نویسد: «در زمانی که حضرت شاه دین‌پناه شاه اسمعیل [صفوی] رایت سلطنت در مملکت عراق و خراسان برافراخت، میر حسین - که از شعبه شاه رضی‌الدینی بود - با طبقه جبرئیلی مخالف شده مکرر میانه ایشان کار به محاربه و مضاربه انجامید. و میر حسین دست تعدی دراز کرده، بسیاری از اقوام و اقربا را بکشت و بر آن ولایت به نوعی مستولی گشت که جمیع سادات و امرای آنجا از او در وهم و هراس بودند». <sup>۷۴</sup> او میر حسین را مردی مغرور، متکبر، خونریز و ستمکار توصیف می‌کند و برخی خلقیات شگفت‌آور <sup>۷۵</sup> به او نسبت می‌دهد. <sup>۷۶</sup>

به نوشته او، میر حسین «صاحب داعیه» بود و «هوای استبداد و استقلال در سر داشت». او در آغاز روابط حسنه‌ای با شاه اسماعیل صفوی داشت و مورد لطف او بود، <sup>۷۷</sup> اما پس از شکست چالدران در سال ۹۲۰، «محمدزمان میرزا که نبره سلطان حسین میرزا بود، از اردوی شاه اسماعیل «با معدودی چند فرار نموده به طرف استراباد رفت و چون به نواحی هزارجریب رسید، امیر حسین با آن جناب موافقت نموده با قریب هزار سوار و پیاده به هوای سودای سلطنت خراسان متوجه استراباد شدند و در آن دیار فتنه انداختند».

در نهایت، محمدزمان میرزا کاری از پیش نبرد و «به جانب بلخ گریخت، و میر حسین باز به طرف هزارجریب آمد». شاه اسماعیل «بعد از استماع این خبر به امیر حسین بی‌لطف شده، او را از نظر عنایت بینداخت و انعام و سیورغالات آن طایفه را مسدود ساخت» و «ولایت هزارجریب» را «تیول ترکمانان» قرار داد. هنگامی که یکی از کارگزاران شاه اسماعیل به نام درمیش خان به «ضبط و نسق» مازندران پرداخت و پس از آن به هزارجریب آمد، «امیر حسین به شرایط استقبال و خدمتکاری قیام و اقدام نموده، خدمات پسندیده به ظهور رسانید». در برابر، درمیش خان «متکفل مهمات او» شد و وی را به «همراه خویش به درگاه عالم‌پناه [شاه اسماعیل در تبریز] برد و در صد آن شد که مهمات او را انتظامی دهد»، اما میر حسین «از تبریز فرار نمود» و - شاید از بیم جان - بدون آنکه «در هیچ مکان یک روز توقف» کند، یکسره به هزارجریب بازگشت؛ و «بعد از وصول به هزارجریب... اظهار یاغیگری نمود». شاه اسماعیل دو تن از سردارانش - زینل خان شاملو و اخی سلطان تکلو - را «برای گرفتن آن جناب» به

هزارجریب فرستاد. زینل خان و اخی سلطان به هزارجریب رفتند و «باقی سادات هزارجریب که از بلوک جبرئیلی بودند - مثل امیر سلطان هاشم و امیر عبدالله درواری و امیر شریف انزانی - و [دیگر] ولد پادشاه میر عماد که زیده و خلاصه آن بلوک اند» نیز در برکندن «بنیان عمر و دولت میر حسین همدستان شدند». «امیرحسین، زنان و فرزندان خود را در حصار پیترو - که احکم قلاع او بود - جای داد و «خود با معدودی چند» به «کوه و جنگل ها» گریخت. «زینل خان و اخی سلطان به اتفاق سادات عالی شأن، حصار مذکور را محاصره نموده، جمعی از لشکریان را با بعضی از سادات به طلب میر حسین روان ساختند. چون مدت دو ماه از ابتدای آن قضیه بگذشت، هم میر حسین به دست آمد و هم حصارش مفتوح شد». میر حسین را به قتل رساندند و سرش را نزد شاه اسماعیل فرستادند؛ «و زنان و فرزندان را زینل خان همراه خویش به استراباد که اقطاع او بود برد و ولایت هزارجریب به تیول اخی سلطان مقرر شد». این واقعه در سال ۹۲۹ رخ داد.<sup>۷۸</sup>

ظاهراً پس از این واقعه بود که یکی از فرزندان کمال الدین حسین، سید رفیع الدین محمد (جد سادات رفیعی عراق)،<sup>۷۹</sup> هزارجریب را ترک گفت و به عراق عرب رفت و در آنجا ماندگار شد. اما مؤلف تاریخ ایلچی از رفیع الدین یاد نمی کند و می نویسد که «از میر حسین دو فرزند یادگار ماند: یکی امیر زین العابدین و دیگری امیر غضنفر»، که «در ایام سلطنت شاه عالم پناه شاه طهماسب هر دو برادر به نوبت چند روزی در ملک موروثی خود حکومت کردند».<sup>۸۰</sup>

از شعبه دیگر - یعنی سادات جبرئیلی -، مؤلف تاریخ ایلچی، دو تن را «مہتران این فرقه» معرفی می کند: «اول میرهارون و دوم میر روح الله». میرهارون در سال ۹۱۶ «از این دار پر ملال انتقال نمود و ولدش امیر معین الدین چند روزی قایم مقام پدر بزرگوار شده، او نیز سفر آخرت اختیار فرمود. از وی چهار پسر یادگار ماند. ولد ارشدش امیرسلطان هاشم»، جوانی «خوش طبع و وجیه [و] کریم نهاد بود» و «فی الواقع سرو ریاض آن دودمان و گل گلشن آن خاندان بود». سلطان هاشم «بعد از فوت پدر به... مہتری موسوم گشت و اعتبار تمام یافت»، اما «چون چند سال از حکومت آن جناب سپری شد»، برادران ناتنی او که «نسب خود را از طرف مادر از نسب او عالی تر می دانستند، از غایت حسد قصد برادر چنان کردند که برادر کهنترش امیرسلطان حسن... در خفیه آن سید بی گناه را به قتل رسانید و خود به بزرگی آن قبیله اشتغال نمود». در

زمان نگارش تاریخ ایلچی، سلطان حسن هنوز «در آن سلسله بزرگ و صاحب اعتبار» بود «و در قریه هیکو - که کوهستان و جنگل بسیار دارد و تا ضرورت نشود هیچ فرد از افراد انسان به آن صوب توجه نمی نماید - مسکن ساخته» بود و «با حکام و ارکان دولت شاهی کمتر» اختلاط می نمود «و عموم اوقاتش» را «به صید و شکار مصروف می ساخت».<sup>۸۱</sup>

در شاخه دیگر سادات جبرئیلی، امیر روح الله حاکم دروار و توابع<sup>۸۲</sup> آن بود؛ که بیشتر اوقات میان او و امیر حسین (از شعبه شاه رضی الدینی) «غبار عداوت و عناد متصاعد بود» و امیر روح الله «گاه غالب و گاه مغلوب می گشت». «در زمانی که شاه جمجاه شاه اسماعیل» در سال ۹۱۶ «عازم تسخیر بلاد خراسان بود» چون به «بلده سمنان» رسید، «امیر روح الله به اتفاق سادات و اشراف دامغان کلید حصار دامغان را برداشته، در سمنان به شرف بساط بوس استسعاد یافتند. امیر روح الله در آن زمان منظور نظر عاطفت و احسان شاهی گشته، مجدداً بزرگی و مهتری قبیله جبرئیلی به آن جناب مفوض گشت».

امیر روح الله به سال ۹۲۷ در هشتاد سالگی درگذشت و «بعد از وی خلف ارشد و امجدش امیر عبدالله قایم مقام پدر شد» و «به اندک روزی رتبه او از پدر و سایر اقران بیشتر و رفیع تر گشت». مؤلف تاریخ ایلچی، امیر عبدالله را جوانی خوش صحبت، کریم نهاد و نیکخو توصیف می کند که «در شجاعت و دلیری و مکابره و مجادله با اعداء عدیل و نظیر نداشت و برخلاف سایر امرای هزارجریب بی دهشت و وحشت به درگاه عالم پناه شاهی تردد می کرد و حضرت پادشاه گردون وقار [شاه اسماعیل] و امرای رفیع مقدار با آن جناب در مقام عنایت و مرحمت درآمده، همواره به صحبت او مایل و راغب بودند». پس از مرگ شاه اسماعیل که «مملکت خراسان به سبب عبور ازبکان و استیلای ایشان به هم برآمد، امیر عبدالله با وجود وفور دانش و کثرت بینش... با والی ازبکان که عبید خان نام داشت آغاز مکاتبه و مراسله نمود و با آن فرقه طاغیه اظهار یک جهتی می فرمود». در سال ۹۳۳ که عبیدخان در النگ بسطام با سرداران و سربازان صفوی جنگید و بر آنان غالب شد و جمعی از آنان را کشت، گروه اندکی از جنگجویان صفوی «که به هزار حيله از آن معرکه جان بیرون برده بودند»، «به حوالی ریاط آهوان و جرمه جو که نزدیک به حصار امیر عبدالله است رسیدند» و مورد حمله نفران امیر عبدالله «که به طمع اسب و اسباب غازیان بر سر راهها نشسته بودند» قرار گرفتند. مردمان امیر

عبدالله «آن بیچارگان را گرفته، مرکوب و ملبوس ایشان را غارت می‌کردند و اگر کسی در مقام ممانعت درمی‌آمد، شعله حیاتش را به خنجر آبدار منطقی می‌ساختند. چون لشکر شکسته پریشان به پایه سریر ثریامکان [شاه طهماسب] رسیدند، از ستم و تعدی امیر عبدالله شکایت بیش از پیش نمودند و آن جناب را غازی قرن می‌خواندند. مزاج و هاج شاه طهماسب نسبت به سید عبدالله منحرف شده، در آخر شهر» سال ۹۳۴ «که موکب گیتی‌ستان به عزم محاربه ازبکان متوجه به صوب خراسان بود، از چمن سلطان میدان - که واقع است مابین ولایت هزارجریب و قریه دروار - عبور نمود و در آن سرزمین کسان به طلب امیر عبدالله فرستاده، آن جناب را به پایه سریر اعلی بردند. در بدو حال، نوازش شاهانه و مراحم خسروانه شامل حال او شده، هر روز لطف مجددی به او می‌نمودند؛ و آن جناب را همراه بردند تا نزدیک مشهد مقدس. چون آوازه توجه ازبکان به عزم محاربه به سمع ارکان دولت قاهره رسید، در آن منزل میر عبدالله را از هم گذرانیده، جسد او را به مشهد مقدس دفن کردند. بعد از وی جای او را به پسران و برادرانش ارزانی داشته، دیگر کس مزاحم ایشان نشد».<sup>۸۳</sup>

این گزارش‌ها نشان می‌دهد که سادات هزارجریب، به اجبار با صفویان همراه می‌شدند و هرگاه فرصت مقتضی بود، با آنان راه مخالفت در پیش می‌گرفتند. رابینو می‌نویسد که «بعد از وفات میر علی خان بن سلطان محمود مرعشی، سید مظفرالدین حسین مرتضوی [آخرین حاکم از سلسله سادات هزارجریب] مازندران را با الوند دیو [حاکم سوادکوه و قسمتی از مازندران] تقسیم کرد و او در سال ۱۰۹۵ درگذشت».<sup>۸۴</sup> بدین ترتیب، حکومت سلسله سادات هزارجریب به پایان آمد؛ اما آنان در شکل یک طایفه از اشراف محلی باقی ماندند و همچنان قدرت بومی داشتند. هرگاه حکومت مرکزی ضعیف بود، خودمختاری آنان بیشتر جلوه می‌یافت؛ چنانکه پیش از عصر صفویه نیز «سادات هزارجریب» از جمله همان «اریاب و اعالی مازندران» بودند که «بعد از انقطاع حکام ... چون پادشاه صاحب‌قدرتی در عراق نبود خراج به کسی نمی‌دادند»، ولی با استقرار حکومت صفوی و سلطنت شاه طهماسب از در اطاعت درآمدند.<sup>۸۵</sup>

مؤلف تاریخ ایلچی که به سادات هزارجریبی روزگار خود (در نیمه نخست قرن دهم) نظر خوشی ندارد و از نافرمانی آنان از سلاطین صفوی ناخرسند می‌نماید، درباره سادات هزارجریبی عصر خود و روحیات و تصورات آنان اظهار نظر جالبی می‌کند. به

گفته او، «مجموع سادات هزارجریب مردم طامع تنگ نظرند و با وجود قلت دستگاه و تنگی معیشت و پریشانی احوال، هوای حکومت و سودای استقلال را از سر نمی نهند. و کثرت اولاد سید عماد در ولایت هزارجریب به مرتبه‌ای رسیده که اگر آن ولایت را به سویت تقسیم کنند، هر میرزاده‌ای را یک جریب زمین نمی رسد؛ و با وجود آن حالت، اکابر و اشراف عالم را در نظر نمی آورند و هر یک از آن طایفه در آن کوه‌ها و جنگل‌ها خود را پادشاه ذی شأن می شمارند و تصور می نمایند که خلاصه عالم هزارجریب است و زبده نوع انسانی ایشانند».<sup>۸۶</sup>

#### ۴

### اجداد میر عماد و اعقاب او

سید احمد کیای گیلانی (مؤلف سراج الانساب، در قرن دهم)، نسب میر عمادالدین را - در دنباله نسب نامه یک تن از سادات عمادی معاصر خود که مقیم نیشابور بود - چنین یاد می کند: «سید عمادالدین - ملک هزارجریب - بن [۱] عزالدین بن [۲] شرفالدین بن [۳] تاج الدین بن [۴] ضیاء الدین بن [۵] شمس الدین بن [۶] حسین بن [۷] محمد بن [۸] حسن بن [۹] علی بن [۱۰] قاسم بن [۱۱] محمد بن [۱۲] قاسم الأشیح [بن [۱۳] ابراهیم بن [۱۴] موسی ابی سبحة بن [۱۵] ابراهیم بن موسی الکاظم (ع)».<sup>۸۷</sup>

سید جعفر اعرجی (م ۱۳۳۲ ق)، ظاهراً به نقل از سادات رفیعی عراق، نسب میر عمادالدین را از پدر وی تا امام موسی کاظم (ع) این گونه ذکر می کند: «[۱] عزالدین حسن بن [۲] شرف الدین علی بن [۳] تاج الدین محمد بن [۴] ابی الحسن حسام الدین علی<sup>۸۸</sup> بن [۵] کریم الدین نزار<sup>۸۹</sup> بن [۶] ابی محمد شمس الدین حسن بن [۷] برهان الدین حسین بن [۸] امین الدین محمد بن [۹] کمال الدین حسن بن [۱۰] وجیه الدین علی بن [۱۱] قسیم الدین قاسم بن [۱۲] زین الدین محمد بن [۱۳] القاسم الأشیح [بن [۱۴] ابراهیم العسکری بن [۱۵] موسی ابی سبحة بن [۱۶] ابراهیم المرتضی بن الامام موسی الکاظم (ع)».<sup>۹۰</sup>

طبق شجره نامه‌ای که بنافتی در کتاب خود نقل کرده،<sup>۹۱</sup> نسب میر عمادالدین چنین است: «میر عمادالدین محمود بن [۱] سید عزالدین حسن بن [۲] سید شرف الدین علی بن [۳] سید تاج الدین محمد بن [۴] سید حسام الدین علی بن [۵] سید تاج الدین نزار بن [۶] سید شمس الدین حسین بن [۷] سید برهان الدین حسن بن [۸] سید شمس الدین

حسین بن [۹] سید امین‌الدین محمد بن [۱۰] سید کمال‌الدین حسن بن [۱۱] سید محمد بن [۱۲] سید وجیه‌الدین علی بن [۱۳] ابو علی القاسم بن [۱۴] محمد بن [۱۵] ابوالقاسم [کذا] قاسم الأشجّ - نقیب طبرستان - بن [۱۶] ابی احمد ابراهیم العسکری بن [۱۷] موسی ابی سبحة بن [۱۸] ابراهیم المرتضی بن الامام موسی الکاظم (ع)». <sup>۹۲</sup> در ثقة الاسلام ساروی که خود از سادات عمادی است، نسب میر عمادالدین را - در دنباله نسب‌نامه خود - چنین می‌نویسد: «عمادالدین بن [۱] عزالدین بن [۲] شرف‌الدین بن [۳] الحسن بن [۴] محمد بن [۵] الحسن بن [۶] علی بن [۷] القاسم الأشجّ ابن [۸] ابی المحض ابراهیم العکبری [کذا؛ صحیح: العسکری] ابن [۹] موسی ابی سبحة ابن [۱۰] ابراهیم المرتضی ابن موسی الکاظم (ع)». <sup>۹۳</sup> پیداست که در این نسب‌نامه، همانند برخی دیگر از شجره‌نامه‌هایی که بنافتی توصیف می‌کند، <sup>۹۴</sup> افتادگی‌هایی هست.

چنانکه می‌بینیم، با وجود اتفاق کلی نسب‌نامه‌های منقول کیای گیلانی، اعرجی، ثقة الاسلام ساروی و بنافتی، اختلافاتی نیز میان آنها هست که بی تردید حاصل افتادگی و تصحیف است. در نوشته کیای گیلانی، نسب میر عمادالدین با پانزده واسطه، در نوشته اعرجی با شانزده واسطه، و در نوشته بنافتی با هجده واسطه، از طریق قاسم الأشجّ فرزند ابراهیم عسکری، به امام موسی کاظم (ع) می‌پیوندد. <sup>۹۵</sup>

بنا بر نوشته ابن فندق، نسل ابراهیم عسکری دست کم از طریق سه فرزندش به نام‌های ابوطالب محسن (مقیم شیراز)، ابو جعفر محمد (مقیم ابهر) و قاسم الأشجّ (مقیم طبرستان) باقی ماند. <sup>۹۶</sup> گویا نخستین کس از اجداد میر عمادالدین که به طبرستان آمد و در آنجا اقامت گزید، قاسم الأشجّ بود <sup>۹۷</sup> که از او با عنوان «نقیب طبرستان» یاد شده است. <sup>۹۸</sup> به نوشته مؤلف سراج‌الانساب، «نسل قاسم الأشجّ - نقیب طبرستان - ابن ابراهیم العسکری [بن موسی ابی سبحة بن ابراهیم بن موسی الکاظم (ع)] از سه پسرند: محمد و رضا و کفای. <sup>۹۹</sup> ... و نسب سادات عالی‌مقدار هزارجریب ... از نسل محمد بن قاسم الأشجّ» است. <sup>۱۰۰</sup> این محمد، مطابق نسب‌نامه منقول کیای گیلانی، جد یازدهم میر عمادالدین است، مطابق نسب‌نامه منقول اعرجی جد دوازدهم وی، و مطابق نسب‌نامه منقول بنافتی جد چهاردهم او.

رایب نو در ضمیمه دوم کتاب خود که به فرمانروایان مازندران اختصاص دارد، از میر عمادالدین و نوادگانش با عنوان «سادات مرتضوی هزارجریب» یاد می‌کند. <sup>۱۰۱</sup> عنوان «سادات مرتضوی» احتمالاً به سبب انتساب آنان به ابراهیم مرتضی <sup>۱۰۲</sup> فرزند امام موسی کاظم (ع) است.



مزار برخی از اجداد میر عمادالدین را در روستاهای گوناگون هزارجریب نشان داده‌اند، که اینک به عنوان امامزاده مورد احترام اهالی است: سید تاج‌الدین محمد در واودرّه،<sup>۱۰۳</sup> سید شمس‌الدین حسن همراه با همسر و فرزندان محمد و نزار در کوات،<sup>۱۰۴</sup> سید امین‌الدین محمد در تلمادرّه.<sup>۱۰۵</sup> همچنین مزار یکی از عموزادگان وی، با نام سید جمال‌الدین، را در دشت ناز ساری جسته‌اند.<sup>۱۰۶</sup>

\*\*\*

بنافتنی، به نقل از میقانی،<sup>۱۰۷</sup> می‌نویسد که سید عمادالدین از دختر عمومی خود مریم بیگم هفت پسر داشت: سید جبرئیل (که فرزند ارشد او بود)،<sup>۱۰۸</sup> سید افضل، سید میکائیل، سید عزرائیل، سید اسرافیل، سید عزالدین حسن و سید قوام‌الدین؛ و از امیران خاتون (دختر سعدالله خان الپی) نیز پسری به نام عین‌الدین داشت.<sup>۱۰۹</sup>

به احتمال بسیار، در این نقل، میان نام‌ها و لقب‌ها به اشتباه جدایی افتاده و از این طریق بر تعداد فرزندان میر عمادالدین افزوده شده است. اگر چنین باشد، برخی نام‌ها متعلق به برخی لقب‌هاست. از لقب و نام دو تن از فرزندان میر عمادالدین به طور دقیق خبر داریم: عزالدین حسن، و نظام‌الدین جبرئیل؛<sup>۱۱۰</sup> همچنانکه نام میر عمادالدین نیز محمود بوده است. اگر روایت وجه تسمیه چهاردانگه و دودانگه را - که می‌گوید: میر عمادالدین در اواخر عمر خویش منطقه تحت حکومتش را میان شش پسر خود تقسیم نمود و چهاردانگه به چهار پسر و دودانگه به دو پسر دیگر تعلق گرفت<sup>۱۱۱</sup> - بپذیریم، باید بگوییم که میر عمادالدین شش فرزند ذکور داشته است.<sup>۱۱۲</sup>

از دختران میر عمادالدین نیز به یک تن، با نام بی‌بی فاطمه، اشاره شده، که به همسری عربشاه درآمده بود.<sup>۱۱۳</sup>

آن گونه که مؤلف سراج‌الانساب در قرن دهم می‌نویسد، در آن عصر سادات هزارجریب - که نوادگان میر عمادالدین بودند - به چهار طایفه «جبریلی و اسرافیلی و عزرائیلی و شاه‌رضی‌الدینی» تقسیم می‌شده<sup>۱۱۴</sup> و از یکدیگر متمایز بوده‌اند. در همین قرن، مؤلف تاریخ ایلچی نظام‌شاه نیز، خاندان‌های حکومتگر سادات هزارجریب را به دو شعبه شاه‌رضی‌الدینی و جبرئیلی تقسیم می‌کند.<sup>۱۱۵</sup> چنانکه گذشت، سید جبرئیل،<sup>۱۱۶</sup> سید اسرافیل و سید عزرائیل نام سه تن از فرزندان میر عمادالدین است؛ و طوایف جبرئیلی، اسرافیلی و عزرائیلی از نسل این سه هستند. شاه (میر) رضی‌الدین نیز فرزند سید عزالدین حسن (فرزند شهر میر عمادالدین و به نقلی فرزند ارشد او) است<sup>۱۱۷</sup> که طایفه «شاه‌رضی‌الدینی» به او نسب می‌برند.<sup>۱۱۸</sup>

مؤلف سراج الانساب، «از قبيله جبريل، سيد الحسيب النسيب معزالدین حسن - المشتهر به مير سيد - ابن سيد الفاضل نظام الدين بن عبدالعلی بن سيد الزاهد معزالدین حسن ابن السيد الامير بهزارجریب رضی الدین علی بن نظام الدین جبرئیل بن سيد عمادالدین - ملك هزارجریب -» را یاد می‌کند و می‌نویسد که «این میرسید در نیشابور است»، و می‌افزاید: «در بلدة المؤمنین سبزوار و نواحی سادات جبریلی هستند» و «از ایشان، سيد الزاهد نظام الدین عبدالرحیم بن سيد زین الدین علی بن سيد رضی الدین علی بن نظام الدین جبریل بن سيد عمادالدین المذكور» را نام می‌برد.<sup>۱۱۹</sup>

مزار برخی از فرزندان و فرزندزادگان میر عمادالدین را در روستاهای هزارجریب سراغ داده‌اند: میر افضل (فرزند میر عمادالدین) در تپله بن، سید جمال الدین (فرزند میر عمادالدین؟) در جمال الدین کلا،<sup>۱۲۰</sup> سید رضی الدین علی - امیر هزارجریب - در لنگر،<sup>۱۲۱</sup> میر غضنفر در مقام،<sup>۱۲۲</sup> سید محمد در برد،<sup>۱۲۳</sup> سید جمال الدین در نوکنده.<sup>۱۲۴</sup>

کیای گیلانی در قرن دهم با ذکر تعبیر «سادات عالی مقدار هزارجریب»،<sup>۱۲۵</sup> به گونه‌ای از آنان یاد می‌کند که گواه هویت مشخص و متمایز ایشان در آن عصر است.

بعضی از سادات عمادی، بعدها و در ادوار گوناگون، از هزارجریب مهاجرت کردند و به نواحی اطراف و یا مناطق دوردست رفتند. سادات رفیعی نجف، که امروزه از سادات مشهور عراق به شمار می‌روند و جدا علای آنان سید رفیع الدین محمد (نوه سید عزالدین حسن) قریب پانصد سال پیش از مازندران به عراق عرب رفت و در آنجا سکنی گزید،<sup>۱۲۶</sup> سادات دریاباری که اجدادشان در لاریجان و وشتان فیروزکوه اقامت کردند،<sup>۱۲۷</sup> و همچنین آن دسته از سادات عمادی (از طایفه جبرئیلی) که به گزارش کیای گیلانی در قرن دهم در نیشابور و سبزوار و نواحی اطراف آن می‌زیستند،<sup>۱۲۸</sup> از آن جمله‌اند. بسیاری از سادات عمادی هم در مازندران ماندگار شدند، و هم‌اکنون نیز جمع قابل توجهی از سادات عمادی در مازندران زندگی می‌کنند. مهجوری تأکید می‌کند که «بسیاری از سادات شهر ساری از دودمان» میر عمادالدین هستند.<sup>۱۲۹</sup> خانواده‌هایی از سادات که امروزه با نام‌های خانوادگی عمادی، میر عمادی، عمادیان و مانند آن در شهرستان‌های ساری و بابل سکونت دارند،<sup>۱۳۰</sup> همگی از سادات عمادی و از اعقاب میر عمادالدین هزارجریبی به شمار می‌آیند.<sup>۱۳۱</sup>

بنافتی در مقدمه کتاب خود (شجره الامجاد) که به سال ۱۳۶۰ ق (۱۳۲۰ ش) آن را به پایان آورده، می‌نویسد که نوادگان میر عمادالدین در آن عصر «در مازندران و

بین‌النهرین و غیره از بزرگان و اعیان و علماء و فقهاء و مجتهدین هستند و از پنجاه هزار نفوس متجاوزند».<sup>۱۳۲</sup>

## ۵

### مزار میر عمادالدین

میر عمادالدین در روستای وری، در ۶۵ کیلومتری جنوب شرقی ساری و سه کیلومتری شمال کیاسر (مرکز بخش چهاردانگه)، مدفون است.<sup>۱۳۳</sup> مزار او در حدود هفتاد سال پیش که بناقتی کتاب خود را می‌نوشت، به «وریج بقعه» شهرت داشته، دارای موقوفاتی بوده و مردم به زیارت آن می‌رفته و نذورات می‌برده‌اند.<sup>۱۳۴</sup> هم‌اینک نیز مزار «امامزاده میر عماد... از احترام فوق‌العاده‌ای در میان اهالی شهر کیاسر و تمام سارویان برخوردار است».<sup>۱۳۵</sup>

بقعه «امامزاده میر عمادالدین» بر بلندای کوهی در انتهای روستای وری و در چشم‌انداز زیبایی از مناطق اطراف قرار دارد؛ و از مدخل روستا تا محل بقعه سه کیلومتر فاصله است. از مقبره میر عمادالدین به عنوان یکی از آثار تاریخی چهاردانگه یاد کرده‌اند،<sup>۱۳۶</sup> گو اینکه اکنون بنای کهن تخریب شده و بنای تازه‌ای - که هیچ رنگ و بویی از معماری اصیل و بومی مازندران در آن نیست - جایگزین آن گردیده است.<sup>۱۳۷</sup> به نوشته بناقتی، قریه وری «در عصر میر عمادالدین و پسرش سید عزالدین و میر رضی‌الدین» قصبه‌ای «معمور و باجمعیت بود» و «مرکز حکومت سید عمادالدین و اولادش» به شمار می‌رفت، اما «در عصر حاضر [۱۳۶۰ ق]، که بناقتی کتاب خود را می‌نوشت [از قراء کوچک هزارجریب است]».<sup>۱۳۸</sup> اینک قریه وری روستایی است با جمعیتی محدود، و منازل اطراف بقعه به سبب رانش زمین<sup>۱۳۹</sup> به کلی خالی از سکنه شده و خرابه‌ای بیش نیست. ساکنان منازل اطراف بقعه، به نواحی هموارتر در پایین دست روستا کوچیده‌اند.

### پی‌نوشت‌ها

۱. منظور فخرالدوله حسن بن کیخسرو، آخرین پادشاه سلسله آل‌باوند، است که در ۷۵۰ ق کشته شد. درباره سلسله باوندیان، نک: مدخل «باوندیان» در دانشنامه جهان اسلام، ج ۲، از شهناز رازپوش.
۲. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۵۸-۵۹. هرچند مرعشی پس از این عبارات می‌نویسد که «شرح

- حال هر یک از سادات مجملاً داده خواهد شد» (همان، ص ۵۹)، در کتاب او تنها شرح حال میر فوام‌الدین مرعشی و فرزندانسی آمده است.
۳. همان، ص ۲۱۷.
۴. «هزارگری» صورت نوشتاری عربی «هزارگری» است.
۵. معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۷۹.
۶. یکی از قلعه‌های طبیعی هزارگری که به «قلعه عماد» معروف بود و همچون دزی بسیار مستحکم به شمار می‌رفت، بعدها به تصرف داروغگان مسهد و استرآباد درآمد و گنج‌خانه میرزا علاءالدوله سد (درباره این قلعه، نک: مطلع سعدین و مجمع بحرن، ج ۲، بخش ۲، ص ۷۶۱-۷۶۲). مهجوری (تاریخ مازندران، ج ۲، ص ۸) از این قلعه با نام «قلعه میر عماد» یاد کرده و آن را در اختیار میر عماد و فرزندش امیر عزالدین - در زمان حکومت آنان بر هزارگری - دانسته است. بنابراین وجه تسمیه این قلعه را باید انتساب آن به میر عمادالدین دانست.
۷. نک: مدخل «باوندیان» در دانشنامه جهان اسلام، ج ۲، به فلم شهرناز رازیوش.
۸. نک: تاریخ طبرستان، ص ۱۳۷.
۹. ونداد هرمز، از آل فارن‌وند است که کوه‌های قارن به آنان منسوب است، و در برخی ادوار از رقبای باوندیان به شمار می‌آمده‌اند.
۱۰. البلدان، ص ۱۵۰.
۱۱. برای آگاهی از محدوده هزارگری و فهرستی از روستاهای آن در دوره‌های گذشته، نک: بیوست ۳ همین مقاله.
۱۲. نک: مدخل «باوندیان» در دانشنامه جهان اسلام، ج ۲، ص ۱۲۴-۱۲۵، از شهناز رازیوش.
۱۳. حدود العالم، ص ۱۴۷.
۱۴. المسالك والممالک، ص ۱۲۱. همین مطلب را یاقوت حموی در معجم البلدان (ج ۴، ص ۲۶۰) به نقل از اصطخری آورده است.
۱۵. تاریخ طبرستان، ص ۷۴. ابن اسفندیار این دو منطقه را در شمار شهرهای «گهستان» - در برابر «شهرهای هامون» مانند ساری و مطبر (= بابل کنونی) و آمل - جای می‌دهد.
۱۶. مراد الاطلاع، ج ۳، ص ۱۰۳۵.
۱۷. مازندران و استرآباد، ص ۹۶-۹۷.
۱۸. نک: یادداشتی به تاریخ ۲۲ / ۵ / ۱۳۸۷ در [www.ghaleh.blogfa.com](http://www.ghaleh.blogfa.com)، به نقل از پایان‌نامه ولی‌الله جعفری قلعه. همین منبع در ادامه می‌افزاید: «بدین ترتیب بنسادهای نظام ارباب رعیتی در منطقه گذاشته شد. ارباب‌ها که از نوادگان میر عمادالدین بودند، مقر زمستانی خود را در فریم (از نواحی بخش دودانگه ساری) و مقر تابستانی خود را در روستای قلعه و بالاده قرار دادند. سنگ بنای این کار توسط میر افضل یکی از فرزندان میر عمادالدین گذاشته شده است».
۱۹. بناقتی، چنانکه خود تصریح می‌کند و از منقولات او نیز بیادست (نک: شجرة الامجاد، ص ۳۷، ۴۷، ۵۸)، بیستر مطالب کتابی را درباره شرح حال میر عمادالدین و فتوحات او از تاریخ میر عماد و عائله سمنان سید

عبدالمجید میفانی که به صورت مخطوط بوده (نک: همان، ص ۶۸، که بناًفنی منابع خطی و جایی خود را در تألیف شجره الامجاد نام می‌برد) و ناکنون نیز به چاپ نرسیده، نقل می‌کند. کتاب بناًفنی اثری است که - در مجموع - از سر تتبع و تحقیق نوشته شده است. مؤلف خود در پایان کتاب به حق به دشواری تألیف این اثر و مراجعه به منابع گوناگون - که بسیاری از آنها در زمان او به چاپ نرسیده بود - اشاره می‌کند (نک: همان، ص ۶۷). مهجوری (نک: تاریخ مازندران، ج ۲، ص الف، ز، ۱۲، که به نسخه خطی شجره الامجاد و نقل مطالب خود از آن اشاره می‌کند) و وحید مازندرانی (نک: مازندران و استراباد، ص ۹۷، یانوش ۱، یادداشت مترجم)، سال‌ها پیش به نسخه دستنوشته کتاب بناًفنی (که اینک به چاپ رسیده) دسترسی داشته و از آن استفاده کرده‌اند.

۲۰. سید عزالدین حسن، نام و لقب مشهورترین فرزند میر عمادالدین - که پس از وی حاکم هزارجریب شد - نیز هست. پیداست که میر عمادالدین نام و لقب پدر خود را بر فرزندان نهاد است. در مناهل الضرب (ص ۴۶۷-۴۶۹) اطلاعانی درباره سید عزالدین حسن (پدر سید عمادالدین)، گویا به نقل از سادات رفیعی نجف، درج شده که به جهت خلط نام‌ها و افراد، آکنده از انساب و نادرسی است. به نوسنته اعرجی در مناهل الضرب، سید عزالدین حسن مردی بزرگوار و مورد احترام خاندانش بود و در هزارجریب املاکی داشت که از عهد پادشاهان آل بویه به اجداد او تعلق داشت و به وی به اربت رسیده بود؛ اما او بر اثر جدالی که میان وی و پادشاهان ایرانی آنجا درگرفت، به خوزستان آمد و نزد سید بدران بن فلاح (حاکم خوزستان) رفت. سید بدران وی را احرام نمود و قطعه زمینی را در حوالی حله به نام «رفعیه» به او بخشید. سید عزالدین با خانواده و برادرانش در آنجا سکنی گزید، و سید بدران در دوران حکومتش مخارج آنان را منقبل بود. از سوی دیگر پادشاه ایرانی از کرده خود بشیمان شد و از سید عزالدین خواست که به هزارجریب بازگردد، ولی او نپذیرفت. یکی از اعقاب او، ابو عبدالله الحسین بن عماد بن حمود بن عزالدین حسن است که به نجف رفت و در سلک خدام حرم علوی قرار گرفت و فرزندان او بنا بر انتساب به سرزمین «رفعیه» به «بنورفعی» معروف شدند (همان‌جا). درباره این نقل به جند نکته باید اشاره کرد: [۱] در اسن نقل «عمادالدین محمود» به «عماد بن حمود» تصحیف نده است (نیز نک: شجره الامجاد، ص ۶۵-۶۶، که به همین تصحیف در نسب‌نامه سادات رفیعی اشاره می‌کند)؛ [۲] «رفیع‌الدین محمد بن کمال‌الدین حسین بن عزالدین حسن بن عمادالدین محمود بن عزالدین حسن» بر اثر تصحیف و افتادگی به «ابو عبدالله الحسین بن عماد بن حمود بن عزالدین حسن» تبدیل نده است؛ [۳] زمین‌های هزارجریب از زمان میر عمادالدین به سادات عمادی تعلق یافت، و نه از عصر آل بویه؛ [۴] ظاهراً نخستین کس از اجداد سادات رفیعی که به عراق رفت، سید رفیع‌الدین محمد فرزند سید کمال‌الدین حسین است، که پدرش به دستور شاه اسماعیل صفوی به قتل رسید (نک: ادامه مقاله)؛ [۵] سادات رفیعی به سبب انتساب به «رفیع‌الدین محمد» به این نام شهرت یافته‌اند، نه به سبب انتساب به زمینی به نام رفعیه (درباره سادات رفیعی نجف، افزون بر مناهل الضرب [ص ۴۶۷-۴۷۰]، نک: شجره الامجاد، ص ۶۰ و یانوش ۱ همان‌جا). گفتنی است که اعرجی به اصالت ایرانی سادات رفیعی و اقامت اجداد آنان در ایران، با لفظ «فارس» (به معنای: ایران) اشاره کرده و مؤلف تاریخ تتبع و مزارات شهرستان ساری (ص ۴۵۶) آن را به همان «فارس» ترجمه کرده است. باید توجه داشت که لفظ «فارس» در اینجا، ربطی به «فارس» در جنوب ایران ندارد و به معنای «ایران» است.

۲۱. نک: شجرة الامجاد، ص ۱۵، بنافی، به نقل از میفانی، مطالبی درباره سیر مهاجرت بدران میرعمادالدین از مدینه به قم و هزارگریب و مازندران نقل کرده (شجرة الامجاد، ص ۱۲-۱۴) که چندان دقیق و مستند نیست و با برخی سواهد و قرائن دیگر، مانند وجود مزار اجداد میرعمادالدین در مازندران و هزارگریب، نمی خواند. بنافتی خود نیز به برخی اشکالات گزارش میفانی توجه داشته است.
۲۲. نغایمور، حاکم غرب خراسان و گرگان بود که سریداران سزوار در جنگ‌هایی که با او داشتند وی را شکست دادند. نغایمور در سال ۷۵۴ کشته شد (درباره او، نک: مدخل «نغایمور» در دانشنامه جهان اسلام، ج ۷، نوشته نهناز رازیپونس). پس از او علی بوالقلندر حاکم گرگان و اسرآباد گردید، و سپس امیر ولی بسر نسخ هندو - که در ۷۵۴ به حکومت مستقل رسید و در ۷۸۴ نسلم تمور شد و دو سال بعد به قتل رسید - حاکم آنجا شد (نک: مازندران و استرآباد، ص ۲۵۱).
۲۳. «پادشاهی طغای نمور بن سودای کاون بن بابا کاون»، ص ۶.
۲۴. نسخه بدل: + طغایمورخان لسنکری کنسید و به سر او آمد.
۲۵. مجمل فصیحی، ج ۲، ص ۹۲۵.
۲۶. به نوشته حافظ ابرو، «امیر ولی پسر امیر شیخ علی هندو بود و بدر او از امرای معبر طغای نموری بود. در زمان طغای تمور حکومت اسرآباد نعلق به امیر شیخ علی هندو داشت. و امیر ولی از اوان صبی باز منظور نظر طغای تمور گشته ... و برآورده تربیت و تقویت او بود». بعد از مرگ طغای تمور امرای او هر کدام «به طرفی افتادند». امیر ولی به نسا رفت و امیر تنبلی حاکم آنجا خواهر او را به زنی گرفت. پس از جندی امیر ولی عازم مازندران شد و فصد گردآوری مردم هزاره کرد. امیر ولی با سریداران نیز جنگد و اسرآباد و مازندران و دامغان و سمنان و ری را فتح کرد؛ و پس از چند سال حکومت در مازندران، در سال ۷۷۲ با سلطان اویس ابلکانی (حاکم تبریز) در ری جنگد و او را شکست داد. او پس از این جنگ به سمنان آمد و از آنجا قصد هزارگریب کرد، اما نتوانست بر میر عمادالدین غلبه کند و حکومت او را براندازد («پادشاهی امیر ولی بن شیخ علی هندو»، ص ۹-۱۱). امیر ولی در سال ۷۸۴ نسلم نیمور شد و در سال ۷۸۷ به قتل رسید (برای عاقبت کار وی، نک: همان، ص ۱۳-۱۴).
۲۷. «پادشاهی امیر ولی بن شیخ علی هندو»، ص ۱۲؛ نیز نک: مجمل فصیحی، ج ۳، ص ۹۷۰، که همین مطلب را از حافظ ابرو و برگرفته و در ذیل وقایع سال ۷۷۵ نوشته است: «حرب امیر ولی بسا سید عماد در هزارگریب که اول شکست بر سید عماد افتاد و بعد از آنکه لشکر امیر ولی به غارت و نراج مشغول شدند، سید عماد جمعی را در کمین نسانده بود و چون کمین برگشودند اسنان را منهزم گردانیدند و شکست بر امیر ولی و لشکر او افتاد».
۲۸. شجرة الامجاد، ص ۳۷-۴۰ (نقل به مضمون، با تلخیص).
۲۹. همان، ص ۴۱-۴۲ (نقل به مضمون، با تلخیص).
۳۰. همان، ص ۴۳-۴۴ (نقل به مضمون، با تلخیص).
۳۱. فس: مازندران و استرآباد، ص ۲۱۷، که به نادرست تأسیس حکومت مستقل سید عماد را در حدود سال ۷۶۰ می نویسد.
۳۲. نک: زبده التواریخ، ج ۲، ص ۷۱۲، که از سید عمادالدین با عنوان «حاکم هزاره جریب و سمنان» یاد می کند.

۳۳. مدخل «بمورگورکان» در دانشنامه جهان اسلام، ج ۸، نوشته یعقوب آژند، ص ۸۲۳-۸۲۴.
۳۴. «مرتضی اعظم» عنوانی است که در فرون هسنم و نهم برای سادات صاحب نام به کار می رفته است: مستوفی (تاریخ گزیده، ص ۷۹۸) این عنوان را برای یکی از سادات به کار می برد؛ در سندی کهن (مورخ ۷۴۱) از شهر مشهد، عنوان «مرتضی زاده» و «المرتضی المعظم» برای برخی از سادات به کار رفته است (نک: «کهن ترین سند شهر مشهد»، ص ۱۹)؛ حافظ ابرو (زبدة التواریخ، ج ۳، ص ۴۵۶) از سید عزالدین هزارجریبی (م ۸۲۷) و عبدالرزاق سمرقندی (مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۱، بخش ۱، ص ۱۹۸) از میر سید شریف جرجانی (م ۸۱۶) با عنوان «مرتضی اعظم» یاد می کنند؛ در عنوانی که برای نامه تیمور به سید علی کیا (حاکم زبدی گیلان) گذاشته شده و ظاهراً با زمان نگارش اصل نامه فاصله چندانی ندارد، نیز عنوان «مرتضی اعظم» برای سید علی کیا به کار رفته است (نک: اسناد و مکاتبات تاریخی، ص ۵۴)؛ فصیح خوافی عنوان «مرتضی اعظم» را برای سید عمادالدین، یسرنس سید عزالدین و همچنین سید کمال الدین مرعسی به کار برده است (مجموع فصیحی، ج ۳، ص ۹۸۷، ۱۰۶۰، ۱۱۰۷)؛ و این عنوان را در کتیبه مزار یکی از احفاد میر عمادالدین - از دوره تیموری - هم می توان دید (نک: تاریخ تشیع و مزارات شهرستان ساری، ص ۱۷۸). اگر کسی به جستجو بپردازد، البته به نمونه های بسیار دیگری نیز برخورد خواهد خورد (مثلاً: مجمع بحرین و مطلع سعدین، ج ۲، بخش ۱، ص ۵۹، ۱۱۲). همین جا باید یادآوری کرد که لقب «سادات مرعسوی» که به سادات هزارجریب (سید عمادالدین و اعقابش) اطلاق شده (نک: مازندران و استراباد، ص ۲۱۷) و از آنجا در: لغت نامه دهخدا، ذیل: سادات مرعسوی، ظاهراً ربطی به این عنوان ندارد و به سبب انتساب آنان به مرتضی ابراهیم بن موسی کاظم (ع)، بوده است.
۳۵. مجمع فصیحی، ج ۳، ص ۹۸۷-۹۸۸؛ فس: ظفرنامه شامی، ص ۹۷، زبدة التواریخ، ج ۲، ص ۶۲۸، ظفرنامه یزدی، ج ۱، ص ۵۵۶-۵۵۷، که تنها به متابعت و فرمانبرداری سید کمال الدین مرعسی (حاکم ساری) و برادرش سید رضی الدین (حاکم آمل) و فرستادن پیشکش و هدایا اشاره می کنند. آیا خوافی در نقل از این منابع دچار اشتباه شده است؟ در هر صورت، ملاقات سید عمادالدین با تیمور، با تاریخی که خوافی یاد می کند همخوانی دارد.
۳۶. شجرة الامجاد، ص ۴۷-۴۸.
۳۷. همان گونه که سید کمال الدین مرعسی نیز «پسر خود سید غیات الدین را با لشکر به درگاه عالم پناه [تیمور] فرستاد تا در سلک دیگر ملازمان موکب همایون منخرط باشد» (ظفرنامه یزدی، ج ۱، ص ۵۶۰).
۳۸. زبدة التواریخ، ج ۲، ص ۶۷۴؛ نیز نک: مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۱، بخش ۲، ص ۶۰۲؛ حیب السیر، ج ۳، ص ۴۴۲. اگر در صحت این نقل تردید نکنیم، سید عزالدین می باید به احترام حکومت را به بدر خود واگذار نموده باشد، زیرا در این تاریخ و پس از آن سید عمادالدین حاکم این دو ناحیه بود.
۳۹. زبدة التواریخ، ج ۲، ص ۷۱۲؛ نیز نک: مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۱، بخش ۲، ص ۶۲۶.
۴۰. نک: پس از این.
۴۱. نک: پیوست ۱ همین مقاله.
۴۲. ابن عربشاه در پایان ماجرای فتح حلب، در بخش هایی که نوشته ابن شحنه (محمد بن محمد بن شحنه حنفی، مؤلف تاریخی با عنوان روضة المناظر فی اخبار الاوائل والاواخر) را به عربی ترجمه کرده (عجائب

- المقدور، ص ۲۱۱ به بعد)، از امیر عزالدین با عنوان «یکی از بزرگترین امرای بيمور» («وكان من اكبر امرائه») یاد می‌کند و از بیامی که او از جانب نمور آورده و از آسیای وی برای سفر به مشهد حسینی سخن می‌گوید (نک: عجائب المقدور، ص ۲۲۰).
۴۳. ظفرنامه شاهی، ص ۲۲۸ (قس: روضة الصفا، ج ۹، ص ۴۹۷۳، که صورت نصیحه سده «سید بدرالدین ملک هزارگری» در آن آمده است)؛ نیز: زبدة التواریخ، ج ۲، ص ۹۱۴، که در شرح ابن واقعه از سید عزالدین با عنوان «سید عزالدین پسر سید عمادالدین حاکم مملکت فومس» یاد می‌کند؛ جغرافیای حافظ ابرو، ج ۱، ص ۳۵۹، که در آن از «سید عزالدین بن سید عمادالدین که حاکم بلاد فومس بود» به عنوان یکی از سه امیر بيمور که وی قلعه حلب را به ایشان «سپرده، مسوجه دمشق شد» نام می‌برد؛ همچنین نک: ظفرنامه یزدی، ج ۲، ص ۱۰۸۸؛ مطلع سعیدین و مجمع بحرین، ج ۱، بخش ۲، ص ۸۵۲.
۴۴. چنانکه بنافنی (تجربة الامجاد، ص ۴۸) می‌نویسد، دروسان و قلندران کراماتی را به میر عمادالدین در ملاقات با بيمور نسبت می‌دهند. نگارنده نیز برخی از این حکایات کرامت‌آمیز را از بعضی مردم ساری سنبده است.
۴۵. تجرة الامجاد، ص ۴۹.
۴۶. همان، ص ۴۹-۵۰.
۴۷. نک: زبدة التواریخ، ج ۳، ص ۳۲۷: «سید عزالدین پسر سید عماد است که مملکت فومس و هزاره جرب و فریم و سمنان در تصرف ایشان است».
۴۸. نک: زبدة التواریخ، ج ۳، ص ۲۰۴، ۳۲۷، ۴۵۶-۴۵۷ (نیز: خلد برین، ص ۳۹۴، که می‌نویسد شاهرخ «سید عزالدین هزارگری را که ارنأ و اسحقافاً ساسته حکومت و دارایی آن مملکت [= ولایت اسرآباد و مازندران] بود»، بر مردمان آنجا «والی نمود»؛ زبدة التواریخ، ج ۳، ص ۲۰۴ (در وقایع سال ۸۱۰): «حکومت دامغان هم از سوی شاهرخ به سید عزالدین به عنوان سورغال داده شد» (نیز: حبيب السیر، ج ۳، ص ۵۶۶): «آنگاه خاقان غالبجاه به دارالفتح اسرآباد خرامند و آن زمسان در مازندران فسلاق فرمود و سید عزالدین هزارگری به آسان اقبال آسان سنافه الثفات بسیار بافت و خطه دامغان سورغال آن سید سنوده خصال شد»؛ همچنین: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۵۲۰۵).
۴۹. نک: زبدة التواریخ، ج ۳، ص ۱۳۶-۱۳۷، ۳۸۷-۳۸۸، ۴۹۶؛ ظفرنامه یزدی، ج ۲، ص ۱۲۴۹؛ مطلع سعیدین و مجمع بحرین، ج ۱، بخش ۲، ص ۱۰۱۴، ج ۲، بخش ۱، ص ۵۹، ج ۲، بخش ۲، ص ۷۳۳؛ روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۵۱۹۵؛ حبيب السیر، ج ۳، ص ۵۶۳-۵۶۴؛ احسن التواریخ، ج ۱، ص ۱۳۲؛ خلد برین، ص ۳۹۴.
۵۰. در متن جایی: امیر سید عزالدین و امیر عماد. عبارت ما برگرفته از ضبط نسخه اساس متن جایی است (نک: ج ۲، ص ۳۴۸، یانوست ۱۰) که بداس همس ضبط صحیح است.
۵۱. جغرافیای حافظ ابرو، ج ۲، ص ۳۴۸.
۵۲. زبدة التواریخ، ج ۳، ص ۴۵۶-۴۵۷. نیز نک: مجمل فصیحی (ج ۳، ص ۱۰۶۰) که در ضمن وقایع سال ۸۱۴ می‌نویسد: «آمدن مرتضی اعظم امیر سید عزالدین بن امیر سید عماد در طوس و مشهد مقدسه رضوی به شرف ملازمت حضرت اعلی خاهانی [شاهرخ سلطانی - خلد الله تعالی سلطانه -] و تربیت و عنایت یافتن»؛ همچنین: مطلع سعیدین و مجمع بحرین، ج ۲، بخش ۱، ص ۱۵۸؛ روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۵۱۵۹.



۵۳. حیب السیر، ج ۳، ص ۳۴۷.
۵۴. نک: زبدة التواریخ، ج ۳، ص ۳۲۷؛ مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، بخش ۱، ص ۱۱۲؛ تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۲۵۶، ۲۵۷؛ فس: زبور آلداد، ص ۲۸، که در سرخ اولاد سد کمال الدین مرعسی با عبارانی مغشوش می‌نوسد: «ملخص کلام آنکه از مسماء ترکمان خانون - همسیره با صبیبه بادشاه میر عمادالدین که چندگاهی حکومت هزارجریب کرده - که در حباله زوجیب او بود و سایر زوجات سائزده بسر دانسته».
۵۵. مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، بخش ۱، ص ۱۱۲؛ تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۲۵۶-۲۵۷. به نوشته مرعسی (تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۲۵۷)، سد علی در این جنگ «به سید عزالدین هزارجریبی نیزه رسانید و قلب و جناح اینسان [ظ: یعنی لسکر سد عزالدین و سید مرعسی] را بر هم شکست. اما چون آنها غلبه بودند غالب گسند».
۵۶. فرزند سید مرتضی، سید سمس الدین محمد، نیز بعدها حاکم سازی گردید.
۵۷. مجمل فصیحی، ج ۳، ص ۱۱۰۷: «وفات مرعسی [اعظم] مرحوم سد عزالدین بن امیر سید عماد به هزارجریب و او حاکم و والی هزارجریب و سمنان بود». بناًفنی حدس می‌زند که سید عزالدین در بعهه ندرش سید عمادالدین و جدش سد عزالدین در روستای وری مدفون شده باشد (شجرة الامجاد، ص ۱۵۶).
۵۸. «یادشاهی طغای نمود بن سودای کاون بن بابا کاون»، ص ۶.
۵۹. مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، بخش ۱، ص ۵۹.
۶۰. نک: همان، ج ۲، بخش ۲، ص ۷۳۴.
۶۱. همان‌گونه که سید قوام‌الدین مرعسی را که از مازندران به خراسان رفت و در آنجا به آداب تصوف اشتغال یافت و سپس به موطن خود بازگشت، به نادرست فردی از حجاز معرفی می‌کند که از مکه و مدینه به مازندران آمد و در آنجا به سیر و سلوک مسغول گشت.
۶۲. گزارش تاریخ ایلچی درباره نسب میر عمادالدین خالی از نسامح نیست. درباره نسب میر عمادالدین در بخش ۴ همین مقاله و بیوست ۲، سخن خواهیم گفت.
۶۳. تاریخ ایلچی نظام‌شاه، ص ۲۴۸-۲۴۹.
۶۴. نک: پیش از این، بخش ۲ مقاله: نیز: بس از این، بیوست ۲.
۶۵. نسخه بدل: سید عماد.
۶۶. متن حایبی: سناه رضی الدین.
۶۷. تاریخ ایلچی نظام‌شاه، ص ۲۴۹.
۶۸. شجرة الامجاد، ص ۵۷، ۶۰.
۶۹. مؤلف سراج الانساب در قرن دهم، از رضی الدین علی (فرزند سید نظام‌الدین جبرئیل و حفید میر عمادالدین) با عنوان «السید الامیر بهزارجریب» یاد می‌کند (سراج الانساب، ص ۸۰). به نوشته مؤلف تاریخ تشیع و مرادات شهرستان ساری (ص ۴۵۳-۴۵۵)، سد رضی الدین علی در روستای لنگر (در ۹ کیلومتری جنوب نرخی کاسر در چهاردانگه) مدفون است و بارگاهی وسیع و دیدنی دارد و به «امامزاده علی»

مشهور است. در سمت شرقی صندوق مزار وی عناوین «سلطان المحققین و وارث امیرالمؤمنین امیر سد علی» نوشته شده و تاریخ وفات او رمضان سال ۸۲۹ هجری قمری است (همان، ص ۴۵۳؛ برای تصاویری از بقعه امیر سید علی و کتیبه‌های مزار او، نک: از آثار تالار یاد، ج ۴، بخش ۲، ص ۱۲۳۶-۱۲۴۸، عکس‌های ۴۳۰-۴۵۰). این عناوین که صبغه‌ای صوفیانه دارد، گویای جایگاه شایان توجه وی نزد اهالی هزارجریب و رهبری مذهبی و معنوی اوست. ابیات صوفیانه زیر، که بخشی است از اشعاری که درباره او در سمت غربی صندوق مزارش نفس شده، تأییدی بر این امر است: قطب عالم علی [کذا؛ صحیح: علی] عالی‌نصب [کذا؛ صحیح: عالی‌نسب] زانک خون او هادی ... کر // هم عمل هم علم هم خلق حسن / داشت با هم جمع چون جد و پدر // روح پاکش باد از ما شناسان / زانکه او نورست [کذا؛ صحیح: نور اوست / بودست] ما را راهبر // گر نبودی نور او رهبر مرا / کی ز کسرت [کذا؛ صحیح: کسرت] بافتی جانم عبر // همتش چون سالکان راه [کذا؛ صحیح: را] رهنماست / ملک وحدت یافت‌ها [کذا؛ ظاهراً: یافته] او را نظر (تاریخ تشیع و مزارات شهرستان ساری، ص ۴۵۴؛ برای نمونه‌ای دیگر از کاربرد تعبیر صوفیانه برای یکی از اجداد یا احفاد میرعمادالدین، نک: همان، ص ۱۷۸، که تعبیر «مفخر الفقرا» و «زین العارفين» را بر صندوق مزار گزارش می‌کند). مؤلف تاریخ تشیع و مزارات شهرستان ساری (ص ۴۵۵) او را «سید رضی‌الدین علی بن نظام‌الدین جبرئیل بن عمادالدین محمود» می‌داند که در سراج الانساب (ص ۸۰) با همین نسب و با عنوان «سد الامیر بهزارجریب» از وی در شمار سادات جبرئیلی یاد شده است. اما بنافتی، میر رضی‌الدین را فرزند عزالدین حسن بن عمادالدین محمود معرفی می‌کند (شجره الامجاد، ص ۵۷). بنابراین سید رضی‌الدین را باید سرسلسله سادات رضی‌الدینی به شمار آورد. نمایشی که مؤلف سراج الانساب (ص ۹۱) و تاریخ ایلچی (ص ۲۴۹) مان سادات جبرئیلی و سادات رضی‌الدینی قائل می‌شوند و از آنها به عنوان دو طایفه جداگانه از سادات عمادی یاد می‌کنند، قاعدتاً می‌باید مؤید گفته بنافتی باشد که سید رضی‌الدین را فرزند سید عزالدین - و نه سید جبرئیل - معرفی می‌کند. آنا می‌نوان بداند که سد نظام‌الدین جبرئیل و سد عزالدین حسن هر دو فرزندی با لقب «رضی‌الدین» دانسته‌اند و هر یک از این دو سرعمو نیز بر بخشی از هزارجریب حکومت کرده‌اند؟

۷۰. شجره الامجاد، ص ۵۸-۵۷.

۷۱. بنافتی (شجره الامجاد، ص ۵۷)، میر رضی‌الدین را سرسلسله نسب خود و سادات قراء بلوک بنافت و کاورد و غیره می‌شناساند. چنانکه خواهیم گفت، مؤلف سراج الانساب (ص ۸۰) سادات هزارجریب (فرزندان میرعمادالدین) را به چهار سازه «جبریلی و اسرافیلی و عزراتیلی و شاه رضی‌الدینی» تقسیم می‌کند.

۷۲. نک: همان، ص ۶۰.

۷۳. نک: همان، ص ۵۸-۵۹ (نقل به مضمون، با تلخیص).

۷۴. تاریخ ایلچی نظام‌شاه، ص ۲۴۹.

۷۵. وی می‌نویسد که میرحسین «هر زنی را که به عقد خویش درمی‌آورد، بعد از چند روز از دیوار حصار می‌کند که مسکن آن جناب بود به زیر می‌انداخت و دیگری را به عقد در می‌آورد» (همان، ص ۲۵۰). البته او اشاره می‌کند که میرحسین با دختر «امیر عبدالکریم [مرعسی] والی مازندران» که در حباله نکاح او بود

- چنین نکرد، اما «بعد از زفاف آن سیده را بی‌موجب به اهانت و خواری هرجه تمام‌نر نگاه می‌داشت» (همان‌جا).
۷۶. نک: همان، ص ۲۴۹-۲۵۰. با این همه، می‌نویسد که او «با وجود این همه صفات ذمیمه از حلیه کرم خالی نبود [و] به کسانی که موافق مزاج او زندگانی می‌کردند رعایت تمام می‌نمود».
۷۷. برای وفای حکومت سید کمال‌الدین و روابط او با شاه اسماعیل صفوی، نیز نک: شجره الامجاد، ص ۶۰-۶۳.
۷۸. تاریخ ایلچی نظام‌شاه، ص ۲۵۰-۲۵۱.
۷۹. نک: شجره الامجاد، ص ۶۰ و یانوش ۱ همان‌جا.
۸۰. تاریخ ایلچی نظام‌شاه، ص ۲۵۱-۲۵۲.
۸۱. همان، ص ۲۵۲-۲۵۳.
۸۲. درباره دروار و نوابغ آن که «امیر روح‌الله حاکم آن مواضع بود»، نک: همان، ص ۲۵۳.
۸۳. تاریخ ایلچی نظام‌شاه، ص ۲۵۳-۲۵۵. نوشته اعنمادالسلطنه (الثدوین، ص ۳۰۳) درباره فرمانروایی میرعماد و اعقاب او در هزارجریب، تقریباً یکسره مبتنی بر تاریخ ایلچی است؛ هرچند وی به منبع خود اشاره نکرده است. همچنین است نوشته رایینو درباره حکومت سادات هزارجریب (مازندران و استرآباد، ص ۲۱۷، که بیشتر آن نقل نوشته اعنمادالسلطنه است).
۸۴. مازندران و استرآباد، ص ۲۱۷.
۸۵. تاریخ مازندران (گیلانی)، ص ۹۰.
۸۶. تاریخ ایلچی نظام‌شاه، ص ۲۵۵.
۸۷. سراج الانساب، ص ۸۰، نیز: ص ۷۹.
۸۸. در اصل: علی حسام‌الدین.
۸۹. در اصل: نزار کریم‌الدین.
۹۰. ماهل الضرب، ص ۴۶۷.
۹۱. محتمل است که بنافی صورت کلی ابن نسب‌نامه را از کتاب میقانی نقل کرده باشد. البته ظاهراً بنافی نسب‌نامه منقول خود را با تجربه‌نامه‌های متعددی از نسخه‌های مختلف سادات عمادی و کتاب‌های انساب سنجیده، چنانکه در باب نسب‌نامه منقول میقانی داوری می‌کند و آن را اضبط و اتقن از دیگر نسب‌نامه‌ها برمی‌شمرد (نک: شجره الامجاد، ص ۶۴-۶۶).
۹۲. همان، ص ۳۶.
۹۳. نباء البشر، ج ۵، ص ۲۷۱.
۹۴. نک: شجره الامجاد، ص ۶۴-۶۶.
۹۵. برخی از معاصران به نادرست از میرعمادالدین هزارجریبی با عنوان «میر عمادالدین مرعسی» یاد کرده‌اند (نک: مازندران و استرآباد، ص ۹۷، نداداش منرجم در یانوش ۱) و با او را از سادات مرعسی به شمار آورده‌اند (نک: یادداشت مصحح زبدة التواریخ، ج ۳، ص ۴۵۶، یانوش ۳، که سید عزالدین فرزند میر عمادالدین را از خانواده سادات مرعسی مازندران معرفی می‌کند). ظاهراً اینان تصور کرده‌اند همگی

- سادات مازندران که پس از حمله مغول به حکومت رسیدند، از مرعشیان هستند؛ گفته اعتمادالسلطنه (التدوین، ص ۳۰۳)، که با استنباط نسخی از نقل تاریخ ایلچی نظام‌شاه (ص ۲۴۹)، می‌نویسد: «سادات هزارجریبی اگرچه با مرعی‌ها بنی عم بودند، اما از یک طائفه [نبودند]»، نیز خالی از نسامح نیست؛ مگر آنکه با یک نگاه کلی همه سادات حسینی - از ساخه‌های گوناگون - را «بنی عم» یکدیگر به شمار آوریم. جالب است که وحید مازندرانی (مرجم مازندران و استرآباد رابینو) مطالب خود را از کتاب بناقتی نقل کرده، و وی در کتاب خود نسب میر عمادالدین را به طور کامل آورده و بدین گونه اختلاف نسب سادات عمادی را با سادات مرعی نشان داده است. چنانکه خواهیم گفت، نسب سادات عمادی به ابراهیم مرتضی فرزند امام موسی کاظم (ع) می‌پیوندد، حال آنکه سادات مرعی از نسل حسین اصغر فرزند امام سجاد (ع) هستند.
۹۶. نک: لباب الانساب، ج ۲، ص ۵۶۶-۵۶۷. درباره فرزندان ابراهیم عسکری، نیز نک: الفصول الفخریه، ص ۱۳۷-۱۳۸.
۹۷. نک: لباب الانساب، ج ۲، ص ۵۶۶-۵۶۷، که به اقامت فاسم الأسیح در طبرستان و بازماندن فرزندان او در آنجا اشاره می‌کند.
۹۸. نک: عمدة الطالب الصغری، ص ۱۱۵؛ سراج الانساب، ص ۷۹.
۹۹. به نوشته مؤلف تحفة الازهار (ج ۳، ص ۱۹۰)، ابراهیم عسکری چهار بسر از خود باقی گذاشت که یکی از آنها ابوالقاسم بود که فرزندی با نام محمد داشت. محمد سه بسر به نام‌های ابوعلی قاسم، محمد و هارون دانست. از این میان، ابوعلی قاسم بسری با نام علی دانست؛ و علی صاحب سه بسر بود: محمد، رضا و کیاکی افس: «کیاکی» در سراج الانساب، ص ۷۹؛ و «کیاکی» در شجرة الامجاد، ص ۱۲، که گویا آن را از کتاب صفائی نقل کرده است. بدین ترتیب، مطابق نوشته تحفة الازهار، نسب اجداد نخستین میر عمادالدین چنین خواهد بود: امام موسی کاظم (ع) < ابراهیم مرتضی < موسی ابی‌سیحه < ابراهیم عسکری < ابوالقاسم < محمد < ابوعلی قاسم < علی < محمد.
۱۰۰. سراج الانساب، ص ۷۹-۸۰.
۱۰۱. مازندران و استرآباد، ص ۲۱۷. نوشته رابینو بدون هیچ گونه تعبیر خاصی در لغت‌نامه دهخدا (ذیل مدخل: «سادات مرتضوی» در حاب قدیم، و ذیل مدخل: «سادات هزارجریبی» در ویرایش جدید) تکرار شده است. منبع رابینو - جز بخشی کوتاه -، به تصریح خود او (التدوین اعتمادالسلطنه است).
۱۰۲. ابراهیم مرتضی (ابراهیم اصغر) کوچکترین فرزند امام موسی کاظم (ع) است و نسل بسیاری از سادات موسوی از او است. از جمله شریف مرتضی (از علمای نامدار امامیه) و برادرش شریف رضی (گردآورنده نهج البلاغه). وی در بغداد درگذشت و در معابر فرنی (کاظمین) در کنار بدر بزرگوارش امام موسی کاظم (ع) مدفون گشت (درباره او و اعقابش، نک: المجدی، ص ۱۲۲ به بعد؛ عمدة الطالب، ص ۲۰۱ به بعد؛ تحفة الازهار، ج ۳، ص ۱۲۴ به بعد). بدین ترتیب، مزار معروفی که در بانلسر به امامزاده ابراهیم شهرت دارد و مردم مازندران آن را مزار فرزند بلافضل امام موسی کاظم (ع) و جدّ اغلای میر عمادالدین او سادات عمادی می‌دانند، نمی‌تواند آرامگاه او باشد. باید این مزار متعلق به نوه او، ابراهیم عسکری بن موسی ابی‌سیحه بن ابراهیم بن موسی کاظم (ع)، باشد که همانم جدش ابراهیم بن موسی بوده و بسرش

- (اسم اسج، که جد میر عمادالدین است) نیز لقب سادات طبرستان بوده است؛ گو آنکه امروزه برخی بر آنند که مزار معروف به امامزاده ابراهیم در شیراز متعلق به ابراهیم عسکری است (در باره ابراهیم عسکری و اعقابش، نک: لباب الانساب، ج ۲، ص ۵۶۶-۵۶۷؛ عمدة الطالب، ص ۲۱۴-۲۱۵؛ سراج الانساب، ص ۷۸-۷۹؛ درباره ابوالحسن موسی ابی سبحة و فرزندانش، نک همان منابع، و: تحفة الارها، ج ۳، ص ۱۲۵). بابلسر بیس از نامگذاری های جدید، به سبب وجود همین مزار «مسهدس» خوانده می شده است (نک: مازندران و استرآباد، ص ۸۴).
۱۰۳. نک: تاریخ تشیع و مزارات شهرستان ساری، ص ۱۷۷-۱۷۹. با توجه به نوشته صندوق مزار وی که وفات او را در سال ۸۴۸ گزارش می کند، او نمی تواند از اجداد میر عمادالدین باشد.
۱۰۴. نک: همان، ص ۳۴۸-۳۴۹.
۱۰۵. نک: همان، ص ۵۳۲-۵۳۳.
۱۰۶. نک: همان، ص ۱۹۳-۱۹۴.
۱۰۷. نک: شجرة الامجاد، ص ۵۰، نیز: ص ۶۶.
۱۰۸. فس: تاریخ ایلچی نظام شاه، ص ۲۴۹، که سید عزالدین را فرزند ارشد میر عمادالدین معرفی می کند.
۱۰۹. شجرة الامجاد، ص ۵۱، او در ادامه می افزاید که میر عمادالدین از همسری دیگر فرزندی با نام عبدالله داشت، اما بعضی سید عبدالله را از دختر سعدالله خان می دانند و سید عین الدین را فرزند سید عبدالله به شمار می آورند. محتمل است که در اصل نام و لقب این فرزند «عین الدین عبدالله» بوده و بعدها به «عین الدین بن عبدالله» تصحیف شده باشد.
۱۱۰. سراج الانساب، ص ۸۰.
۱۱۱. نک: پیش از این.
۱۱۲. جدای از سید نظام الدین جبرئیل و سید عزالدین حسن که نام و لقب آنان دانسته است؛ می توان لقب و نام چهار فرزند دیگر میر عمادالدین را این گونه فرض کرد: سید افضل الدین مکیئل [؟]، سید جمال الدین عزرائیل [؟]، سید قوام الدین اسرافیل [؟]، و سید عین الدین عبدالله [؟]. اگر چنین احتمالی صحیح باشد، سید عمادالدین سُن فرزند ذکور خواهد داشت، و این با روایت وجه تسمیة چهاردانه و دودانگه سازگار است.
۱۱۳. شجرة الامجاد، ص ۵۲.
۱۱۴. سراج الانساب، ص ۸۰.
۱۱۵. تاریخ ایلچی نظام شاه، ص ۲۴۹.
۱۱۶. مؤلف تاریخ تشیع و مزارات شهرستان ساری (ص ۴۵۵)، مزار او را در «بویه دروار» دامغان نسان می دهد.
۱۱۷. نک: شجرة الامجاد، ص ۵۷، یانوس ۱.
۱۱۸. بنافتی در نسب نامه خود (شجرة الامجاد، ص ۵۷، یانوس ۱)، میان «میر رضی الدین» و «شاه رضی الدین» تفاوت می نهد و «میر رضی الدین» را فرزند سید عزالدین و «شاه رضی الدین» را نوه میر رضی الدین مذکور معرفی می کند که همنام جد خود است. اگر به عین عبارات نسب نامه بنافتی بایند باسیم و میان تعبیر «ساده» و «میر» تفاوت بگذاریم و «ساده» را لقب خاص نوه همنام میر رضی الدین بدانیم، باید بگویم که

سادات شاه رضی‌الدینی به اعقاب نوه میر رضی‌الدین که همانا اوست (یعنی شاه رضی‌الدین) محدود می‌شوند. ابن سختگیری البته روانی نماید و با نقل تاریخ ایلچی (ص ۲۴۹) که میر [کمال‌الدین] حسین (برادر میر رضی‌الدین) را از سادات شاه رضی‌الدینی معرفی می‌کند، نمی‌خواند؛ گو اینکه «شاه رضی‌الدینی» خواندن میر حسین نیز خالی از تسامح نیست و او برادر میر رضی‌الدین است و بنابراین از نسل او نیست. مگر آنکه بگوییم - بر خلاف نظر بنافی - میر کمال‌الدین حسین فرزند میر رضی‌الدین است و نه برادر او.

۱۱۹. سراج‌الانساب، ص ۸۰. مؤلف تاریخ تشیع و مزارات شهرستان ساری (ص ۴۵۷) به نقل از برخی مسجرات محلی، سه فرزند به نام‌های «حسین معزالدین، علی کمال‌الدین و قاسم معین‌الدین» برای سید رضی‌الدین علی فرزند سید جبر نسل ناد می‌کند.

۱۲۰. نک: تاریخ تشیع و مزارات شهرستان ساری، ص ۱۹۳.

۱۲۱. همان، ص ۴۵۳-۴۵۵.

۱۲۲. همان، ص ۵۰۰-۵۰۱. ثقة‌الاسلام ساروی در نسب‌نامه خود، «میر غضنفر» را فرزند میر فوام‌الدین بن میر عمادالدین معرفی می‌کند (نک: نقیه، البشر، ج ۵، ص ۲۷۱؛ قس: تاریخ تشیع و مزارات شهرستان ساری، ص ۵۰۰-۵۰۱). که به اشتباه او را بسرعموی میر عمادالدین معرفی کرده است، هرچند در نسب‌نامه‌ای که برای او نقل کرده او را نوه میر عمادالدین می‌شناساند. در تاریخ ایلچی نظام‌شاه (ص ۲۵۲) یکی از فرزندان سید کمال‌الدین حسین (فرزند سید عزالدین حسن) «امیر غضنفر» معرفی شده که مدتی در هزارجریب حکومت کرد. مزار مذکور باید متعلق به یکی از این دو بن باشد؛ البته اگر خود این دو بن یکی نباشند و نسب‌نامه ثقة‌الاسلام ساروی دچار اسقاط با تصحیف نباشد.

۱۲۳. همان، ص ۵۳۰-۵۳۱.

۱۲۴. نک: تاریخ تشیع و مزارات شهرستان ساری، ص ۱۹۵.

۱۲۵. سراج‌الانساب، ص ۸۰.

۱۲۶. نک: شجرة الامجاد، ص ۶۰، ۶۵. درباره مهاجرت جد سادات رفیعی به عراق و وجه تسمیه آنان، نک: مناهل الضرب، ص ۴۶۷-۴۶۹. که خلط‌ها و اسباهانی نیز در آن هست؛ نیز: بی‌نوش ۲۰ همین مقاله.

۱۲۷. نک: تاریخ تشیع و مزارات شهرستان ساری، ص ۴۵۸-۴۶۱.

۱۲۸. سراج‌الانساب، ص ۸۰.

۱۲۹. تاریخ مازندران (مهجوری)، ج ۲، ص ۱۲.

۱۳۰. و احتمالاً بسیاری دیگر از سادات موسوی در ساری و نواحی اطراف (مانند [آب‌الله] سید محمد موسوی ساروی [م ۱۳۱۰ ق]، مذکور در: نقیه البشر، ج ۵، ص ۱۶۸-۱۶۹).

۱۳۱. البته باید توجه داشت که هم‌انک خانواده‌هایی در مازندران هستند که نام خانوادگی «عمادی» دارند، اما از سادات نیستند و نباید آنان را با سادات عمادی هزارجریب خلط کرد.

۱۳۲. شجرة الامجاد، ص ۷.

۱۳۳. تاریخ تشیع و مزارات شهرستان ساری، ص ۴۷۱.

۱۳۴. شجرة الامجاد، ص ۵۰.

۱۳۵. تاریخ تشیع و مزارات شهرستان ساری، ص ۴۷۲. به نوشته بنافسی (شجرة الامجاد، ص ۵۶) و بنا بر نقل اهالی محلی، سید عزالدین (پدر میر عمادالدین) نیز در همین بقعه مدفون است.
۱۳۶. نک: مدخل «چهاردانگه (۱)» در دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۲، نونسه علی اکبر نجفی کانی.
۱۳۷. برای توصیفی از وضعیت کنونی بقعه میر عمادالدین، نک: تاریخ تشیع و مزارات شهرستان ساری، ص ۴۷۱-۴۷۳.
۱۳۸. شجرة الامجاد، ص ۵۶.
۱۳۹. تاریخ تشیع و مزارات شهرستان ساری، ص ۴۷۵، پانوشن ۱.

## پیوست ۱

## یک التباس در منابع تاریخی عصر تیمور

یکی از مقاطع مهم یورش‌های تیمور به ایران، حمله او به مازندران و رویارویی با سلسله‌های سادات شیعی آنجاست، سلسله‌هایی که در اصل علیه حکومت‌های سرداران ایلخانی قیام کرده و به بسیاری مردمان آن نواحی حکومت‌های محلی خودمختاری را تشکیل داده بودند. تیمور دو بار به مازندران لشکر کشید و با سادات آنجا روبرو شد: بار نخست در سال ۷۸۷ ق، اندکی پیش از آغاز یورش سه ساله؛ و بار دوم به سال ۷۹۴ ق، در ضمن یورش پنج ساله. به هنگام حمله تیمور به مازندران، دو سلسله از سادات در آن ناحیه حکومت می‌کردند: سادات هزارجریب به امارت سید عمادالدین هزارجریبی در ناحیه هزارجریب در شرق مازندران، و سادات مرعشی به امارت سید کمال‌الدین مرعشی و برادرش سید رضی‌الدین در مازندران مرکزی.

در لشکرکشی نخست، به نوشته فصیح‌خوafi (۷۷۷-۸۴۵)، سید کمال‌الدین از ساری و سید عمادالدین از هزارجریب، مال و پیشکش و سکه که به نام تیمور کرده بودند برایش فرستادند و با او از در مدارا درآمدند.<sup>۱</sup> بدین گونه، سادات مازندران در لشکرکشی تیمور به سال ۷۸۷، از او فرمانبرداری کردند و در حکومت خود بساقي ماندند.

یورش دوم تیمور به مازندران در سال ۷۹۴ رخ داد؛ هنگامی که تیمور خبر یافت برخی از حاکمان آن ناحیه از فرمان او سرپیچیده‌اند. تیمور در این سال از گرگان گذر کرد و از سوی شرق به مازندران آمد. سید عمادالدین، که فرزندش سید عزالدین در شمار امیران لشکر تیمور بود، همچنان به تیمور وفادار مانده بود؛ اما سید کمال‌الدین این بار راه مخالفت با تیمور در پیش گرفت و گرچه پسر وی سید غیاث‌الدین - با وساطت و راهنمایی سید برکه - در گرگان به نزد تیمور رفت و «احوال پدر به عزّ عرض رسانید... که در مقام مطاوعت و فرمان‌برداری است و سر بر آستان انقیاد نهاده، [دادن] مال قبول می‌کند»<sup>۲</sup>، از اطاعت تیمور سر بر تافت و از ساری به آمل نزد برادرش سید رضی‌الدین،



که پیش تر میان آنان «به جهت مملکت نزاع و مخاصمت بود»،<sup>۳</sup> رفت و در قلعه مستحکم او در قریه ماهانه سر آمل پناه گرفت. تیمور نخست سید غیاث الدین را به نصیحت پدر و ترغیب او به فرمان برداری فرستاد<sup>۴</sup> و چون این کار فایده ای نبخشید، قصد قلعه ماهانه سر کرد و مرعشیان را وادار به تسلیم نمود. سید کمال الدین پس از آنکه چاره ای جز تسلیم ندید، نخست دو تن از علمای آمل، به نام های سید کمال الدین دراز (طویل) و سید عماد الدین، را با هدایا و پیشکش به نزد تیمور فرستاد؛ اما خواسته تیمور همان بود که سال ها قبل از سید عماد الدین هزارجریبی طلب کرده بود: دادن مال و در اختیار نهادن یکی از فرزندان.<sup>۵</sup> مرعشیان خواسته اخیر تیمور را نپذیرفتند و تیمور به قلعه حمله ور شد و پس از نبردی طولانی و زمان بر که مورخان دربار تیموری آن را بسیار مهم و دشوار توصیف می کنند،<sup>۶</sup> قلعه را فتح کرد؛ و بدین ترتیب سید کمال الدین مرعشی، برادرش سید رضی الدین و فرزندان و همراهان ایشان تسلیم تیمور شدند. تیمور جمعی را از دم تیغ گذراند، و سید کمال الدین و گروهی دیگر از سادات مرعشی را «در کشتی نشانده به خوارزم فرستاد و آنچه از اتباع و اشیاع او که بازمانده بودند همه را به طرف سمرقند روانه کرد».<sup>۷</sup> سید مرتضی و سید عبدالله پسران سید کمال الدین، از جمله آنان بودند که تیمور آنان را «از سمرقند گذرانیده به تاشکنت روانه» ساخت و «بر حسب فرموده، کاربند شدند».<sup>۸</sup> سید کمال الدین در تبعید درگذشت و پیکر او را بعدها فرزندانش - که پس از مرگ تیمور به مازندران برگشتند - به ساری آوردند و در آنجا به خاک سپردند. برادر او سید رضی الدین نیز در ماوراءالنهر به قتل رسید و در همان جا مدفون شد.

\*\*\*

نکته ای که این نوشته در پی روشن کردن آن است، یک التباس تاریخی است که به سبب همنامی دو تن از علمای شهر آمل (سید کمال الدین، سید عماد الدین) که از سوی سید کمال الدین مرعشی و برادرش سید رضی الدین از قلعه ماهانه سر به ملاقات تیمور رفتند، با دو امیر حاکم در مازندران آن وقت (سید کمال الدین مرعشی، سید عماد الدین هزارجریبی)، پیش آمده است.

نخستین منبع تاریخی که شرح واقعه قلعه ماهانه سر در آن آمده، ظفرنامه نظام الدین شامی تبریزی (۷۴۰- حدود ۸۰۹ ق) است. شامی که در بغداد می زیست، اندکی پس از واقعه قلعه ماهانه سر و به هنگام فتح بغداد به دست تیمور در سال ۷۹۵، به خدمت او

درآمد و از سوی وی مأمور نگارش تاریخ فتوحات تیموری شد. ظفرنامه شامی (تألیف شده در ۸۰۴ تا ۸۰۶)، منبع یگانه زبده التواریخ حافظ ابرو و ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی است. چنانکه گذشت، سید کمال‌الدین مرعشی از قلعه ماهانه سر و پیش از آنکه خود رسماً تسلیم تیمور شود، دو عالم آملی، به نام‌های سید کمال‌الدین و سید عماد‌الدین، را با هدایا و تحف به نزد تیمور فرستاد. شامی در ضمن شرح واقعه قلعه ماهانه سر می‌نویسد: «روز سیم سید کمال‌الدین و مولانا عماد‌الدین به حضرت آمدند و امان طلبیدند».<sup>۹</sup>

منبع بعدی به ترتیب زمانی، زبده التواریخ حافظ ابرو (۷۶۳-۸۳۳ ق) است. حافظ ابرو که مطالب و عبارات شامی را مو به مو برگرفته و در بسیاری موارد به عین عبارت رونویسی کرده است، این عبارت را نیز به همان گونه نقل می‌کند: «روز سوم سید کمال‌الدین و مولانا عماد‌الدین به حضرت آمدند و امان طلبیدند».<sup>۱۰</sup>

عبدالرزاق سمرقندی (۸۱۶-۸۸۷) نیز در مطلع سعدین و مجمع بحرین می‌نویسد: «روز سیم سید کمال‌الدین و مولانا عماد‌الدین بیرون آمده، امان طلبیدند».<sup>۱۱</sup>

نمی‌دانیم شامی، که قاعدتاً این بخش از واقعه را بر اساس یادداشت‌های موجود در دیوان تیموری و یا منقولات شفاهی در کتاب خود درج کرده - و حافظ ابرو و سمرقندی به تبعیت از وی -، از هویت این دو تن خبر داشته‌اند یا تنها به صرف نقل بسنده کرده‌اند؟

اما شرف‌الدین علی یزدی (م ۸۵۸) - با آنکه معمولاً وامدار ظفرنامه شامی و زبده التواریخ حافظ ابرو است - این قطعه را این گونه گزارش می‌کند: «بعد از سه روز سید کمال‌الدین دراز و مولانا عماد‌الدین به پایه سریر خلافت مصیر آمدند و زبان استکانت به تضرع گشاده، امان طلبیدند».<sup>۱۲</sup> نقل او که صفت «دراز» را به دنبال نام سید کمال‌الدین افزوده، نشان از آن دارد که او منبع یا نقلی غیر از کتاب‌های شامی و حافظ ابرو در اختیار داشته و مطالب خود را از روی آن نقل کرده است. چنانکه در ادامه خواهیم دید، صفت «دراز» در تاریخ طبرستان مرعشی و حیب السیر خواندمیر - که از نظر زمانی پس از ظفرنامه یزدی تألیف شده‌اند - به صورت «طویل» آمده، و این نشان‌دهنده این است که سید کمال‌الدین مذکور قلمتی بسیار بلند داشته و به این صفت شهره بوده است.

منابع متأخر بعدی، یعنی: خلد برین واله اصفهانی (متولد ۹۸۸؟)<sup>۱۳</sup> و زیور آل داود

سلطان هاشم میرزا صفوی (۱۱۶۵-۱۲۳۶؟)،<sup>۱۴</sup> همان عبارات منابع پیشین را تکرار کرده‌اند، البته بدون آنکه صفت «دراز» را به دنبال نام «سید کمال‌الدین» بیفزایند. در این میان، میرخواند (۸۳۷-۹۰۳) که از سوی سید کمال‌الدین را همان سید کمال‌الدین مرعشی تصور می‌کرده و از سوی دیگر توجه داشته که سید عمادالدین هزارجریبی که قبلاً در هزارجریب با تیمور مصالحه کرده، طبعاً نمی‌باید در قلعه ماهانه سرآمل در کنار سید کمال‌الدین مرعشی به مخالفت با تیمور بپردازد و پس از واقعه فتح قلعه همچنان حاکم هزارجریب باقی بماند، نام «مولانا عمادالدین» را از آن عبارت حذف کرده و نوشته است: «و بعد از سه روز سید کمال‌الدین از قلعه بیرون آمده، به شرف دستبوس سرافراز شد و زبان به استدامت دولت دیرباز گشوده، امان طلبید».<sup>۱۵</sup>

از مجموع این منابع، تنها جمله معترضه‌ای که در تاریخ طبرستان و رویان و مازندران (تألیف شده در ۸۸۱ تا ۸۹۲) ظهیرالدین مرعشی (نواده سید کمال‌الدین) و حبیب‌السیر خواندمیر (تألیف شده در ۹۲۷ تا ۹۳۰) آمده، هویت این دو عالم آملی را آشکار می‌سازد و از این التباس پرده برمی‌دارد. ظهیرالدین مرعشی که واقعه جنگ میان تیمور و مرعشیان و واقعه قلعه ماهانه سر را با تفصیل و دقتی بیش از دیگر منابع نقل کرده،<sup>۱۶</sup> صراحتاً می‌نویسد که سید کمال‌الدین مرعشی خود در قلعه ماهانه سر ماند و «سید کمال‌الدین طویل و سید عماد را - که هر دو از علمای آمل بودند - با تحف و هدایا بیرون فرستادند و امان طلبیدند».<sup>۱۷</sup> خواندمیر نیز، که تاریخ طبرستان مرعشی را پیش چشم داشته و واقعه مذکور را از آن نقل می‌کند، می‌نویسد: «آنگاه سید کمال‌الدین و برادران مضطر شده و طالب مصالحه گشته، سید کمال طویل و سید عماد را - که در **سلک علما انتظام داشتند** - با تحف و هدایا بیرون فرستادند».<sup>۱۸</sup>

بنابراین، «سید کمال‌الدین طویل» (که در ظفرنامه یزدی با عنوان «سید کمال‌الدین دراز» از او یاد شده) و «سید عماد» (یا «مولانا عمادالدین» به نوشته منابع دیگر) از علمای آمل بودند که به قصد شفاعت طلبی و عذرخواهی سید کمال‌الدین مرعشی نزد تیمور رفتند؛ و نباید آنان را با سید کمال‌الدین مرعشی و سید عمادالدین هزارجریبی اشتباه گرفت.

با وجود این تمایز آشکار، در فهرست اعلام تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، نام این سید عماد [آملی] در ذیل نام سید عماد [هزارجریبی] درج شده،<sup>۱۹</sup> حال آنکه می‌باید مدخلی جداگانه به سید عماد آملی اختصاص می‌یافت. در نمایه اعلام ظفرنامه

یزدی نیز «سید کمال‌الدین دراز» همان سید کمال‌الدین مرعشی تصور شده، و مولانا عمادالدین «از ملازمان سید کمال‌الدین مرعشی و سرسلسله سادات هزارجریبی مازندران» معرفی شده است.<sup>۲۰</sup> این مطلب که منظور از «مولانا عمادالدین» در عبارت ظفرنامه یزدی، همان سید عمادالدین هزارجریبی «سرسلسله سادات هزارجریبی مازندران» است، حاصل اطلاع نادرستی است که نگارنده این سطور در اختیار مصحح محترم ظفرنامه نهاده بود، و بنابراین مسئولیت این اشتباه به عهده نگارنده است.

### پی‌نوشت‌ها

۱. مجمل فصیحی، ج ۳، ص ۹۸۷-۹۸۸.
۲. ظفرنامه شامی، ص ۱۲۶-۱۲۷؛ نیز: زبدة التواریخ، ج ۲، ص ۷۴۵. که عن ابن عبارت را از ظفرنامه شامی رونویسی کرده است؛ همچنین نک: ظفرنامه یزدی، ج ۱، ص ۶۸۷.
۳. زبدة التواریخ، ج ۲، ص ۷۶.
۴. نک: ظفرنامه شامی، ص ۱۲۷؛ زبدة التواریخ، ج ۲، ص ۷۴۶؛ نیز: ظفرنامه یزدی، ج ۱، ص ۶۸۹.
۵. خواسته سمور این بود: «هر یک از بزرگان و مهران این ولایت فرزندان خود را با مال چندساله پیس ما فرستند و چون فرزندان ابلسان در کوچ‌ها با ما باشند پدران ابلسان را امان دهم» (ظفرنامه شامی، ص ۱۲۷؛ نیز نک: زبدة التواریخ، ج ۲، ص ۷۴۷. که عن ابن عبارت را از ظفرنامه شامی رونویسی کرده است).
۶. نک: ظفرنامه شامی، ص ۱۲۷-۱۲۸؛ زبدة التواریخ، ج ۲، ص ۷۴۶-۷۴۸؛ نیز: ظفرنامه یزدی، ج ۱، ص ۶۸۸-۶۹۲.
۷. ظفرنامه شامی، ص ۱۲۷؛ نیز نک: زبدة التواریخ، ج ۲، ص ۷۴۸.
۸. ظفرنامه یزدی، ج ۱، ص ۶۹۲.
۹. ظفرنامه شامی، ص ۱۲۷.
۱۰. زبدة التواریخ، ج ۲، ص ۷۴۷.
۱۱. مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۱، بخش ۲، ص ۶۵۲-۶۵۴.
۱۲. ظفرنامه یزدی، ج ۱، ص ۶۹۰.
۱۳. خلد برین، ص ۱۸۱: «و بعد از سه روز سید کمال‌الدین و مولانا عمادالدین به بابه سر بر اعلی آمده ریان ضراعت به طلب امان گسودند».
۱۴. ربور آل داود، ص ۲۶: «بعد از سه روز، سید کمال‌الدین و مولانا عمادالدین صلاح را در آن دیده از قلعه بیرون آمده به خدمت صاحبفران رسیدند». از لحن مؤلف و ساق متن بی‌دست که او ابن «سید کمال‌الدین» را همان سید کمال‌الدین مرعشی می‌پندارسته است.
۱۵. روضة الصفا، ج ۹، ص ۴۷۸۲. اما مصحح روضة الصفا که ظرافت ماجرا را درنافته، عبارت [برادر مولانا عمادالدین] را در کرونه به نوسه میرخواند افزوده است: «و بعد از سه روز سید کمال‌الدین [برادر مولانا

عمادالدین] از قلعه بیرون آمده...؛ بیداست که این افزوده نادرست است، زیرا سید کمال‌الدین مرعشی اساساً برادری یا نام عمادالدین ندانست.

۱۶. نک: تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۲۲۳-۲۳۴.

۱۷. همان، ص ۲۳۰.

۱۸. حبیب‌السیر، ج ۳، ص ۳۴۵.

۱۹. نک: فهرست اعلام تاریخ طبرستان و رویان و مازندران مرعشی، ذیل «سید عماد».

۲۰. نک: نمایه نام‌های ظفرنامه یزدی، ذیل «عمادالدین» و «کمال‌الدین دراز».

## پیوست ۲

## سادات عمادی و انتساب حسینی

با وجود آنکه همه نسب‌نامه‌ها و بیشتر سادات عمادی در این امر هم‌رأی‌اند که نسب میر عمادالدین از طریق قاسم الأشج به ابراهیم فرزند امام موسی کاظم (ع) می‌پیوندد، برخی از سادات عمادی مازندران خود را از نسل امام زین‌العابدین (ع) می‌دانند و بسا نسبت حسینی از خود یاد می‌کنند.<sup>۱</sup> پیش از هر چیز، باید توجه داشت که سادات موسوی نیز در نهایت یکی از شاخه‌های سادات حسینی (که خود - در کنار شاخه سادات حسنی - یکی از دو شاخه اصلی سادات علوی فاطمی به شمار می‌آید) هستند و نسل امام حسین (ع) نیز منحصراً از طریق امام سجاد (ع) منتقل شده، و بنابراین همگی سادات موسوی نیز از نسل امام زین‌العابدین (ع) به شمار می‌آیند. به همین دلیل است که از بسیاری از سادات موسوی در دوره‌های تاریخی گوناگون، بسا تعبیر حسینی موسوی یاد کرده‌اند.<sup>۲</sup> شاهد شایان توجه، نقش مَهر [آیت‌الله] سید محمد ثقة الاسلام ساروی (م ۱۳۴۲ ق) است که نسب خود را به خط خود ذکر کرده و در آن نسبش را با ۱۲ واسطه به میر عمادالدین و از او به ابراهیم مرتضی فرزند امام کاظم (ع) رسانده، و نقش مَهر وی چنین بوده است: «عبدہ الراجی محمد الحسینی الموسوی ثقة الاسلام».<sup>۳</sup> بنابراین، نباید نسبت حسینی سادات عمادی را به معنای این گرفت که آنان از سادات موسوی نیستند و به یکی از فرزندان امام زین‌العابدین (ع) - جز امام محمد باقر (ع) - نسب می‌برند.

اما این اشتها که سید عمادالدین از اعقاب امام زین‌العابدین (ع) است، چندان جدید نیست و دست کم از چهارصد سال پیش وجود داشته است. مؤلف تاریخ ایلچی نظام‌شاه (م ۹۷۲)، در ذیل عنوان «ذکر حکومت سادات هزارجریب» و در نقلی که پیداست ریشه‌ای افواهی دارد، می‌نویسد: «سید عماد ... از اولاد امجاد امام عالی‌نژاد امام علی زین‌العابدین - علیه السلام - بود».<sup>۴</sup> رابینو نیز می‌نویسد: «بلوک هزارجریب شامل دو قسمت عمده است: یکی چهاردانگه و دیگری دودانگه. می‌گویند هزارجریب

به فخر عمادالدوله پسر امام زین العابدین تعلق داشته. او پیش از خود املاکش را میان سه پسر خود که یکی از آنها از مادر دیگر بود تقسیم کرد. بنابراین به دو برادر تنی با هم چهارششم یا چهاردانگ و به نایب‌داری آنها دوششم یا دودانگ رسید.<sup>۵</sup> امروزه اهالی هزارجریب همین مطلب را در باب تقسیم هزارجریب به چهاردانگ و دودانگ - البته به صورتی صحیح‌تر از نوشته رابینو - درباره میر عمادالدین روایت می‌کنند.<sup>۶</sup> پیداست که نقل رابینو - که به گفته خود او مبتنی بر یک نقل قول محلی است - سخنی عامیانه است که در زمان دیدار او از مازندران و گرگان (بهار ۱۲۸۸ و پاییز ۱۲۸۹ ش) نقل می‌شده؛ و در این نقل محلی «میر عمادالدین» به اشتباه به «فخر عمادالدوله پسر امام زین العابدین» تبدیل شده است. آنچه این تصحیف و تحریف را تأیید می‌کند آن است که رابینو در ضمیمه اول کتاب خود، فهرستی از «دهات فخر عمادالدین» به دست می‌دهد،<sup>۷</sup> و در ادامه به وقفنامه‌ای به تاریخ ۹۸۹ ق اشاره می‌کند و نام برخی از «دهات ... ناحیه فخر عمادالدوله» را از آن نقل می‌کند.<sup>۸</sup> بنابراین، یک قول عامیانه نادرست که میر عماد را فرزند بلافضل امام زین العابدین (ع) می‌پنداشته، هم در زمان رابینو و شاید هم سال‌ها پیش از او (بنابر وقفنامه مورخ ۹۸۹)، در شرق مازندران و گرگان دهان به دهان می‌گشته است.

در پایان، به نکته ظریف دیگری نیز باید توجه داد: طبق شجره‌نامه‌ای که [حجة الاسلام] سید حسین بنافتی (م ۱۳۳۰ ش) برای خود (و همچنین سادات عمادی بلوک بنافت و کاورد و غیره) یاد می‌کند، جد نهم او (و دیگر سادات آن نواحی) نیز میر عماد نام دارد، و البته این میر عماد غیر از آن میر عمادالدین است که جدا‌اعلای سادات عمادی به شمار می‌رود. بنابر شجره‌نامه پیشگفته، سلسله نسب این میر عماد (= میر عماد دوم) تا میر عمادالدین (= میر عماد اول؛ سرسلسله سادات عمادی) بدین قرار است: «میر عماد بن میر عبدالصمد بن سید حسن بن سید عزالدین بن سید شاه رضی‌الدین بن سید زین العابدین بن سید رضی‌الدین بن سید عزالدین حسن بن سید عمادالدین محمود».<sup>۹</sup> طبق این شجره‌نامه، نسب بنافتی با سیزده واسطه از طریق میر عماد (دوم) به سید زین العابدین (که فرزند سید رضی‌الدین بن سید عزالدین بن میر عمادالدین است) می‌پیوندد. از سوی دیگر، نقل شده که نسب [آیت‌الله] سیداسما عیل عمادی حائری بسارفروشی (م ۱۳۵۰ ق / ۱۳۱۰ ش) با دوازده واسطه - از طریق میر عماد - به امام زین العابدین (ع) منتهی می‌شود.<sup>۱۰</sup> پیداست که این گفته از نظر

تاریخی و فاصله زمانی ناممکن است. اما با توجه به اینکه عمادی حائری به یک نسل پیش از بنافتی تعلق دارد و نسب بنافتی با سیزده واسطه - از طریق میر عماد (دوم) - به سید زین العابدین می پیوندد، می توان حدس زد که نسب عمادی حائری نیز با دوازده واسطه - از طریق میر عماد (دوم) - به سید زین العابدین سابق الذکر منتهی می شود؛ و در این میان کسی این میر عماد دوم را همان میر عمادالدین هزارجریبی (سرسلسله سادات عمادی) پنداشته و سید زین العابدین مذکور را نیز امام زین العابدین (ع) فرض کرده است؛ اگر نسب نامه منقول بنافتی صحیح و حدس مذکور درست باشد، آن گاه باید گفت که نسب عمادی حائری با پانزده واسطه به میر عمادالدین هزارجریبی متصل می شود و از طریق میر عمادالدین به ابراهیم فرزند امام موسی کاظم (ع) می پیوندد.<sup>۱۱</sup> در هر حال، همگی سادات عمادی معتقدند که نسبی مشترک دارند و جدا علای آنان میر عمادالدین است. در این نیز تردیدی نیست که نسب میر عمادالدین به ابراهیم فرزند امام موسی کاظم (ع) می پیوندد. اختلافاتی که در جزئیات شجره نامه های مختلف سادات عمادی هست، ناشی از اسقاطها، تصحیفها، خلط نامهای مشابه و مانند اینهاست.<sup>۱۲</sup>

### پی نوشتها

۱. سوای نمونه هایی که پس از این به آن اشاره خواهیم کرد، گروهی از سادات در قریه «علی آبادمیر» کجور مازندران هستند که به «سادات میر عماد» شهرت دارند و گویا اجدادشان از دوره صفویه ساکن آن روستا بوده اند. این سادات بر اساس نسب نامه ای که در اختیار دارند، خود را از سادات حسینی و از اعصاب حسین اصغر فرزند امام سجاد (ع) می دانند (نک: «گزیده ای از فهرستواره اسناد»، ص ۳۶۰). اما این سادات نیز از نسل میر عمادالدین هزارجریبی اند و به اشتباه خود را به حسین اصغر منسوب می کنند، با به میر عماد دیگری جز میر عمادالدین هزارجریبی نسب می برند؟
۲. برای نمونه هایی از کاربرد تعبیر حسینی موسوی برای محدثان و علما، نک: الرجال شیخ طوسی، ص ۴۱۹؛ الفهرست منتجب الدین رازی، ص ۲۵، ۵۶، ۱۲۳؛ متقی الجمان حسن بن شهید ثانی، ج ۱، ص ۲۷ (که این تعبیر را درباره استاد خود «سید علی بن الحسن بن ابی الحسن الحسینی الموسوی» به کار می برد)؛ امل الآمل حر عاملی، ج ۱، ص ۵۶، ج ۲، ص ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۹۱، ۳۰۸. ما از میان شواهد بسیار تنها به ذکر نمونه هایی چند از کتاب هایی بسنده کردیم که نویسندگان آنها به تربیب از علمای نامدار نیعی در قرون پنجم، ششم و یازدهم بوده اند.
۳. نک: نقباء البشر، ج ۵، ص ۲۷۱.



۴. تاریخ ایلچی نظام‌شاه، ص ۲۴۸.
۵. مازندران و استراباد، ص ۹۶-۹۷.
۶. دربارهٔ روایت صحیح ابن نفل، در بخش ۲ همین مقاله سخن گفتیم.
۷. همان، ص ۱۹۴.
۸. همان، ص ۱۹۴-۱۹۵.
۹. نک: شجرة الامجاد، ص ۵۷، بانوش ۱.
۱۰. نک: بابل سرزمین طلای سبز، ص ۲۵۶؛ فس: آشنایی با فرزندانگان بابل، ص ۱۷۰. نقش مهر او نیز چنین بوده است: «اسمعیل ابن فضل الله الحسنی» (برای نقش مهر و امضای وی - بیش و بس از رواج نام خانوادگی در ایران -، نک: «جند نکته دربارهٔ نقش و نوع مهر»، ص ۲۱).
۱۱. مگر اینکه بگوییم نسب او با یازده واسطه به میر عمادالدین متصل می‌سود و چون نزد برخی میر عماد فرزند امام زین العابدین (ع) تصور می‌شده، این بن‌دار بیس آمده که نسب وی با دوازده واسطه به امام زین العابدین (ع) می‌پیوندد. این احتمال البته ضعیف است.
۱۲. دربارهٔ وضعیت کلی نسب‌نامه‌های سادات عموماً و سجده‌نامه‌های سادات عمادی خصوصاً، نک: شجرة الامجاد، ص ۶۴-۶۶.

### پیوست ۳

#### هزارجریب و نواحی پیرامون: حدود، بخش‌ها، بلوک‌ها و روستاها

ه. ل. رابینو (کنسول دولت بریتانیا در شهر رشت طی سال‌های ۱۲۸۵-۱۲۹۱ ش / ۱۹۰۶-۱۹۱۲ م) که به نوشته خود «در سال ۱۹۰۸ و ۱۹۰۹ دو بار به مازندران سفر کرده» و «کلیتاً شانزده سال درباره مازندران به جمع‌آوری اطلاعات صرف اوقات نموده»،<sup>۱</sup> نتیجه خواننده‌ها، شنیده‌ها و - مهمتر از همه - دیده‌های خود را در کتابش مازندران و استرآباد تدوین کرده است. کتاب رابینو در سال ۱۳۴۴ ق به سرمایه اوقاف گیب در قاهره منتشر شد. براون و سپس نیکلسون بر تصحیح و نشر کتاب رابینو نظارت داشتند.<sup>۲</sup> در سال ۱۳۲۱ ش، غلامعلی وحید مازندرانی «با عنایت و راهنمایی» سید حسن تقی‌زاده ترجمه کتاب رابینو را در لندن آغاز کرد و در پاییز همان سال در همان جا کار ترجمه را به پایان رساند. «از حسن اتفاق، مؤلف که به زبان فارسی نیک آشنایی داشت و در این موقع در لندن بود»، ترجمه را ملاحظه و در مطالب دو صفحه از قسمت تاریخی فصل اول تجدید نظر کرد<sup>۳</sup> و افزون بر آن مقدمه‌ای نیز به فارسی بر این ترجمه نوشت. ترجمه فارسی کتاب سال‌ها بعد، در سال ۱۳۳۶-۳۷ ش، از سوی بنگاه ترجمه و نشر کتاب در تهران به چاپ رسید و پس از آن چند بار تجدید چاپ گردید. کتاب رابینو پس از مقدمه، از یازده فصل، دو ضمیمه (ضمیمه اول: نام‌های دهات و آبادی‌های مازندران؛ ضمیمه دوم: فرمانروایان مازندران) و دو بخش افزوده دیگر (که یکی یادداشت‌ها و حواشی اوست بر مطالب کتاب، و دیگری «صورت کتیبه‌هایی» که رابینو در گیلان و مازندران و استرآباد دیده و خوانده بود) تشکیل شده است. رابینو در فصل نخست کتاب از نژاد مردم مازندران، پیشینه تاریخی آنجا، وضع جغرافیایی، آب و هوا و ... سخن گفته، و در فصول بعدی - در شکل یک سفرنامه آمیخته با اطلاعات تاریخی - به ترتیب شهرها و روستاهایی را که در مسیر سفر خود از رشت تا استرآباد دیده توصیف کرده و البته اطلاعات محلی را نیز به مشاهدات میدانی خود افزوده است. رابینو در کتاب خود اطلاعاتی نیز از محدوده هزارجریب و دو بخش اصلی آن

گنج‌نیده؛ و در ضمیمه نخست کتاب فهرستی از روستاهای هزارجریب، با تقسیم آن به دو بخش دودانگه و چهاردانگه و هر بخش به چند بلوک، به دست داده است.<sup>۴</sup> در تقسیمات کشوری امروز، منطقه‌ای به نام هزارجریب وجود ندارد و بلوکات و روستاهای منطقه تاریخی هزارجریب اکنون به عنوان شهر، بخش و روستاهای شهرستان‌های ساری و بهشهر تعریف شده‌اند. در زمان رابینو هزارجریب هنوز منطقه‌ای مجزا و مستقل به شمار می‌رفته؛ از این رو نوشته‌ی وی در باب تقسیمات جغرافیای هزارجریب، از آن حیث که محدوده دقیق هزارجریب را در ادوار گذشته نشان می‌دهد، از نظر جغرافیای تاریخی دارای اهمیت است. این احتمال دور نیست که نام برخی از روستاهای هزارجریب قدیم امروزه تغییر کرده باشد، همچنان که محتمل است رابینو نام بعضی از روستاها را به نادرست شنیده و ضبط کرده باشد و یا نام برخی از روستاها را از قلم انداخته باشد (چنانکه خود به مورد اخیر تلویحاً اشاره می‌کند).<sup>۵</sup>

در پیوست حاضر، بخشی از فصل ششم کتاب رابینو را که درباره محدوده هزارجریب و روستاهای آن سخن می‌گوید، و همچنین بخش‌هایی از ضمیمه اول کتاب او که به ذکر دهات هزارجریب، اشرف، انزان، سدن رستاق و استراباد رستاق می‌پردازد (که بخشی از آن مستند به دفاتر مالیاتی مازندران در زمان مسافرت رابینو است) می‌آوریم. گزارش روستاهای نواحی پیرامون هزارجریب را از این رو نقل کرده‌ایم که ظاهراً برخی از روستاهایی که در زمان رابینو جزء این نواحی به شمار می‌آمده، در قرون هشتم و نهم در محدوده حکومت سادات هزارجریب بوده است. اشاره رابینو به مجموعه دهات ناحیه فخر عمادالدین / فخر عمادالدوله (که باید آن را صورت تصحیف شده «میر عمادالدین» تلقی کرد) در ذیل دهات استراباد رستاق، از جمله قرینه‌هایی است که مؤید این نکته است.

به منظور تکمیل نوشته رابینو، فصلی از شجره‌الامجاد سید حسین بنافتی را نیز که در آن حدود هزارجریب، فریم و اسران رستاق تشریح شده در این پیوست آورده‌ایم. بنافتی رساله خود را در سال ۱۳۶۰ ق (۱۳۲۰ ش) و در حدود سه دهه پس از مسافرت رابینو به مازندران تألیف کرده است. نوشته بنافتی از آن رو سزاوار توجه است که گزارشی تاریخی از محدوده جغرافیایی هزارجریب و نواحی اطراف به دست می‌دهد و مخصوصاً به محدوده حکومت میر عمادالدین و نقش وی در تغییر حدود برخی مناطق نظر دارد.

مطالعه این دو بخش از کتاب رابینو و رساله بنافتی، خواننده را در فهم جغرافیایی وقایعی که در روزگار حکومت میر عمادالدین و احفادش روی داده و شناسایی مناطقی که در ضمن مقاله به آنها اشاره‌ای شده، یاری خواهد کرد.

### یک. رابینو<sup>۶</sup>

بلوک هزارجریب شامل دو قسمت عمده است: یکی چهاردانگه، دیگری دودانگه. می‌گویند هزارجریب به فخر عمادالدوله پسر امام زین‌العابدین تعلق داشته. او پیش از وفات املاکش را میان سه پسر خود که یکی از آنها از مادر دیگر بود تقسیم کرد. بنابراین به دو برادر تنی با هم چهار ششم یا چهار دانگ و به نبرادری آنها دو ششم یا دو دانگ دیگر رسید.<sup>۷</sup>

هزارجریب محدود است از مشرق به ساور و دامغان، از جنوب به سمنان، از مغرب به فیروزکوه و سوادکوه، از شمال به بلوک متعدد استراباد و اراضی جلگه‌مازندران. دودانگه در جنوب چهاردانگه واقع، و محدود است از جنوب به کوه بشم که سنگسر را از شه میرزاد جدا می‌سازد، از مشرق به کوه دیوتنگه که تا دهکده تودروار دامغان امتداد می‌یابد، از شمال به بلوک یانسر، و از مغرب به وسیله شاه کوه از سوادکوه جدا می‌شود. دودانگه چهار بلوک دارد: پشت کوه، نهرمان، بنافت و فریم.<sup>۸</sup> رودخانه دودانگه از کوه‌های بشم و جبال مجاور سرچشمه می‌گیرد و از میان ده پایین کلا جریان دارد و از راه چهاردانگه جاری و در مشرق ساری به رودخانه تجن ملحق می‌شود.

چهاردانگه چهار قسمت است: یانسر<sup>۹</sup>، سرخ‌گریه، یخ‌کش و سورتج. یانسر که از انزان کوه در شمال تا شاه‌درکوه در جنوب وسعت دارد و همچنین از بلوک ساور در مشرق تا سرخ‌گریه در مغرب، به نه بلوک تقسیم می‌شود: بالارستاق، انزان‌کوه، انزان‌پشت‌آب، غلامی، کوهسار، اندرون‌تنگه، لای، رمدان و برد. مرکز عمده این بلوک یانسر است. در این ناحیه سه کوه است: خوش‌انگور که حاکم در آنجا خانه تابستانی دارد و بر قلعه آن امامزاده‌ای واقع است، کوه عبداللهی، کیوان کوه. می‌گویند در این محل ۶۸ امامزاده هست.

نهرهای شاه‌کوه، تاش و چهارباغ از چمن ساور به یانسر و سرخ‌گریه<sup>۱۰</sup> جاری هستند و بعد از پیوستن به یکدیگر زارم‌رود را تشکیل می‌دهند که به رودخانه نکا - که بین ساری و اشرف جاری است - می‌ریزد. بلوک سرخ‌گریه - که شامل یخ‌کش نیز

هست - از جنوب محدود است به کوه تیرپرو و کفترگلی، از شمال به کوه خوش‌انگور، از مشرق به خطیرخیل، از مغرب به ده کلیا و نهر استالم (یا استارم)؛ و به چهار بلوک تقسیم می‌شود: زارم‌رود، تیرکار، اچ رستاق. بلوک کوچک یخ‌کش یازده ده دارد. نتوانستیم اطلاعات جامعی راجع به سورتج به دست بیاوریم. محل عمده آن کیوسر است و آن‌دهی است دارای ۲۰۰ خانوار و تابستان‌ها حاکم در آنجا اقامت می‌نماید. اطلاعات مذکور در باب هزارجریب از سرکرده‌هایی که با اطلاع بودند تحصیل شد؛ ولی با اطلاعاتی که در دفاتر مالیاتی نوشته شده است تطبیق نمی‌کند. به موجب دفاتر رسمی مزبور، تقسیمات هزارجریب به قرار ذیل است: دودانگه...<sup>۱۱</sup> بنافت؛ چهاردانگه؛ اچ رستاق، انزان‌کوه، بالارستاق، برد، برکا، چالو، درکا، غلامی، کوه‌سر، کیوسر، لای، مواضع، میان‌سی، پیرجه، سعیده، سرتیکه، تیرکار، که شامل خاصهٔ رمدانی، وردیمه، ول‌ویمه و واری و زارم‌رود است. یخ‌کش جزء اشرف محسوب شده است.<sup>۱۲</sup>

### دهات هزارجریب<sup>۱۳</sup>

#### ۱. دودانگه

الف) ...<sup>۱۴</sup> اله‌سر، علی‌آباد، ارزم، است میرمحمد، اتینی، ایلال، بلده، چارده رودبار، چالود، دربیت و مزارع شه‌میرزاد، فیتسک (در کنار رودبار که شعبهٔ علیای تجن است)، فیتسک آهنگر، فولادمحله، گاورد، گوهرده، گل‌خواران، هیکو، جاشم‌تنگسر، کرکام، خرید، خرم‌آباد، کیاده، کیت، ویسرم، کولی، کلیدر، کست، لالا (که دمورنی آن را مرکز هزارجریب شمرده است)، نوده،<sup>۱۵</sup> پایین‌ده، پاچی، پرده‌کلا، پرکنار، پرور، روشن‌آب، رودبارک، سلی، سنگ‌چشم، سروک، شلیمک، سیاه‌دشت، سیاهپوش‌کلا، سرخه‌ده، تلاجیم، تمام، تن‌بلا، ترازده، تیله‌بن، تیلک، ورمزآباد، واوسر.

ب) بنافت<sup>۱۶</sup>، آهنگرکلا، آب‌سر، ای‌ساس، بلارک، بیشه‌کلا، دامادکلا و کوه‌نه‌ده، داودکلا، دومرکلا، گل‌گل، جعفرکلا، کلیج‌کلا، مرگاو و پاشاکلا، میرزاده، نوده‌کلا، بهمور و دروار، پره‌کوه، په‌پشت، سنکچال، شهردشت، شهریاردره، سوته‌کلا، طبقه‌کلا، تقی‌آباد، تلارم، ولبگ‌بن، واودره، وزملا، ولیک‌چال.

## ۲. چهاردانگه

(الف) اچرستاق: \* آهنگر کلا\* و اسطلخ سر\*، اندین\* و سق محله\*، برنا\*، دیوا\*، کلاگر محله\* و کرد محله\*، خواجه کلا\*، لمرد\*، لوجنده\*، مشبوکلا\* و ارسم\*، متکازین\*، قریب محله\*، سه مه چول\*، سورک\*، تارسم\*، زیربند سهل یل\*.

(ب) انزان کوه: \* افطلت\*، الارزبوم\*، الارزشوراب\*، اندرات\*، استارم\*، ارزت\*، بادله\*، چنارین\*، چین پرچ\*، داود محله\*، گنه کش\*، گته رودبار\*، گاو سالار\*، کوا\*، هفت لب\*، هلوچال\*، حلرم\*، استاجنان\*، استی محله\*، کمرین\*، کلارم\*، کلوز\*، خارگت\*، ملک محله\*، پارسا\*، پای تو\*، پیتونو\*، پشت رودبار\*، سنگ ده\*، شیام\*، تیل دره\*، وهی\*، وایوا\*، یلما\*، ونشت\*، کلوار\*.

(ج) بالارستاق: \* عابدین خطیر\*، آغوزین\*، اسپو\*، استوروای گیل\*، استوروای کفشگر\*، گلکنس محله\*، کلیای خطیر\*، کافی بافی\*، کوشک نداف\*، کرددشت محله\*، لنداسپو\* (نو و کهنه)، لند رودبار\*، مرندکشل\*، میکا محله\*، سرمرد\*، ساروک بن حاجی کفشگر\*، سیدک محله\*، سیاه بلوی تمار\*، سوته نداف\*، تیموی لنگ\*، یانه سربرگیر\*، د برد: \*<sup>۱۷</sup> تلمادره\*، اگره، بادله کوه، سیاه پر، سرخ ده.

(ه) برکار: \* عبدالله محله\*، آرم\*، باغبان محله\*، الیاس محله\*، اسمعیل محله\*، کلاگر محله\*، کرد محله\*، یادکرد کلا\*، میدانک\*، ریزوشم\*، سفیدکوه\*، سلیمان محله\*، وسم\*.

(و) چالو: \* چرکت\*، گل جاری\*، هلویر\*، منزل دره\*، توسه\*، اورتشف\*، ورنه\*، زا درکا: \* اجورد\*، اندراچم\*، بئورمارودبار\*، درکا\*، دروک\*، گارپام\*، کلاگر محله\*، سنگ\*، تولت\*، زرین آباد\*.

(ح) غلامی: \* عبداللهی\*، غلامی\*، کلا\*، ملو\*، مصیب محله\*، پارچ\*، شل\*، شلر\*، ویما\*، زنگت\*.

(ط) کوهسار: \* آقازمان\*، اغوزدره\*، انارما\*، ارداسیره\*، بیشه بند معینی\*، بیشه بند و کراب\*، چشمه بن\*، درم\*، آغوزدره\*<sup>۱۸</sup>، گرنام\*، هبیه جان\*، کته رودبار\*، کلای پی دره (رودبار)\*، کیاسر\*، کوهستان اندرون تنگه\*، کوهستان گرنام\*، نیورد\*، رودبار اعلی\*، سالا (نیالا؟)\*، سوته آغوز\*، توسکا چشمه\* و زوار (مزرعه ای در فریم)\*، ولاسره\*.

(ی) دهستان سورتیچی کیوسر: \* علمدارده\*، علمداری\*، درمان ترک\*، دهدو\*،

دیلم رودبار\*، دیاجم\*، کنیم\*، کسوب\*، خرکام\*، کیوسر\*، لمسوکلا\*، مادوررستاق\*، نوکنده داروب\*، ریزسرده\*، شیل دره\* و کرات\*، شویلا دشت\*، ملج\*، اولیت\*.  
ک) لای\*، عیب چین، ارزک، کلار رودبار، ملاخیل، رودبار، سیدخلیل محله، زیارت کلا.

ل) موازی\*، علم کوه\*، آزادسفیدکوه\*، دریب شهاب الدین\*، حلمی\*، هرله\*، کیسنه\*، لاک تراش\*، مارم\*، شب کلا\*، شوراب\*، سیور\*، وریم\*.  
م) میان سی: بارگیر کلا\*، بروم\*، وروکتیم\*، حنا\*، کته کش\*، کلافت\*، لارک\*، لرما\*، ملوا\*، معصوم آباد\*، میانه سی\*، نگران\*، یلور محله\*، سیرجاری\*، ترک\*، ترک دشت\*، اوامر\*.

ن) پی رجه.

س) سعید\*، اردشیر محله\*، بالاکلا\*، گندک محله\*، خورت\*، کوت\*، میان دره\*، نیم\*، قادی کلا (در نوکنده کا)\* و مزارع بردم\*، قادی محله\*، سابق محله\*، سنگ محله\*، سراج محله\*، سیدگور\*، سوحلما\*، ورمی\*، وریم\*، یخدم\*.  
ع) سرتی که\*، ایول\*، بلخاس\*، کلارچه\*، گردامیر\*، کرات\*، قنارمه\*، سرتی که\*، یاپشرت\*.

ف) تیرکار\*، چالو\*، خاصه رمضانی\*<sup>۱۹</sup>، لیمون ده\*، نوده\*، نوری بن\*، روزکیاده\*، ترکام\*، ورمه زار\*، وسوا\*.

ص) وردیمه\*.

ق) ولویمه\* و وری\*.

ر) زارمرود\*.

طرز تلفظ بسیاری از نام های مزبور به طور قطع معلوم نیست. به من گفته اند که محلات زیر نیز در هزارجریب واقع اند:

در دودانگه: افراچال، اغوزگله، انگپام، احمدآباد، درزی کلا، ذکیر کلا، دینه سر، استیله سر، گندلک، جمال الدین، کرکلا، کرسم، کتروم، خشتستان خوش رودبار، خلرت، کرچا، میدان سر، مسکویا، محمدآباد، ملاده، مومتجی، براه، پرچوا، رسگت، سرکام، سیدآباد، سیدکلا، سیاه کوه، سواسره، تلوکا، زنبینی.

در چهار دانگه: آهنگر محله، بالابند، برکلا، بیدار، بزنام، چناربینی، چینه پل، چمازده، دباغ، دوکل، اسپی کوه، حسین آباد، جنده کلی، کفتکار، کچپ محله، کت چشمه،

کت محله، کهنه گون، کهنه کوه، کد مینو، لته کومه، مشانی، مصاف، یریمگ، پاوند، یرکلا، رمدان خیل، سادات، بدابسری، سنگروج، سیاه خانی، سوته خیل، طایفه پلنگ، تاجر خیل، تلوکلا، ویلو، وینه بن.

### دهات اشرف

الف) بلده\* باقادی کیاب\* ورعیت خیل.\*  
 ب) قراطقان: دورانه سر\*، حاجی محله، کلیت\*، کوسان بومی (کوهستان)\*، کوسان گرجی\*، میان کلا (مرتع)\*، نودهک\*، ونکا\*، نیمچای\*، قلعه زین وند\* و قلعه حسین آباد\*، قلعه نصیر آباد\*، قراتپه\*، رستم کلا\*، شاهزاده کلا\*، شورابسر\*، سیاواش کلا\*، تروجن\*، ولین آباد\*. در تاریخ خانی اسامی ابراهیم کوتی و میرانه رود در قرطقان ملاحظه می شود.  
 ج) کلباد، آبلور و غیره، گلوکا، خورشید، خورشیدکلا، لوسکنده، لمراسک.  
 د) پنج هزار، اوران، باقرآباد، کلاک، پاسند، قله پایان، ران، رکاوند، رباط و خلیل محله، سارو و آلتیه، شاه کیله، وله مازو، زیروان.  
 ه) بیخ کش، اوارت، بجت، بیخ بن، چالش محله، دلارز، غریب محله، پارم، شیخ محله، شیرداری، ولم. اسپهید خورشید سهسالاری داشت به نام قارن که دهکده قارن آباد در پنج هزار به نام اوست. نامنه و یهودیه نیز در پنج هزار بودند.

### دهات انزان

باغو، بنفشه تپه، دشت کلا با وطن و استون آباد، گز و بندر گز هشتیکه، جفاکنده، کارکنده و خرابه شهر، کهنه کلباد، لیوان، نوکنده، سرمحله، سرطاق، سوته ده، ولفرا.

### دهات سدن رستاق

النگ، الوار، انجیلاب، آزاد محله، باکر محله (مزرعه)، بالاجاده، بانعمان، چهارده، چقر، چالکی، دنکلان، درود محله، گلو، گرجی محله، هاشم آباد، حیدرآباد، اسپه محله، کفشگیری، کلامو کلا سنگیان، خرابه مشهد، کلاجان قاجار، کلاجان سادات، کرد محله، لله دوین، لله فان (مراتع)، لامیلنگ، لمسک، مهتر کلا، میان دره، مفید آباد، نامن، نوچمن، نودیجه، پشین کلا، قلعه محمود، قلندر آیش، قلندر محله، قاسم آباد، سعد آباد، سدن،



سرکلا، سیدمیران، شاه‌ده، شهر آشوب (مزارع)، شמושک، شوریان و تازه‌آباد، تخرشی محله، توش، اوجابن، ورسن، یساقی، زرامحله، زنگی محله و دهات مخروب اتکرم، بن کلاته، جعفرآباد، خروس‌آباد، قلعه (نزدیک مهترکلا)، روشن‌آباد، صدرآباد، توگل‌باغ، علوفن، ولاشکی، یاجینی و لایو.  
می‌گویند یالو بلوکی بود دارای ۳۵ قصبه که از آن جمله بالاجاده، گلو، لله‌فان، لمسک، قاسم‌آباد، سدان، سیدمیران، توگل‌باغ، علوفن، یاجین و یالو بوده است.  
کوه‌های این ناحیه عبارتند از: استره‌کو، گلوکن، گاوپا، جهان‌نما، منزولک، پشتو، شاه‌پسندکوه، تاب‌کون، ترکتا، تلور.

### دهات شاه‌کوه و ساور

حاجی‌آباد جهان‌نما (بیلاق)، کنداب، رادکان، رسول‌آباد یا رباط سفید، شاه‌کوه‌بالا (مشمتمل بر: یورت آقارضا، چهارباغ،<sup>۲۰</sup> چال‌خانه، جرین‌برین، پورت‌شاک)، شاه‌کوه پایین.

طالش اردکان سابقاً ناحیه‌ای شامل سی قصبه بود که فعلاً تمام آنها غیر از کلاته، کنداب و حاجی‌آباد به وضع خراب و غیرمسکون افتاده‌اند. اسامی این دهات عبارت بود از: عباس‌خطیری، آمدخیل، بودوسرا، بوسته‌مین، چیرستان، دی‌دره، دوک‌بن، گاوکوه (گوکوه)، کزنه‌سرا، هفت‌چشمه، حاجی‌آباد، حیدرخیل، اسپن‌جاری، کلمیش کیجا، کلاته یا رادکان، کسرکسا، خاکسردله، خانه‌سری، کولدین کلداب، لیسه‌گو، مقسی‌سریبیج، مازی‌بن، یولادمحله زیرکلاته، سرکلا، تمرتاش خیل، ولار، وزمه، زکوار، زرشک‌چال.

کوهستان‌ها و بیلاقات شاه‌کو و ساور: اشتاس، اسپ‌چر، اسپ‌ونیزه، بهارک، بهرام‌خان، بتدند، باریک‌آب، چاله‌سر، چمن‌دارا، چندرسیت‌خیل، چنارینی، فوزه‌کلا، گرمابه‌دشت (نزدیک معبر قزلق)، گاو‌سنگ، گرگ‌پا، هفت‌چشمه، جاجگلی، جولی‌خان، کبودچاتله، کلوکاتی، خوش‌آمد، کوچشمه، لنده‌کوه، لره‌کوه، لیلاسر، میان‌دورود، میان‌یورت، نقدیورت، نی‌رودبار، پاییزین، پاییزسر، پشت‌گردوکوه، قبران، قزلق<sup>۲۱</sup>، رسول (دره‌خرمی که در پایین تنگه شمشیربر واقع است)، ریتو، ریزاو، سنگ‌بن، سنگ‌امام، سنگ‌کلان، سردروازه (تپه‌ای در ۹ میلی جنوبی استراباد است)، سرماخورده (جنگلی در دشت ساور)، ساورچشمه، ساور‌علیا، شالی‌یار، شورچشمه،

سرخ چاده، سوترسر، تخت میل، تپه سرو (در پایین معبر قزلق)، ترک چال، ترک میدان (ارتفاع ۶۸۰۰ پا در ۲۵ میلی چارده و ۱۱ میلی زیارت)،<sup>۲۲</sup> یورت، چنار، زله بان.

### دهات استراباد رستاق

آهنگر محله، علی آباد، الو کلا، امیرآباد، ترک چال، باغ گلبن، چهارچنار، چوپلانی، دودانگه، فیض آباد، فوجرد، اصفهان کلا، جعفرآباد، جلین یا جیرین، کریم آباد، خیرات (مرتع کوچکی است)، کماسی، مریم آباد، مرزن کلا، معصوم آباد، میرمحله، محمدآباد، مؤمن آباد، نصرآباد، نوده، نظام الدین، نومال، پل خرده، قرنا آباد، رستم کلا، عباس بیگ (خالصه)، رستم کلا، سادات، شمس آباد، سیاه تلو، سرخانکلا، سلطان آباد (در مشرق آن سنگر احمد علی خان است که به منظور دفاع در مقابل مهاجم ترکمن ها ساخته شده)، توشن، ترنگ تپه، اوزینه، ولیک آباد، زیارت خواسته رود (که عموماً «زیارت خاسه رود» نامیده می شود) و دهات مخروب و باغ جنگل گل تپه (سابقاً شهری بوده)، خرسگلو، محمودآباد، نارنج باغ و روشن کلا، پیش آهنگ یا سرچ کلا، قلعه سیاه بالا، ربیع کلاته، سمارو، تالی بو یا ولاش آباد، اوجاتوک، ظهیرآباد.

دهات فخر عمادالدین عبارتند از: دولت آباد یا کناره، حسین آباد ملک، جعفرآباد، میان آباد، قلی آباد، تقرتپه، تقی آباد و دهات مخروب، آهوسرا، انده آباد، چهل گیسو، گوزن، گل باغ یا قلعه حسن، حیدر محله و بربر، جهان آباد، کافر دوین، خسرو آباد، ماران کلا، مسگر محله، نر سا، قزقلعه، شهرستان تپه، تلو کلا.

در وقف نامه ای کهنه به تاریخ ۹۸۹ هجری (۱۸۵۱ مسیحی) که فعلاً در دست سادات شیرنگ که مقرّر بود درآمد موقوفه را دریافت دارند هست. دهات ذیل در ناحیه فخر عمادالدوله مندرج است: آگره علامان، علازمین، آلوستان، اندع آباد، اندشیرآباد، انوش تنگه، بوانه، دزگاه دوقایران، گوایی محله، گراییی محله، گلبن، گونی محله، حاجی یادر، کمال غریب، کمال خان، ماران کلاته، مسگران، نیرگان، پیچاک محله، قرآغاج، قراکل، قارلق (علیا و سفلی)، سنگ چشمه، سنگ دوین، شیرنگ، تور کلاته، طبر سا، طوا، زرگران.

نام دهات ذیل که می گفته اند در چهار فرسخی شرقی استراباد است نیز در سند مزبور مذکور است: امیرده، گر مابه سرا، کشته، مرزبان کلاته، محبت آباد، مشتک قطب الدین (که اکنون «شوکت آباد» خوانده می شود)، نفتو، نجمین، روشنایی محله، رباطو، تلو کلاته.

قلعه‌ها و آبادی‌های زیارت خواسته‌رود: عروس‌کلا، برنج‌یکی، فریمان (که از خرابه‌های دزی قدیمی است)، گرم‌دشت (۲۱۰۰ پا ارتفاع که نام قسمتی از جلگه جنوبی زیارت است)، گله‌چاله کل بیلاق، خارو، کورمتو، لوتیا، مرسنگ، مازوکش، مرادچشمه، نوکلا، نومارو، اولنگ‌دره، قلیله، سرتخته، شهریت (که می‌گویند محل شهری قدیمی است)، سرخ چشمه، تخت عمر، طلابخت، تلمیار، تالو، زرمش‌کوه، زیله. خرابه‌هایی در جنگل زیارت در نقاط ذیل دیده می‌شوند: انجیلوخیل، اسپندیارمحل، جیرو، ملاش، اولیگ‌دره، قلعه حسن، تخت‌دکه، تخت‌خسرو.<sup>۲۳</sup>

## دو. بنافتی<sup>۲۴</sup>

کوهستان شرقی جنوب مازندران سه قسمت بود:

اول: پریم. و آن شهر کوچکی بود با حصار آجری شبیه به قلعه، واقع در جلگه‌ای موسوم به پریم، جنب رودخانه اشک سمت شرقی شمالی، که... فعلاً معروف است به شهر دشت. قراء بلوک بنافت جزو فریم بوده و متجاوز از پنجاه قراء داشته که تمام قراء این ناحیه را فریم می‌گفتند. [در] عصر حاضر، با نبودن آثاری از شهر فریم، تمام قراء بلوک فریم و بلوک بنافت را فریم می‌گویند؛ مانند ری که اسم شهر مخصوص بود، لکن... حال که از ری اثری نیست تمام آبادی [ها] و نواحی [اطراف] را [نیز] ری می‌نامند... در کوهستان شرقی... مازندران، فریم ناحیه‌ای حاصل‌خیز و باثروت بوده [است]. حکومت این ناحیه با اسپهد بود و او را اسپهد خورشید می‌نامیدند. اسپهد را ملک جبال [نیز] می‌گفتند. ملّاک و اعیان این ناحیه، اسپهدان و امیران بولا [از دهات پرجمعیت فریم] بودند. حدود شمال و غرب آن [= فریم]، دشت مازندران و سوادکوه بوده، و حد شرقی و جنوبی آن یک سلسله از کوه البرز - ممتداً از بنافت و فریم - تا رود سعیدآباد. و رود مذکور، مقطع سلسله کوه... و حدّ فاصل [فریم] با هزارجریب است...  
دوم: آسران رستاق. این ناحیه را به نام قلعه آسران رستاق - واقع در جلگه چاشم - که حصار آن... [هنوز] باقی است آسران رستاق می‌نامیدند؛ که [شامل] متجاوز از هفتاد قراء پرجمعیت و معمور بود، از قبیل: چاشم، هیکوه، اوریلنگ، شله، کاورد، کلیم، پلور [= پرور]، سنگسر، شهمیرزاد و غیره. حکومت این ناحیه با ولایشیان، و در عصر میر عمادالدین با ملک محمود و لاش بود. حدّ فاصل آن از فریم، قتل سلسله کوه البرز و جبال شروین (سوادکوه) و سمنان و دامغان و فیروزکوه، گورسفید افتر و گراب سمنان

(محل سکونت اولیه اهالی سنگسر) و تنگه تویه درووار بود. در عصر حاضر، کوه بشم شهمیرزاد حد فاصل است، [چرا] که قلعه آسران رستاق، جلگه چاشم و قراء پلور [= پرور] و هیکوه و غیره جزو هزارجریب گردید. و غالباً بین این ناحیه و ناحیه فریم معارضه و منازعه و جنگ و جدال بود. قلعه‌ای که آثار آن باقی است و قلعه سوت‌رجه و قلعه سلطان میدان برای جلوگیری از تهاجمات طرفین ساخته شد. بعد از آنکه میر عمادالدین آسران رستاق را فتح نمود و یک قسمت آن را جزو هزارجریب کرد، قلعه سلطان میدان به واسطه انقراض ساکنین خراب شد. عده‌ای از اهالی بولا [در آنجا] سکونت نمودند، [به همین دلیل] معروف شد به بولا محله ...

سوم: هزارجریب [هزار جریب در] قدیم موسوم بود به ونداد. ... پس از آن ونداد متروک [شد، و این ناحیه] به زبان مازندرانی [به] هزارگری معروف گردید... این ناحیه از فریم و آسران رستاق وسیع‌تر و پرجمعیت‌تر بود و در عصر میر عمادالدین متجاوز از دو بیست قراء داشت. چهار کلاته [قبلاً] جزو هزار جریب بود و در عصر محمدشاه قاجار جزو حکومت دامغان شد. قبل از میر عمادالدین، حد فاصل [هزارجریب] از [طرف] فریم رود سعیدآباد و پروریج‌آباد، از [طرف] آسران رستاق قلعه سلطان میدان، ... از [طرف] مازندران انتهای کوه مازندران، و از [طرف] استرآباد کوه انزان بود. میر عمادالدین پس از فتح هزارجریب، ناحیه فریم و قسمت عمده آسران رستاق را جزو هزارجریب نمود؛ که فعلاً [هم به عنوان جزوی از هزارجریب] باقی است.

در عصر حاضر، قراء و دهات هزارجریب در حدود سیصد ... است. و در عصر میر عمادالدین قراء و نفوس اضعاف حالیه بود؛ [اما] در اثر یورش‌های امیر تیمور و قتل عام و کشتار عظیم در مازندران - اگرچه از برکت سیاست و اخلاق میر عماد هزارجریب یک اندازه مصون ماند - و زلزله [سال‌های] ۱۱۸۰ و ۱۱۲۰ و ... طاعون [سال] ۱۲۴۷، قراء و قصبات و شهرها ویران و نابود و ... قصبات معموره [تبدیل به] جنگل‌های انبوه شد...؛ [به گونه‌ای که امروز] در بدو مشاهده احتمال آبادی در آن اماکن داده نمی‌شود و [تنها] بعد از مشاهده علائم آبادی [انسان] حس می‌نماید که این مکان معموره بوده [است]: کوات چهار دانگه در عصر میر عماد زیاد [ه] معمور و با جمعیت بود؛ [چنانکه] از خرابی‌ها [ی باقی مانده] ظاهر می‌شود. میقانی اوریلنگ هیکوه را که جزو آسران رستاق بوده معمور و با جمعیت می‌نویسد... قریه خُلرد در عصر میر عماد زیاد معمور بوده، [حال آنکه] در این عصر ده کوچکی است. بولا در عصر میر عماد معمور و با جمعیت و

ثروت بود و طایفه امیران و بزرگان و اشراف فریم و هزارجریب در بولا بودند. [بولا] در آن عصر قصبه بود، اما فعلاً جز جنگل‌های انبوه و اشجار عظیم الجثه و الار تفاع که تنه درخت دو متر الی سه متر و ارتفاع آن پنجاه متر الی یکصد متر است چیز دیگر مشاهده نمی‌شود. اثر آبادی، سنگ‌های قبرستان است. شاید [از] این قبیل قراء مخروطه متجاوز از یکصد در جنگل‌ها باشد. در صحرا و جنگل، لوله‌های سفالی برای مجاری آب زیاد پیدا می‌شود و اساس ابنیه آجری و کوره ظرف و شیشه‌سازی و اشیاء زیرخاکی - از قبیل آجر کاشی و پول نقره و طلا - [نیز] پیدا می‌شود.

در هزارجریب در عصر میر عماد، متجاوز از یکصد هزار خانوار بوده [است]. در عصر مرحوم ناصرالدین شاه نفوس قراء شروع به ازدیاد نمود. [در عصر حاضر (۱۳۶۰ ق) به سبب پیش آمدها، از معموریت و نفوس قراء کاسته شده... است.

مذهب اهل هزارجریب قبل از میر عماد، اسلام مختلط به شیعه و حنفی و شافعی بود؛ [اما] در عصر حاضر غیر از شیعه امامی مذهبی نیست، مگر دو قریه در ناحیه چهاردانگه (اول و رش منگو) [که] چند خانوار بهایی هستند.<sup>۲۵</sup>

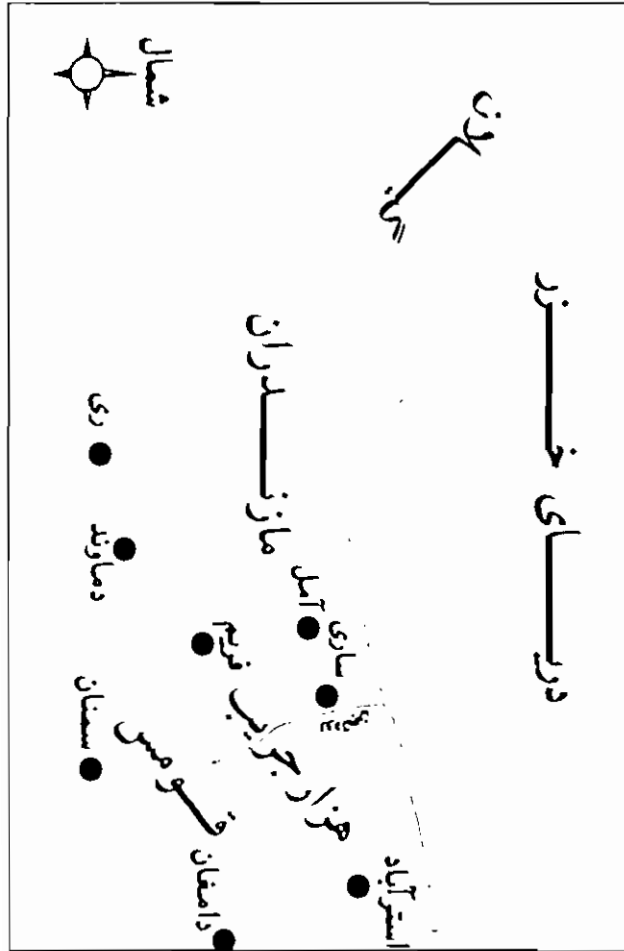
### پی‌نوشت‌ها

۱. مارندران و استرآباد، ص ۱۵.
۲. نک: همان، ص ۱۹.
۳. همان، ص ۱۰ (مقدمه مترجم).
۴. رابینو شماره ۱۷ (همان، ص ۲۱۷) از ضمیمه دوم کتاب را نیز به «سادات مرنضوی هزارجریب» اختصاص داده، که البته بسر مطالب آن برگرفته از نوشته اعمادالسلطنه در «تدوین است».
۵. همین جا باید اشاره کرد که جای گزارسی دهبی و فراگیر از هزارجریب، جغرافیای نارخی و آثار و ابیه کهن آن در بزوهس مدانی منوچهر سوده (با عنوان: از آسارا تا استاریاد) خالی است. سوده خود بیش از هر کس دیگر به این نکته وفوف داسه و نوشته است: «زیبارین و آبادترین و بهناورترین بخش کوهستانی رسته البرز ناحیه هزارجریب است که سامان غربی آن ارتفاعات کنار بالار و سامان شرقی کوه‌های گرگان است و از جنوب به رسته اصلی البرز و از شمال به رسته کوه جهان‌مورا - در جنوب ساری و بههر و گلوگاه و سدن‌رساق - محدود می‌شود. رودخانه نجن یا شاخه‌هایی به درازای سبب هفتاد کیلومتر و رودخانه نکا با شعب اصلی آن، در این ناحیه زیبای جغرافیایی جریان دارد. با اینکه نگارنده چندین بار به این ناحیه سفر کرد... چنانکه باید و شاید این منطقه مورد بررسی فرار نگرف؛ ولی اینجانب مصمم است دو سه نایسان در این منطقه به سر و ساحب پردازد شاید بتواند آثاری از کاخ‌ها و درهای

- باستانی که ذکر آنها در منون تاریخی آمده است بیاید» (مازندران و استراباد، ج ۴، بخش ۱، ص ۱۰۵)؛ و نیز می‌نویسد: «نگارنده برای بررسی آثار تاریخی هزارجریب چندین سفر به این منطقه کرد ... [اما] با این سفرهای چند روزه نگارنده نتوانست یک‌دهم آنچه را که ساسنه و بایسنه است ببیند ... [و] امیدوار است یک سالی را در این سرزمین بی‌نظر بگذراند تا بتواند کاری انجام دهد که در خور عرضه کردن به بیسگاه اهل تحقیق باشد» (همان، ج ۴، بخش ۲، ص ۷۴۸-۷۵۰).
۶. بانوستان‌های توضیحی و حد مازندرانی (مترجم کتاب)، با نشان (م) مشخص شده است. در نخستین بانوستان افزوده مترجم، یکی دو سهو و انشباه دیده می‌شود که با ذکر نشان [کذا] به نادرستی آن اشاره کرده‌ام.
۷. درباره صورت دقیق و تاریخی این روایت، پس بر سخن گفته‌ام.
۸. فریم نا فریم شهر کوچکی بود با حصار آجری سببه به قلعه واقع در جلگه موسم به بریم جنب رودخانه اسک. قسمت شمال نرخی آن محل اکنون معروف است به شهردشت و هنوز آثاری در آنجا هست. و این شهر چنانکه نافوت حموی می‌نویسد در سنه ۶۰۰ هجری قمری مسکون بوده. فریم شامل دو محل بوده: جبال دلم [کذا] و ناحیه وسیع حوالی ساری. فراء بلوک بناقت جزء فریم بوده یا منجاوز از پنجاه فره که تمام را فریم می‌گفته‌اند. حدود شمالی و غربی فریم دشت مازندران و سوادکوه، و حدود نرخی و جنوبی آن سلسله‌ای از کوه البرز که از بناقت نا فریم و رودخانه سعیدآباد امتداد داشته و این رودخانه مرز آن با هزارجریب بوده است. احتمال قوی این است که شهر فریم در زلزله بزرگ حدود ۷۰۰ هجری ویران شده باشد. دهات برجعب آن در آن زمان از قیل بولا و قره‌های مخروب اساس و کهنه‌ده و کاکلو بودند که ابری از آنها باقی نیست. فراء فعلی آن علی‌آباد، ندر، واودره، تراوک، سل دره، مرگابین و رسکین است. کوهسانات جنوب نرخی مازندران سه قسمت است: یکی فریم، دیگر آسراں رساق، سوم هزارجریب که در قدیم ونداد نام داسه، بعد این اسم مبروک و به زبان مازندرانی «هزارگری» شد که بعد از عرب به صورت «هزارجریب» درآمده است این ناحیه هزارجریب وسیع تر و برجعبین تر از فریم و آسراں رساق بوده است و در زمان میر عمادالدین مرعسی [کذا؛ صحیح: هزارجریبی] متجاوز از دوپست فریه داسه. چهارده کلاه هم جزء هزارجریب بوده و میر عمادالدین مرور نوزدهمین نفر از اعقاب امام موسی بن جعفر است (نقل از فول مرحوم سید حسن بناقی)، (م).
۹. بانسر ظاهراً از محلات سرخ گره است. در چهاردانگه بسکوه و زرکوب ابواب جمعی سورتجی‌ها است. (م)
۱۰. نهرهای مزبور با سرخ گره ارتباطی ندارند و به زارم رود مربوط نمی‌شوند. (م)
۱۱. در اصل سه نقطه گذاشته شده است که نسانه ناخوانا بودن نوشته را بنویس برای خود اوست (نک: بانوستان ۱۴ که وی به این نکته اشاره می‌کند).
۱۲. مازندران و استراباد، انتهای فصل ستم، ص ۹۶-۹۸.
۱۳. در بانوستان ص ۱۶۳ مازندران و استراباد، دو نادرست (یکی از رابینو و دیگری از مترجم کتاب) آمده که نقل آن ضروری است:
- نام‌های آبادی‌هایی که با سازه مشخص شده. در فردهای مالایی نیز آمده است. (رابینو)

- نام‌های دهات و آبادی‌ها... با فرهنگ جغرافیایی ارتش (ج ۳) مقایسه شده است و هر جا که تفاوتی بین آنها بوده است آنچه در فرهنگ جغرافیایی بوده در بین دو کمان گذاشیم. ضمناً خاطرنشان می‌کنیم که برخی از این اسامی در فرهنگ جغرافیایی ارتش نبود. (م)
۱۴. این نام در باددانس‌های من ناخواناس. (رایینو)
۱۵. درباره وجه سمية «نوده» نک: شجرة الامجاد، ص ۳۹، که به نقل از میمانی می‌نویسد: بس از غلبه میر عمادالدین بر سربازان امیرولی، «مردم سرکام و انکیام... در هر جا که ملازمان و نوکرها و سواران امیرولی بودند... اموال ایشان را ناراج و غارت کردند. مردم اطراف چون این خیر را شنیدند همه به سمت میر عمادالدین حاضر شدند [و] در مکان فرته نوده در زیر درخت شاه مازو [= درخت بزرگ بلوط] جمعیت نموده، سکونت نمودند [و] ابنیه و منزل و ساختمان بنا کردند و آن فر به را نوده نامیدند».
۱۶. در اصل، به انسیاه «نیاف» جاب شده است.
۱۷. برد در دامنه رسته کوه‌های مازندران و غرب دامغان است و در نس فرسخی این شهر قرار دارد. جهت دره سرتنگ از شمال غربی به جنوب شرقی از باده تا فولادمحله است. در شمال این دره گردنه‌ای به نام تنگ‌نوراب. در نقشه لاوت در شمال کوه سرتنگ، ولنه و نلمه، کرات، هوا، قلعه‌سر، روس، سوری و باده دیده می‌شوند. قلعه‌سر واقع است بر بیه‌های کوباهی در سمت شرقی دره سرتنگ و مسمل است بر تقریباً ۸۰ خانه و ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفر جمعیت. زراعت خوبی در آن حدود دیده می‌شود و از هر نقطه زمین جهت کست استفاده شده است. (رایینو)
۱۸. فاعداً تکرار نام روستای دوم از همین بخش است.
۱۹. شامل: از دارسیره گرگ ناچ، لای‌سند، لاکناش (لاکتراش)، شیرکلا، نیب. (م)
۲۰. چهارباغ (۷۱۰۰ یا) در دره‌ای واقع، و محصور است به کوه‌های لره‌ونده در شمال و رشنه ساه کوه در جنوب. (رایینو)
۲۱. فزلق فربه‌ای مخروب، و گردنه‌ای است در ۱۴ ملی سهر اسراباد، سر راه ساهرود. راجع به این گردنه، لاوب نرح ذیل را ذکر نموده: «سربالایی در واقع از ارتفاع ۴۳۵۳ با از حوالی زبارت شروع می‌شود و راه از زبارت تا مراتع علی‌آباد در سه میلی آنجا (۷۶۰۰ نا) بسباز طولانی است و بهر است در بلندسفالنه نوقف نمود. در ارتفاع ۴۷۰۰ با کاروانسرای حقیری به نام رباط فزلی است. بلندسفالنه - که در آنجا چشمه‌ای هست - در ارتفاع ۵۲۰۰ نا است، هیل از رسدن به فله گردنه، رباط دیگری است که برای مسافران در فصل زمستان - که برف و گل فراوان باشد - بسیار مفید است». (رایینو)
۲۲. زبارت دهکده‌ای است در بانزده میلی جنوب اسراباد. در شمال شرقی آن فله قلعه گردن ۶۰۰۰ پا و سمت جنوب سیاخانی ۷۲۰۰ با و جنوب غربی فله لنده ۹۰۰۰ با و شرق فله زباله است. (رایینو)
۲۳. مازندران و اسراباد، ضمیمه اول، ص ۱۸۷-۱۹۵.
۲۴. در مواردی که کلمه نا عباری به قصد اختصار یا روانی من حذف شده، سه نقطه گذاشته‌ایم. افزوده‌های درون کروشه، از ماس.
۲۵. شجرة الامجاد، ص ۲۷-۲۶.

تصاویر\*



\* عکس‌ها از: سیدمحمد عمادی حائری، مهر ۱۳۸۸ ش.





۲. نمایی از صندوق مزار میرعمادالدین



۳. نمایی دیگر از صندوق مزار میر عمادالدین



۴. نمای دیگری از صندوق مزار میرعمادالدین



۵. چشم‌انداز جاده ساری به سمنان، مدخل ورودی روستای وری و خانه‌های مسکونی اهالی روستا که از کوهپایه‌های پیرامون بقعه کوچیده و در مناطق هموار سکونت گزیده‌اند. (عکس از فراز بقعه میرعمادالدین)



۶. جاده اصلی روستای وری که به مزار میرعمادالدین ختم می‌شود.  
(عکس از فراز بقعه میرعمادالدین)



۷. چشم‌اندازی از روستای وری و مناطق اطراف (عکس از فراز بقعه میرعمادالدین)



۸. چشم‌انداز دیگری از روستای وری و مناطق اطراف  
(عکس از فراز بقعه میرعمادالدین)



## منابع (۱)

- آشنایی با فرزانتگان بابل، عبدالرحمن ناقراده نابلی، بابل، مؤلف، ۱۳۷۷ ش.
- احسن التواریخ، حسن بیگ روملو، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۴ ش.
- از آستارا تا استارباد، منوچهر سنوده، تهران، آگاد، چاپ دوم، ۱۳۷۵ ش.
- اسناد و مکاتبات تاریخی (از تیمور تا شاه اسماعیل)، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶ ش.
- امل الآمل، محمد بن حسن الحر عاملی، به کوشش سید احمد حسینی، بغداد، مکتبه الاندلس، ۱۳۸۵ ق.
- بابل سرزمین طلای سبز، صمد صالح طبری، تهران، فکر روز، ۱۳۷۸ ش.
- البلدان، ابن فقیه احمد بن محمد همدانی، ترجمه ح. مسعود، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹ ش.
- «پادشاهی امیر ولی بن شیخ علی هندو»، حافظ ایرو، در: پنج رساله تاریخی، حافظ ایرو، به کوشش فلکس ناور، برگ، فرهنگستان علوم جکسلواکی، ۱۹۵۸ م.
- «پادشاهی طغای تمور بن سودای کاون بن بابا کاون»، حافظ ایرو، در: منبع پیشین.
- تاریخ ایلچی نظام شاه، خورشاه بن قباد حسینی، به کوشش محمدرضا نصیری - کوئیچی هانهدا، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۹ ش.
- تاریخ تشیع و مزارات شهرستان ساری، محمدهدی فقیه بحر العلوم، قم، وثوق، ۱۳۸۵ ش.
- تاریخ طبرستان، بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب، به کوشش عباس اقبال، تهران، کلاله حاور، ۱۳۲۰ ش.
- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، میر ظهیرالدین مرعسی، به کوشش محمدحسین تسبیحی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی شرق، ۱۳۴۵ ش.
- تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۸۱ ش.
- تاریخ مازندران، شیخعلی گلانی، به کوشش منوچهر سنوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ ش.
- تاریخ مازندران، اسماعیل مهجوری، ساری، بی نا، ۱۳۴۵ ش.
- تحفة الازهار و زلال الانهار فی نسب ابناء الائمة الاطهار، ضامن بن تدقم حسینی مدنی، به کوشش کامل سلمان الجبوری، تهران، میراث مکتوب - قم، کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران، ۱۳۷۸ ش.
- التدوین فی احوال جبال شروین، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، به کوشش مصطفی احمدزاده، تهران، فکر روز، ۱۳۷۲ ش.

۱. همگی منابع، چاپ اول هستند و اگر غیر از این بوده، در مشخصات هر منبع بدان اشاره شده است.



جغرافیای حافظ ابرو، حافظ ابرو، به کوشش سید صادق سجادی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۵ ش.

حبیب السیر، غائبان: اندین بن همام‌الدین - خواندمیر، به کوشش سید محمد دهر سیاقی، تهران، ختام، ۱۳۳۳ ش.

حدود العالم من المشرق الى المغرب، مؤلفی ناشناخته، به کوشش منوچهر سنوده، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۰ ش.

«چند نکته درباره نفس و نوع مهر، بر پایه استادی از علما، اعیان و مردم بارفروس»، سد محمد عمادی حائری، گزارش میراث، ش پیاپی ۳۱-۳۲، فروردین - اردیبهشت ۱۳۸۸ ش.

خلد برین، محمد یوسف واله اصفهانی فزونی، روضه‌های ششم و هفتم، به کوشش میر هاشم محدث، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۹ ش.

دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران، بنیاد دائرةالمعارف اسلامی، ۸۷-۱۳۷۵ ش

الرجال، محمد بن حسن طوسی، به کوشش جواد قیومی اصفهانی، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۵ ق.

روضه الصفا، میرخواند محمد بن حاوندشاه، به کوشش جمسند کائفر، تهران، اساطیر، ۱۳۸۰ ش.

زبدة التواریخ، حافظ ابرو، به کوشش سد کمال حاج سیدجواد، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ ش.

زبور آل داود، سلطان هاشم میرزا [صفوی]، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۹ ش.

سراج الانساب، سد احمد بن محمد بن عبدالرحمن کیا، گیلانی، به کوشش سد مهدی رجائی، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی، ۱۴۰۹ ق.

شجرة الامجاد فی آباء و اولاد میر عماد<sup>(۱)</sup>، سید حسین بنافی، به کوشش فریده بوسفی زیرابی، ساری، شلفین، ۱۳۸۴ ش.

ظفرنامه، نظام‌الدین علی بن محمد سامی [تبریزی]، به کوشش فلکس ناور، سراگ، مؤسسه شرفیه چکسلواکی (چاپ شده در بیروت، مطبعة آمریکایی)، ۱۹۳۷ م.

ظفرنامه، شرف‌الدین علی بزدی، به کوشش سید سعید میرمحمدصادق - عبدالحسین نوایی، تهران، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۷ ش.

عجائب المقدور فی اخبار تیمور، ابوالعباس شهاب‌الدین احمد بن محمد دمشقی (ابن عربشاه)، به کوشش احمد فایز الحمصی، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۷ ق.

عمدة الطالب الصغری فی نسب آل ابی طالب، جمال‌الدین احمد بن علی حسینی (ابن عتبه)، به کوشش سید مهدی رجائی، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی، ۱۳۸۷ ش.

عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، جمال‌الدین احمد بن عتبه، به کوشش محمدحسن آل طالقانی، نجف، المطبعة الحیدریه، چاپ دوم، ۱۳۸۰ ق.

الفصول الفخریة، جمال‌الدین احمد بن عتبه، به کوشش سید جلال‌الدین محدث ارموی، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۳ ش.

۱. نام کتاب بنافی، چنانکه خود در مقدمه آن (ص ۷) تصریح می‌کند، همان است که در بالا آورده‌ام؛ اما مصحح کتاب آن را با عنوان «شجرة الامجاد فی تاریخ میر عماد» به چاپ رسانده است.

- الفهرست، منتجب‌الدین رازی، به کوشش سید جلال‌الدین محدث ارموی، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی، چاپ دوم، ۱۳۶۶ ش.
- «کهنترین سند شهر مشهد»، عمادالدین شیخ‌الحکمایی، گزارش میراث، ش بیایی ۲۹-۳۰، بهمن - اسفند ۱۳۸۷ ش.
- «گزیده‌ای از فهرستواره اسناد خاندان سادات میر عماد (ساکن فریه علی‌آبادمیر واقع در کجور مازندران)»، امین‌نعمایی عالی، پیام بهارستان (دوره ۲، س ۱، ش ۳)، بهار ۱۳۸۸ ش.
- لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، علی بن زید بهیفی (ابن فندق)، به کوشش سید مهدی رجائی، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی، ۱۴۱۰ ق.
- لغت‌نامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، ویرایش جدید، ۱۳۷۳ ش.
- مازندران و استرآباد، ه. ل. رابینو، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۵ ش.
- المجده فی انساب الطالبین، علی بن محمد علوی عمری، به کوشش احمد مهدوی دامغانی، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ ق.
- مجمعل فضیحی، احمد بن محمد فصیح‌خوایی، به کوشش محسن ناجی نصرآبادی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۶ ش.
- مراصد الاطلاع علی اسماء الامکنه و البقاع، صفی‌الدین عبدالؤمن بغدادی، بیروت، دارالجیل، ۱۴۱۲ ق.
- المسالک و الممالک، ابراهیم بن محمد اصطخری، به کوشش محمد جابر عبدالعال الحسینی، قاهره، الشركة الدولية للطباعة، ۲۰۰۴ م.
- مطلع سعدین و مجمع بحرین، کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۲-۸۳ ش.
- معجم البلدان، باقوت حموی، بیروت، دار بیروت، ۱۴۰۸ ق.
- مناهل الضرب، سید جعفر اعرجی نجفی، به کوشش سید مهدی رحائی، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۷ ش.
- منتقى الجمال، جمال‌الدین حسن بن زین‌الدین شهید ثانی، به کوشش: علی‌اکبر غفاری، قم، جامعه المدرسین، ۱۳۶۲ ش.
- نقباء البشر فی القرن الرابع عشر (طبقات اعلام السیعه - قرن ۱۴)، آه‌بزرگ بهرانی، به کوشش سید محمد طباطبایی بهبهانی، مشهد - آستان قدس رضوی - تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۷ ش.